



گزارش نامه داخلی
دفتر مرجع عالیقدر
حضرت آیت الله العظمی صانعی مد ظله العالی

فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱ - جمادی الاول ۱۴۳۳ - آوریل ۲۰۱۲
سال چهارم - شماره ۲۳ - ۲۲ صفحه
www.saanei.org & istifta@saanei.org

قال علی [علیه السلام] وفی القرآن نیا ما قبلکم و خیر ما بعدکم و حکم ما بینکم .
علی علیه السلام فرمودند: در قرآن اخبار گذشتگان، آیندگان و احکام مورد نیاز زندگی تان وجود دارد.

حکمت ۳۱۳ نهج البلاغه

دیدگاه

تاثیر
ایمان در عمل

زنده یاد آیت الله صالحی (ره) ۷

گفتگوی قرآنی

روش برداشت
از قرآن

شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی ۵

تاریخ اسلام

بلای حاکمان جبار بنی امیه
بر جهان اسلام

حضرت آیت الله العظمی صانعی ۲

حضرت آیت الله العظمی صانعی:

اسلام دین صلح و دوستی و حفظ حقوق انسان ها با هر گرایش و مرامی است

یادداشت سردبیر

چهار سال پیش ، یعنی در اول اردیبهشت ۱۳۸۸، اولین شماره "صغیر" با تمام مشکلات و سختی های موجود و پیش راه، در دست دوستداران مرجعیت شیعه قرار گرفت. در طول این مدت، با تنهایی محض، ولی در کمال اطمینان به انتخاب راه و با دعای خیر مرجع نواندیش شیعه حضرت آیت الله العظمی صانعی (مد ظله العالی) به ادامه انتشار نشریه همت گماردیم. آنچه ما را در این راه امیدوار می ساخت، اعتقاد به آینده ای روشن و بسط تبادل افکار با خبرگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه بود، ولی بر همگان روشن و مبرهن بود که یک نشریه به چه امکانات و نیروهایی احتیاج دارد تا به غنا و پرباری بیشتری برسد ، و لذا هر چه پیش می رفتیم با ضعف ها و کاستی هایی مواجه می شدیم و تلاش می کردیم با تذکر و پیشنهاد دلسوزان، بر نکات منفی فائق آییم، ولی اعتراف داریم که هنوز نیازمند نقادی جدی و صریح هستیم. از طرفی هم در اوج تنهایی، دل به این بسنده کرده بودیم که مدیر مسئول و از همه مهمتر شخص مرجع بزرگوار با درک بالا و فوق العاده ای که داشتند ، هرازگاهی ما را با سخنان دلنشین و دردمندانه و با عشق به احیای ارزشها ادامه در صفحه ۳۱

گفتگو

مطهری، عالمی که خطر
فکر کردن را پذیرفته بود!!

حجت الاسلام محمد سروش محلاتی ۲۶

تاریخ

تحریر شخصیت
بانوی بزرگ تاریخ

حجت الاسلام فاضل میبیدی ۲۳

تحلیل قرآنی

سنگسار
از دیدگاه قرآن و سنت

آیت الله سید مصطفی محقق داماد ۱۰





درس هایی از حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی)

بلای حاکمان جبار بنی امیه بر جهان اسلام

نمایید. شیعه عثمان از خودی ها بودند، "و انظروا قبلکم من شیعه عثمان و محبیه و محبی اهل بینه و اهل ولایت، و الذین یروون فضله و مناقبه فادنوا مجالسهم، و قریبهم، و اکرمهم، و اکتبوا بمن یروی من مناقبه و اسم ابیه و قبیلته، ففعلوا، حتی کثرت الروایه فی عثمان، و افتعلوها لما کان یبعث الیهم من الصلوات و الخلع و القطایع، من العرب و الموالی، و کثر ذلک فی کل مصر" ببینید چه کسی عثمان و قوم و خویش هایش را دوست می داشته است "فادنوا مجالسهم" در مجالسشان شرکت کنید "و قریبهم و اکرمهم" پست های بالا به آن ها بدهید و به آن ها احترام کنید.

معایه قدرت را به کسانی می داد که اولاً دشمن علی بن ابی طالب بودند و آن حضرت را دشنام دهند، دوم: از بنی امیه و وفاداران آن ها باشند. "و اکتبوا بمن یروی من مناقبه باسمه و اسم ابیه و قبیلته" هر که از عثمان تعریف می کند، هم به خودش و هم به پدر و طایفه و قبیلته اش پول و امکانات بدهید.

۲- سرکوبی مخالفین

در حکومت معاویه آدم ها بر اساس وفاداریشان به معاویه و مقدار بغضشان به علی (ع) سنجیده می شدند و این ها ابزار سنجش هستند و بر همین اساس قدرت و پول بین آنها تقسیم می شد، هر کس این دو ویژگی را نداشت غیر خودی محسوب می شد. در حق آن ها همه چیز روا بود و هزار و یک دلیل بر کفر و زندیق بودنشان اقامه می شد. بر همین اساس جاسوسان، عوامل امنیتی معاویه در کوفه و دیگر شهرها دوستاناران علی و اهل بیت را شناسایی کرده و به جوخه های سرکوب می سپردند. زیاد بن ابی یکی از مهم ترین کارگزاران معاویه می باشد که نقش مهمی در استواری حاکمیت معاویه داشت. وی پدر همان عبیدالله بن زیاد است که در واقعه کربلا بود. معاویه در بخش نامه چهارم نوشت: "قی حق الحضر مبین" که طائفه ای از علاقمندان علی (ع) بودند "انهم علی دین علی و علی رایه، فکتب الیه معاویه" معاویه به زیاد بن ابیه نوشت: "قتل کل من کان علی دین علی و رایه، فقتلهم و مثل بهم" هر کس را بر دین همفکر علی است بکش یا مثله اش کن و دماغش را ببر، مهم نیست کوچک باشد یا بزرگ، اسیر باشد، یا آزاد.

۳- متهم سازی، پرونده سازی

عده ای از شیعیان در هر شرایطی به اهل بیت وفادار بودند و حمایت می کردند، چون میثم تمار و حجر بن عدی و... که مقاومت کرده و تاوان محبت علی را پرداختند، گروهی از شیعیان بودند که



شریعت محمدی پرداخت.

۱- نفی حقوق شهروندی

همه کسانی که در جامعه اسلامی زندگی می کنند در حقوق اساسی و شهروندی مساویند و اگر حاکمیت می خواهد بنا بر دلایلی برای افرادی محدودیت هایی ایجاد کند باید در یک محکمه صالحه و عادلانه و با حضور قاضی عادل مستقل از قدرت که ترسو و دنیا پرست نباشد صورت بگیرد، نه به صرف این که طرفدار ما نیست، و به فرمایشات ما ملتزم نمی باشد پس صلاحیت ندارد. غیر خودی ها باید در آن حکومت محروم شوند، چرا که فکر می کنند قدرت و حکومت برای همیشه از آنهاست این بلا و آسیبی است که دامنگیر قدرت و قدرت پرستی شده، معاویه در این فکر بود که با رواج تردید قدرت را برای همیشه از آن بنی امیه و آل ابوسفیان کند، بدین خاطر طی

مرحوم طبرسی از زید بن وهب جهنی نقل می کند که امام حسن (ع) قسم یاد می کند و به شیعیان اشاره می کند که: "والله این صلحی را که من امضا کردم، از درخشندگی خورشید برای همه خلق الله، مفیدتر است و اگر این چنین نبود من این صلح نامه را امضا نمی کردم. اگر معاویه شیعیان را می کشت و آباء و اجداد ما را می کشت، امروز از شیعه خبری نبود." ۱

برنامه سیاسی معاویه در تثبیت قدرت

همانطور که اشاره شد معاویه در سال چهارم هجری قدرت را قبضه کرد و برای تثبیت آن برنامه های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خاصی را پی ریزی کرد تا دامنه نفوذ اهل بیت (ع) را کاملاً از جامعه اسلامی پاک کند.

کسب قدرت مهم ترین هدف معاویه بود. به عنوان نمونه وقتی که او به خلافت

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی رسول الله ابی القاسم محمد، و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین الهداه المهدیین واللعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین قال الله العظیم فی کتابه، اعوذ بالله من الشیطان الرجیم: "یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین".

بنی امیه یک بلیه

خلافت بنی امیه بر جهان اسلام بزرگی بود که اساس اسلام و مسلمانی را با تهدید روبه رو می ساخت. آنها دشمنان قسم خورده ای بودند که قریب بیست سال در مقابل پیامبر ایستادگی کردند و بالاخره در اثر ناچاری و ضعف در آستانه فتح مکه اسلام آوردند. آن ها با برنامه سعی کردند از درون اسلام، قدرت را به دست بگیرند. و آنها تمام هدفشان این بود که انتقام خون یارانشان را بگیرند و ضربات گذشته و شکست های دوران جاهلیت را جبران کنند. فرزندان ابوسفیان معاویه و پسرش یزید بن ابوسفیان توسط ابوبکر بر شام مسلط شدند، پس از مردن یزید بن ابوسفیان، معاویه توسط عمر بر ولایت شام مسلط شد. و چهل سال بر آنجا حکومت راند. پس از جنگ صفین، واقعه حکمیت و شهادت علی (ع)، مردم کوفه با امام حسن (ع) بیعت کردند، ولی حکومت نوپای امام حسن (ع) که در بحران جنگ چندساله، با مشکلات زیادی روبه رو شده بود، مجبور به صلح با معاویه شد، پس از آن، یزید فرزند معاویه نیز واقعه تلخ و جانگداز کربلا و شهادت فرزند پیامبر و اسارت خاندان اهل بیت (ع) را در پیرونده حکومت خود ثبت کرده است.

خاندان بنی امیه قریب نودسال بر جهان اسلام حکومت کرد که معاویه اولین و مروان بن محمد آخرین خلیفه بنی امیه بودند که در سال ۱۳۲ در نبرد با عباسیان کشته شد و حکومت بنی امیه منقرض گردید.

معاویه آرزوی بنی امیه را که دست یازیدن به قدرت بود، محقق ساخت. وی در سال چهارم هجرت، با تحمیل صلحی بر امام حسن (ع) به قدرت رسید. امام در این رابطه توضیح می دهد: این معاهده، برای حفظ جان شیعیان است. در روایتی دیگر امام مجتبی (ع) می فرماید: "اگر من جنگ را ترک نمی کردم و معاهده نمی بستم یک نفر از شیعیان باقی نمی ماند و لو اینکه معاویه همه معاهده ها را شکست و زیر پا گذاشت و به یکی از آنها وفا نکرد."

خلافت بنی امیه بر جهان اسلام بلیه بزرگی بود که اساس اسلام و مسلمانی را با تهدید روبه رو می ساخت. آنها دشمنان قسم خورده ای بودند که قریب بیست سال در مقابل پیامبر ایستادگی کردند و بالاخره در اثر ناچاری و ضعف در آستانه فتح مکه اسلام آوردند. آن ها با برنامه سعی کردند از درون اسلام، قدرت را به دست بگیرند. و آنها تمام هدفشان این بود که انتقام خون یارانشان را بگیرند و ضربات گذشته و شکست های دوران جاهلیت را جبران کنند.

رسید بلافاصله به عراق آمد و در سخنرانی خود به مردم اخطار نمود که من با شما به خاطر نماز و روزه نمی جنگیدم، بلکه می خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم.

او پس از به قدرت رسیدن مهم ترین دغدغه اش حفظ آن بود، لذا برای نیل به این هدف، با مشاورانش به برنامه ریزی پرداخت و به گواهی انسان های باقی مانده از این دوران ها با تدوین برنامه ای حساب شده، به زدودن روح اسلام واقعی و



حرفی نمی زدند اما با معاویه نبودند، معاویه نسبت به این عده احساس خطر می کرد چون متهم به حب علی بودند، آن ها اقدامی انجام نمی دادند، معاویه در بخش نامه ای تکلیف آن ها را مشخص می کند: "انظروا من قبلکم من شیعه علی" این جمله اش مهم است "و کتب کتابا آخر انظروا من قبلکم من شیعه علی و اهتموه بجه فاقتلوه وان لم تقم علیه البینه فاقتلوه علی التهمه والظنه والشبهه تحت کل حجر، حتی لو کان الرجل تسقط منه کلمه ضربت عنقه، حتی لو کان الرجل یرمی بالزندقه و الکفر کان یرکم و یعظم ولا یتعرض له بمکره، و الرجل من الشیعه لا یامن علی نفسه فی بلد من البلدان لا سیما الکوفه والبصره" اگر احتمال می دهید علی را دوست داشته است - در هیچ محکمه ای هم ثابت نشده باشد - یعنی احتمال می دهید عدالت را دوست دارد، آزادی و انسانیت را دوست دارد یعنی احتمال می دهید قرآن و اسلام را دوست داشته باشد، متهمشان سازید هر کس متهم شد، او را بکشید، "وان لم تقم علیه البینه، فقتلوه علی التهمه والظنه والشبهه حتی تحت کل حجر" اگر دلیلی بر علیه آن ها نبود بر اساس تهمت آن ها را بکشید، زیر هر سنگی باشند متهم را پیدا کنید و بکشید "حتی لو کان الرجل تسقط منه کلمه ضربت عنقه" حتی مردی که از دهنش یک کلمه پرید، عقیده هم ندارد، گرچه از دهانش حرفی پریده با او برخورد کنید.

این بخش نامه مفصل است و از طرفی گویای قدرت علوی است. خائن از هر چیز می ترسد، از سایه خود هم می ترسد، بدین خاطر این گونه قهر آمیز عمل می کند و لحظه ای خواب خوش ندارد و هر روز منتظر اتفاقی است.

۴- تبدیل خلافت به سلطنت

معاویه بر خلاف سنت جاری در جهان اسلام خلافت اسلامی را به سلطنت تبدیل کرد. سلطنتی که به هیچ کس پاسخگو نبود. حاکمیت مادام العمر معاویه و دیگر خلفای بنی امیه سیاست جابرانه ای در پیش گرفتند و جنایت هایی در این قرن بر جهان اسلام انجام دادند که به ندرت دیده شده است.

خط مشی فرهنگی بنی امیه

۱- منقبت سازی

حکومت های خودکامه چون معاویه و یزید و... برای بقای خود غیر اقدامات سیاسی چون قرار دادن قدرت در دست هم گروهی و هم خطی ها و تقسیم مواهب مادی پول ها و رانت بین خودی ها، کار مهم دیگری که برای جذب و فریب افکار عمومی انجام می دهند این است که شروع می کنند به مناقب سازی و شخصیت سازی با خواب، یا هر وسیله دیگر. روایت های راویان خود فروخته و وعاظ السلاطین، ائمه جمعه و جماعت درباری برای معاویه مناقب سازی می کنند (خال المومنین...)

بخش نامه دوم هم آمد، "ثم کتب الی عماله ان الحدیث فی عثمان قد کثر و فشا فی کل مصر، فادعوا الناس الی الروایه فی معاویه و فضله و سوابقه" دیگر کار به کجا کشیده "فاخذ الرواه فی فضائل معاویه علی المنبر فی کل کوره و کل مسجد زورا، و القوا ذلک الی معلمی الکتاتب فعملوا ذلک صبیانهم، کما یعلمونهم القرآن" باید بر منابر مساجد از فضل و مناقب معاویه بگویند، هر کس بیش تر بگوید بیش تر تقرب می یابد و از مواهب مالی و دنیوی بهره بیش تر می گیرد. گفت حالا دیگر راجع به معاویه بنویسید، روایت راجع به معاویه بنویسید: "فان ذلک احب الینا و اقر لاعیننا و ادحض لحجه اهل هذا البیت" شما وقتی از معاویه تعریف کنید علی کوبیده می شود معلوم است دیگر وقتی یک طرف را بگریزد، مقابلش کوبیده می شود.

امرا و قضات نوشتند و فضائل را زیاد گفتند، در محله ها گفتند، در هر مسجدی گفتند، به آموزگاران گفتند، بخش نامه

گناهی؟ گفتند وقتی می خواستی نماز جمعه بخوانی و ایراد خطبه بکنی دشنام علی (ع) یادت رفت. او که از این عمل خود بیمناک بود، گفت حالا کفاره اش چیست؟ گفتند کفاره اش این است که یک مسجد بسازی تا دیگر دشنام دادن به علی (ع) از یادت نرود. معاویه اولین کسی بود که اقدام به پاک کردن حدیث نبوی کرد و آن ها را از بین برد، اول کسی بود که جعل احادیث را به راه انداخت، اول کسی بود که دشنام به امیرالمومنین (ع) را به راه انداخت، اول کسی بود که امام علی (ع) را متهم به قتل عثمان کرد، اول کسی بود که شیعه کشی را باب کرد و شروع به کشتن محبان امیرالمومنین (ع) کرد. معاویه دارای خلق و خوی این چنینی بود. کسی که احادیث پیغمبر را از بین می برد و ادعای مسلمانی جدید داشت، بدعت در دین ایجاد کرد، احکام را تغییر داد. در احکام قضایی، کفبری، جزایی و جنایی خودش برخورد می کرد بدون اینکه سنت و حدیث و قرآن

معاویه در ادامه خط مشی سیاسی خود و برای به دست گرفتن افکار عمومی، شبکه ای از مناصب دینی را سازمان دادند تا افکار عمومی را بدست گیرند. ائمه جمعه و قضات و راویان حدیث و علمای درباری و عوامل وابسته در صدد بودند تا بدین وسیله افکار عمومی را جهت دهند. در مقابل، همه تریبون ها را از ائمه اهل بیت (ع) گرفتند و اجازه نمی دادند که کسی سخنی بگوید. از طرفی راویان طرفدار اهل البیت بشدت تحت تعقیب، اذیت و آزار بودند.

را عمل بکنند. معاویه اولین کسی بود که نماز جمعه را در غیر روز جمعه اقامه کرد و دارای تخلفات زیادی بود. با معاویه ای که این خصصت ها را داشت باید چطور برخورد کنند و به مردم معرفی بکنند و پرده از رویش بردارند تا خلع سلاح شود.

۲- تریبون های رسمی

معاویه در ادامه خط مشی سیاسی خود و برای به دست گرفتن افکار عمومی، شبکه ای از مناصب دینی را سازمان دادند تا افکار عمومی را بدست گیرند. ائمه جمعه و قضات و راویان حدیث و علمای درباری و عوامل وابسته در صدد بودند تا بدین وسیله افکار عمومی را جهت دهند. در مقابل، همه تریبون ها را از ائمه اهل بیت (ع) گرفتند و اجازه نمی دادند که کسی سخنی بگوید. از طرفی راویان طرفدار اهل البیت بشدت تحت تعقیب، اذیت و آزار بودند.

مرحوم مجلسی در بحار الانوار ۲ روایتی از صلح امام حسن (ع) نقل می کند، پس از صلح نامه ای که امام حسن (ع) با معاویه امضا کرد، معاویه برای تثبیت خود برنامه ریزی خاصی پیاده کرد. هر کسی قصد سخنرانی بر بالای منبر را دارد باید با دشنام و ناسزاگویی به امیرالمومنین (ع) مطالبش را شروع کند. نقل می شود روزی خطیب جمعه در مدینه صب علی (ع) را فراموش کرده بود، بعد از نماز به او گفتند که می دانید چه گناهی را مرتکب شدید؟ گفت چه

اندیشه ای بود که بتواند توجیه گر اعمال جابرانه حاکمیت بنی امیه باشد، تا افکار عمومی را بدست گیرد و آنها را اغنا کنند. آن ها اندیشه "مرجئه" را انتخاب و تبلیغ می کردند. جبرگرایان با مسلک های مورد توجه بنی امیه بود زیرا آن ها بدنبال فرقه ای بودند که بتوان با آن اعمال حکومت بنی امیه را توجیه کرده و رنگ و بوی دینی به آن ها بدهند.

درباره اشتقاق واژه "مرجئه" اختلاف است. آنان بر این اعتقاد بودند "همانگونه که عبادت کردن با کفر سودی ندارد، گناه کردن هم چیزی از ایمان نمی کاهد."

بعضی از دانشمندان مانند نوبختی "ارجاء" را به معنی امیدوار کردن گرفته اند، زیرا این فرقه اهل کبایر را با ادای شهادتین از مزیت ایمان نومید نمی ساختند و آنان را کافر نمی شمردند و برای همه امید آفرین داشتند. "مرجئه" از مخالفان سرسخت خوارج بودند زیرا خوارج می گفتند: مسلمانان با ارتکاب گناه کبیره کافر می شود. اما "مرجئه" بر خلاف آنان عقیده داشتند که مسلمانان با ارتکاب کبیره از اسلام خارج نمی شود و همین عقیده باعث شد که سیاست خود را بر سکوت بنا نهند و بگویند: اگر امام یا خلیفه مرتکب کبیره شود از ایمان "خارج نیست و واجب الاطاعه" است و می توان در نماز به او اقتدا کرد. طریحی در "مجمع البحرین"

می نویسد که: "ارجاء" در لغت به معنی تأخیر است چنان که خدای تعالی فرموده: "و آخرون مرجون لامر الله..." یعنی تأخیر اندازان امر خداوندند. "مرجئه" را اعتقاد بر این بود که: سرنوشت آن جهانی مردم را پیشاپیش نمی توان معین کرد و باید آن را به حکم خدا واگذاشت.

حجاج بن یوسف حاکم عراق از مجامع "مرجئه" پشتیبانی می حجاج مردم را به دشنام دادن حضرت علی (ع) در همه جا امر می کرد و آن را شرط وفاداری به امویان می دانست.

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد "مرجئه" به تقویت دستگاه خود پرداختند.

عمر بن عبدالعزیز سب و دشنام علی (ع) را در ملاء عام پایان بخشید و قریه فدک را به اولاد فاطمه بازگردانید. "مرجئه" وسیله تقویت دستگاه بنی امیه شدند و تا این خاندان روی کار بودند آن فرقه نیز اعتباری داشت ولی همین که بساط دولت اموی برچیده شد "مرجئه" هم از اهمیت و اعتبار افتادند. ۴

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته.

۱۱. احتجاج صفحه ۱۴۸.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵

۳. سوره توبه ۱۰۷/

۴. برای آگاهی و اطلاع بیشتر می توان به کتب تاریخی مانند بحار الانوار و احتجاج طبرسی مراجعه شود.

۳- سیاست علی زدایی

معاویه و بنی امیه در راستای تثبیت قدرت خود غیر مناقب سازی برای بنی امیه، لعن و دشنام برای علی (ع) را به عنوان یک برنامه تبلیغاتی تدوین و اعلام کردند. معاویه طی بخش نامه ای به سراسر جهان اسلام لعن علی (ع) را پس از نماز و در مجالس رسمی چون نماز جمعه و جماعت الزام کرد. تکرار این عمل زشت در دوران بنی امیه در مساجد موجب این توهم شده بود که این عمل یک وظیفه دینی است. راویان درباری و جاعلان حدیث در فضل این عمل صدها حدیث جعل کرده و این توهم پیش آمده بود که این عمل دارای ثواب بی حسابی است.

چند نسل بعد در جامعه اسلامی آن روز در برابر اقدام شجاعانه عمر بن عبدالعزیز که لعن بر علی (ع) را ممنوع ساخت مقاومت کردند زیرا آن را یک عمل دینی می پنداشتند.

۴- اندیشه سازی

بنی امیه برای حفظ و تثبیت خود در پی

قرآن شناسی

بانگاہی بہ چند مقالہ و گفتگو





گفتگو با شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی

روش برداشت از قرآن

اشاره:

آنچه پیش روی شماست، متن مصاحبه ای است که در فروردین ۱۳۵۶ ش توسط شهید حجت الاسلام علی اکبر اژه ای در اصفهان با شهید آیت الله دکتر بهشتی تحت عنوان روش برداشت از قرآن به عمل آمده است. این مصاحبه در آغاز به صورت نوار در اختیار علاقه مندان قرار گرفت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، روزنامه جمهوری اسلامی اقدام به چاپ آن کرد. پس از انجام اصلاحات توسط دکتر بهشتی، حزب جمهوری اسلامی آن را به صورت کتاب منتشر ساخت. اینک بخشی از این گفتگو را با هم پی می گیریم:



● در بیست سال اخیر گرایش به فهم قرآن موج گسترده ای پیدا کرده و تمایل شدیدی به فهم قرآن پیدا شده است، مخصوصاً نسل جوان از این حالت که می گفتند نزدیک قرآن نیائید چون نمی فهمید و درک نمی کنید بیرون آمده اند و خودشان می خواهند هر چه بیشتر از قرآن استنباط و برداشت کنند و می بینند که چه برداشت های زنده ای هم به دست آورده اند اما در عین حال انحرافات زیادی هم پیش آمده، دسته ای از این راه و دسته ای از آن راه، از آن طرف تعبیرها و تفسیرها و توضیحات و پیش داوری هایی می شود و از این طرف هم موانع زیادی به وجود می آید. برای آن که جوانان با همین امکانات ضعیفی که دارند بتوانند خیلی خوب و اصیل از قرآن استفاده کنند، چه باید کرد و شما چه شیوه ای را پیشنهاد می کنید؟

□ چند سال قبل در بحث های تفسیری مکتب قرآن به مناسبت تفسیر آیه کریمه "الذی انزل علیک الکتاب منه آیت محکمات هن ام الکتب و اخر متشبهت فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشبه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الرسخون فی العلم یقولون ءامنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب" (۱) بحث نسبتاً گسترده و مفصلی ناظر به ابعاد روز داشتیم که خوشبختانه ضبط شده و توصیه می کنم در درجه اول آن بحث را که با آمادگی قبلی در چند جلسه ایراد شد و نوارش هم موجود است گوش کنید و اگر مناسب دانستید آن بحث گسترده را در اختیار جویندگان راه حق و علاقمندان به فهم قرآن قرار دهید و گرنه این پاسخ فشرده را که در این دیدار می توانم به سؤالاتان بدهم، هر چند بدون تنظیم قبلی است و شک دارم که

قسمت اساسی و اصلی قرآن، نه فقط قسمت های اندکی از آن، برای فهم همگان است کمترین تردیدی نیست. آیات قرآن و همه کسانی که با تاریخ و سیره آشنایی دارند، بر این معنی تصریح می کنند. بنابراین قسمت عمده قرآن برای فهم عموم مردم است نه برای فهمیدن گروهی خاص.

۲- کلید های فهم قرآن

همین قسمت عمده قرآن که برای عموم قابل فهم است اولاً به زبان عربی

قرآن برای همگان قابل فهم است. در اینکه فهم قرآن کریم به یک گروه معین مختص نمی باشد، کمترین تردیدی راه ندارد. بی شک قرآن برای استفاده همگان آمده است و این مطلبی است که آیات قرآن روی آن تاکید فراوان دارد. قرآن همواره تاکید دارد که این کتاب، کتاب هدایت برای متقین است. این کتاب نور، روشنگر، مبین و آشکارکننده حقایق و وظایف است.

است. ثانیاً به زبان عربی عصر پیغمبر است. ثالثاً به صورت القاء شفاهی یک مطلب است نه به صورت یک نوشته، یعنی مثل سخنی که همین الان می گویم؛ سخنی است رویاروی که به تدریج به مناسبت های گوناگون، خطاب به مردم گفته شده، نه به صورت کتابی که مولف از اول تا به آخر تنظیم

آیات می فهمیدند شور و هیجان و عشقی شدید نسبت به اسلام پیدا می کردند و هدایت می شدند. وقتی حکمی نازل می شد، وقتی دستور جهادی می آمد و به صورت آیه بر پیغمبر نازل می شد، پیغمبر همان آیه را بر مردم می خواند و مردم از همان آیه تکلیف خود را می فهمیدند. در این که

کرده باشد. مطلبی بر پیغمبر نازل می شد و پیغمبر هم آن را به مردم القاء می کرد، بعد این مطلبی را که پیغمبر به صورت شفاهی القاء می کرد در حافظه ها یا در نوشته ها یادداشت و ضبط می کردند.

پس این سه نکته باید مورد توجه قرار بگیرد: ۱- قرآن به زبان عربی است. ۲- به زبان عربی عصر پیغمبر است.

اول، لزوم آشنایی با زبان عربی است. گفتیم قرآن به زبان عربی است. بنابراین برای فهم یک متن عربی، بی شک مطالعه کننده باید زبان عربی را به خوبی فرا گیرد. یادگیری خوب زبان عربی شرط اول مراجعه مستقیم به قرآن کریم است. متأسفانه در میان دوستان بسیار خوب، دوست داشتنی و دارای حسن نیت، مکرر دیده ام کسانی را که بدون تسلط بر زبان عربی و صرفاً با آشنایی ابتدایی یا صرف و نحو و با استفاده از کتاب های لغت و یا واژه نامه های قرآن که اخیراً عربی به

فارسی تهیه شده، درصدد فهم معنی آیات برمی آیند و گاهی اشتباهاتی می کنند که واقعا مضحک و خنده آور است اما چون این ها دوستان بسیار خوب و با حسن نیتی هستند هر وقت مراجعه کرده اند و به آن ها توضیح داده ایم که در کارشان چه نقص هایی وجود داشته، خیلی راحت قبول

کرده‌اند.

برای فهم قرآن باید به زبان عربی تسلط کامل داشته باشیم. باید در حدیک فرد عرب با این زبان آشنا بود زیرا این کتاب به زبان عربی است. بنابراین آشنایی کافی با صرف و نحو و دانستن لغات لازم است. قدرت استفاده از کتاب‌های لغت با توجه به این نکته که گاهی یک واژه ممکن است چندین معنی داشته باشد و تشخیص این که در این جا کدام معنی مناسب است احتیاج به تسلط نسبی در استفاده از کتاب‌های لغت دارد.

دوم، قرآن به زبان عربی عصر پیغمبر است. همه کسانی که با زبان آشنا هستند می‌دانند که در میان همه ملت‌ها، زبان دچار تحول و تطور می‌شود. ممکن است یک لغت در ۱۳۰۰ سال قبل یک معنی خاصی داشته و امروز یک معنی جدید پیدا کرده باشد. یا اینکه امروز هم آن معنی و هم معانی

کلمات در عصر قرآن و در محیط نزول قرآن هم به معنی پرنده تیز پرواز به کار رفته یا این یک معنایی است که به تدریج در ادوار بعدی پیدا کرده است. ثانیاً شما باید توجه کنید که این آیه متصل به آیه بعدی است. "الم نجعل الارض کفناً. احياء و امواتاً" آیا زمین را برای اموات و احياء کفالت قرار نداده‌ایم؟ یعنی احياء و امواتاً دنباله کفالت قرار می‌گیرد. بنابراین معنی پرنده تیز پرواز برای زنده‌ها و مرده‌ها چیست؟ آیا معنی روشنی دارد؟ با مراجعه به فرهنگ‌ها معلوم می‌شود که کفالت در اصل عبارت است از زمینی که در برگیرنده چیزهای دیگر باشد آیا ما زمین را شبیه در برگیرنده قرار ندادیم؟ در برگیرنده زنده‌ها و مرده‌ها؟ زنده‌هایی هستند که در زیر زمین لانه می‌سازند، مثل خرگوش و موجودات دیگر. و لاشه جانداران هم، معمولاً درون زمین دفن می‌شود یا لایه‌هایی از

همه کسانی که با زبان آشنا هستند می‌دانند که در میان همه ملت‌ها، زبان دچار تحول و تطور می‌شود. ممکن است یک لغت در ۱۳۰۰ سال قبل یک معنی خاصی داشته و امروز یک معنی جدید پیدا کرده باشد. یا اینکه امروز هم آن معنی و هم معانی جدید بکار رود. باید مراقب بود کلماتی که در آیات قرآن وجود دارد در عصر نزول آیات، معنای رایجش کدام بوده است.

سیل می‌آید و روی پیکرهای مرده را می‌پوشاند و از همین‌ها سنگواره‌ها به وجود می‌آید. بنابراین، این که انسان ببیند کفالت به معنی پرنده تیز پرواز به کار رفته و چون الان در پی این است که حرکت زمین را از آیه‌های قرآن استفاده کند، فوراً این را حمل بر این معنا نکند، شیوه درستی نیست و باید از آن خودداری شود. باید معلوم شود آیا کفالت در عصر پیامبر (ص) هم به این معنی به کار می‌رفته یا این یک معنی جدید است؟ به خصوص که این معنی در کتاب‌های لغت پیشین وجود ندارد و این خود دلیلی است که این یک معنی جدید می‌باشد و در عصر پیغمبر (ص) نبوده است. بنده الان مشغول سخن گفتن هستم و از عبارات و کلماتی استفاده می‌کنم و این کلمات را به همان معنایی به کار می‌برم که امروز فهمیده می‌شود. حالا اگر سبب سال دیگر عین این سخنرانی من وجود داشت و این کلماتی که من به کار می‌برم، آن روز در معنای دیگری به کار رود، آیا کسی می‌تواند بگوید فلانی این منظور امروزی را می‌خواست بگوید؟ این که درست نیست. پس باید کلمات را به همان معنایی به کار ببریم که در آن عصر به کار رفته است. سوم، مطالب قرآنی به صورت

جدید بکار رود. باید مراقب بود کلماتی که در آیات قرآن وجود دارد در عصر نزول آیات، معنای رایجش کدام بوده است. اگر کلمه‌ای بود که امروز یک معنی پیدا کرده و این معنی خوشایند ماست و ما دوست داریم که این کلمه در آیه این معنی را بدهد و حال آن که این معنی اصلاً در آن موقع نبوده، کاربرد این کلمه بر این معنی در عصر قرآن واقعاً غلط است. یکی از دوستان که در طبیعت شناسی قرآن کار می‌کرد آیاتی راجع به طبیعت قرآن استخراج کرده بود و با تصاویر و توضیحاتی که بر آن‌ها اضافه کرده بود، برای من آورد تا من هم نظری بدهم، دیدم روی برخی از کلمات تکیه‌هایی کرده که اصلاً این جور تکیه کردن معنی ندارد. مثلاً نوشته بود که آیه "الم نجعل الارض کفناً" (۲) به حرکت زمین اشاره دارد. او در مراجعه به فرهنگ لغت دیده بود که کفالت به معنی پرنده تیز پرواز است و آیه را ترجمه کرده بود: "آیا ما زمین را به صورت یک موجود تیز پرواز قرار نداده‌ایم" و بعد استدلال کرده بود که از نظر قرآن زمین حرکت می‌کند. ملاحظه می‌کنید که این آقا به فرهنگ‌های لغت عربی مراجعه کرده و کفالت را به معنی پرنده تیز پرواز یافته است. به او گفتم که اولاً باید دید آیا

استفتاء

استفتائات قرآنی از محضر

آیت الله العظمی صانعی

پرسش: ما نویسندگان این نامه گروهی از تحصیل کردگان فوق لیسانس مهندسی با مذهب شیعه اثنی عشری، شاغل در یکی از ادارات هستیم. با مطالعه برخی از کتب اهل تسنن شهادتی برای ما ایجاد گردیده است از جمله تحریف قرآن به عقیده برخی علمای معروف شیعه (از قبیل شیخ کلینی و علامه مجلسی و...) که نظر حضرت عالی در این زمینه راه گشای ما خواهد بود.

پاسخ: چگونه می‌توان پذیرفت که قرآن تحریف شده و حال آن که محل استشهاد ائمه (علیهم السلام) بوده و در غیر واحدی از جاها ائمه (علیه السلام) برای رد شبهات به آن استناد کرده‌اند و حال آن که اگر تحریف شده بود اصلاً قابل استناد و استشهاد نمی‌بود و آیات تحلی و معجزه بودن قرآن خود بر عدم تحریف قرآن دلالت محکم و یقینی دارد چون اگر تحریف شده باشد نمی‌تواند معجزه باقیه باشد، بدان جهت که معجزه بودن به خاطر عدم قدرت بر آوردن مثل آن می‌باشد پس با فرض تحریف، اطمینان به این معنا حاصل نمی‌شود چون شاید به مثل آن‌ها که حذف شده می‌توان آورد و نیز آن روایات داله بر تحریف مخالف با خود قرآن است که حجت نمی‌باشد به علاوه همه، آن روایات در کتب شیعه بحث شده و دلالت بر تحریف ندارد و حذف شده‌ها تاویل و تفسیر قرآن بوده خود قرآن، پس هر آن چه دلالت بر تحریف قرآن عظیم نماید، دلیلی بی اساس و بی پایه است.

پرسش: شخصی قرآن می‌خواند و اکثراً غلط می‌خواند، به گونه‌ای که معنی تغییر می‌کند، وظیفه ما چیست؟ آیا باید تذکر داد یا نه؟

پاسخ: غلط خواندن قرآن به طور عمدی، جایز نیست، اما اگر برای یاد گرفتن باشد مانعی ندارد و تذکر دادن به او لازم است.

پرسش: به چه علت خواندن سوره یوسف برای زنان، مکروه یا به نقلی حرام است؟ پاسخ: نه مکروه است و نه حرام و روایتی هم که در مساله وارد شده قابل اعتماد نمی‌باشد.

پرسش: در بعضی از دعاها مانند فرج (اللهم کن لولیک الحجه ابن الحسن) در آخر آن (برحمتک یا ارحم الراحمین) اضافه کردن، جایز است یا نه؟ با چه شرایطی؟

پاسخ: نباید اضافه نمود چون زمینه ساز تحریف در ادعیه است و همان نحو که وارد شده باید بدون کم و زیاد نمودن خوانده شود.

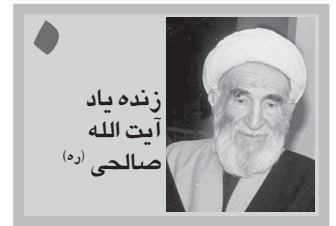
پرسش: آیا سوزاندن نام خدا اشکال دارد؟

پاسخ: جایز نیست، و اگر خواسته باشند از هتک جلوگیری شود، باید آن اوراق را دفن کنند و در آب انداختن هم مانعی ندارد، بلکه ممدوح است.

شفاهی گفته شده است. هر مطلب شفاهی و حتی همه مطالب کتبی ناظر به شرایط محیطی و اجتماعی زمان خودش می‌باشد. یعنی نمی‌تواند ناظر به شرایط محیطی و اجتماعی زمان نباشد. زیرا در یک جو و فضایی سخن می‌گوید و یا در این جو و فضا دارد چیز می‌نویسد. بنابراین وقتی درون این جو دارد مطلبی می‌گوید یا می‌نویسد، یک سلسله قرائن هست که به فهم مقصود گوینده و نویسنده کمک می‌کند. صحنه جنگ "احد" است. آیاتی خطاب به جنگجویان نازل می‌شود. این جنگجویانی که در صحنه جنگ هستند و تمام مسائل را به چشم می‌بینند و حضور ذهن دارند فوراً با نزول آیه، مطلب و مقصود خدای متعال را درک می‌کنند. حالا من که در آن صحنه جنگی نیستم اگر بخواهم این مطلب را از همان آیه درک کنم چه باید کنم؟ باید با مطالعه تاریخ، خودم را در آن صحنه قرار بدهم. بنابراین فهم صحیح از مقصود آیات قرآن، کم و بیش به حضور در صحنه‌های نزول این آیات ارتباط دارد. این حضور برای مردم عصر پیغمبر مهیا بوده است اما برای مردم دیگری که در آن عصر و یا در عصرهای بعد زندگی می‌کردند و از صحنه دور بودند، این حضور باید به چه وسیله‌ای حاصل شود؟ به وسیله مطالعه تاریخ. این است که یکی از شرایط فهم صحیح بسیاری از آیات قرآن، تحقیق تاریخی و مطالعه تاریخی و حضور از طریق تاریخ در شرایط نزول قرآن است. در این زمینه محققین گذشته کتاب‌های متعددی نوشته‌اند تحت عنوان اسباب النزول و دو کتاب از آن‌ها کتاب‌های بسیار خوبی است که معروف هم هست و مورد استفاده مفسران قرآن است. یکی اسباب النزول واحدی و دیگری اسباب النزول سیوطی. کتاب‌های دیگری هم در این زمینه هست ولی کافی نیست. به نظر بنده مطالعه دقیق یک دوره از تاریخ اسلام برای فهم بسیاری از قسمت‌های قرآن ضرورت دارد. بند دوم را خلاصه می‌کنم به این صورت که باید توجه کرد که قرآن در ۱۳ یا ۱۴ قرن قبل در محیطی به زبان عربی نوشته و یا بهتر است بگوییم گفته شده است و چون به زبان عربی است، کسی که امروز می‌خواهد آن را بفهمد باید زبان عربی را به خوبی بداند و چون زبان عربی ۱۴ قرن قبل است باید به واژه‌نامه و معانی لغات در آن عصر اطلاع پیدا کند و معانی کلمات جدید را به حساب قرآن واریز نکند و چون در شرایط اجتماعی خاصی آیات نازل شده است باید از طریق تحقیق تاریخی، انسان خودش را در شرایط آن زمان قرار دهد.



تأثیر ایمان در عمل



انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذ تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا ۱
پیش از آنکه درباره تأثیر ایمان در عمل سخن بگویم، لازم است مطلبی را گوشزد کنیم که برای روشن شدن زمینه بحث ضرورت دارد و آن مطلب این است:

در انسان دو چیز وجود دارد که یکی منبع فکر و تعقل است و دیگری منبع عواطف و احساسات. آنکه منبع فکر و تعقل است، خرد و آنکه منبع عواطف و احساسات است، دل خوانده می شود.

انسان با نیروی عقل، فکر می کند و در نتیجه فکر، مجهولات را کشف می نماید. پس محصول عقل و خرد، علم و دانش است. هرچه بشر در کشف مجهولات پیش رفته و می رود و هرچه در اختراعات و صناعات تکامل حاصل کرده است، همه از ترشحات نیروی عقل و تفکر است.

ولی در مقابل، انسان دارای عواطف، و احساسات هم هست که از منبع دل سرچشمه می گیرد؛ چه عواطف و احساسات مثبت از قبیل محبت، عشق و امید، و چه عواطف منفی از قبیل غضب، یأس و حس تنفر. اگر شما در کنار راه، فرد نابینایی پرو بال شکسته ای را ببینید، حس ترحم شما تحریک می شود و می گویند: دلم به حال او سوخت، ولی نمی گویند: عقلم به حال او سوخت!

بزرگ ترین نیروی تحرک انسان، عاطفه است؛ از این رو جنبش های تکان دهنده و انقلاب ها و نهضت هائی که برای تأمین هدف های اجتماعی انجام گرفته، همه از نیروی عاطفه مثبت یا منفی سرچشمه می گیرند؛ زیرا این نوع جنبش ها یا به طرفداری از شخص یا مرام و مسلکی انجام می گیرد که در واقع از محبت و عشق به آن شخص یا آن مرام و مسلک که از عواطف مثبت است، مایه می گیرد و یا برای کوبیدن شخص یا مرامی انجام می شود که آن هم از حس تنفر و عصبیت که از عواطف منفی است، سرچشمه می گیرد، اگرچه در زندگی بشر، هم عقل لازم است و هم دل، هم فکر لازم است و هم عاطفه، ولی در بعضی موارد بیشتر نیروی تفکر لازم است نه عاطفه و گاهی نیز بیشتر عاطفه لازم است نه تفکر.

پروفسور میکرب شناس در آزمایشگاه

خود بیشتر به نیروی عقل و تفکر احتیاج دارد نه به عواطف و احساسات. او می خواهد بر اساس فرمول های علمی که در اختیار دارد نیروی فکر و اندیشه خود را به کار بیندازد و رازهای نهفته طبیعت را کشف کند و بر اثر آزمایش های علمی و با نور دانش خود، مجهولاتی را معلوم نماید و هرچه بتواند بیشتر اسرار پیچیده کائنات را بفهمد، بیشتر در رشته خود کامیاب شده است. ولی سربازی که در میدان جنگ می خواهد از دین و وطن و موجودیت خود دفاع کند، بیشتر به عواطف و احساسات گرم و پرشور احتیاج دارد نه تفکر و تعقل. او باید با دلی لبریز از عشق به دین و وطن و با قلبی سرشار از احساسات، قدم در صحنه پیکار بگذارد و هرچه احساسات او داغ تر و پرهیجان تر باشد، برای پیکار آماده تر و به موفقیت نزدیک تر خواهد بود

عقل روشن و دل بیدار

سعادت کامل آن گاه نصیب انسان می شود که هم عقل او به نور علم روشن شود و هم دل او با پذیرش حقایق، زنده و بیدار گردد؛ هم با نیروی خرد، مجهولات را کشف کند و حقایق را تشخیص دهد و خوب را از بد و چاه را از راه بازشناسد و هم دل او واقعیات را بپذیرد و لبریز از ایمان گردد.

بشر آن گاه می تواند یک زندگی انسانی داشته باشد که هم عقل روشن بین و واقع بین داشته باشد و هم جان و روان زنده؛ هم ذخائر علمی را ببندد زد و هم سرشار از ایمان باشد؛ هم با چراغ و علم بر کشف مجهولات نائل آید و هم دانش لبریز از عشق به حقیقت باشد.

خلاصه، هم با نور دانش، عقل خویش را منور کند و هم قلب و وجدانش مملو از

راه موازات هم پیش ببرد و اجتماع انسانی را به این دو نیرو مجهز گرداند و با این دو بال پرواز دهد. اسلام همان طور که درباره تحصیل دانش گفته است: "طلب العلم فریضه علی مسلم" ۲. "کسب دانش بر هر مسلمانی واجب است" درباره ارزش ایمان نیز گفته است: (الا بذکر الله تطمئن القلوب) ۳ "آگاه باشید! با یاد خدا دل ها آرامش می یابد" و همان طور که گفته است: "اطلبوا العلم من المهد الی اللحد"؛ "زگهواره تاگور دانش بجوی"، درباره اهمیت ایمان همه گفته است: "عزیزترین مخلوق نزد خدا، بنده با ایمان است" ۴.

اسلام می گوید بشر باید به دو بال علم و ایمان مجهز باشد تا بتواند در فضای خوشبختی به پرواز در آید و هر کدام از این



دو بالش شکسته باشد نمی تواند به کمال انسانی برسد. در جهان امروز، دنیای غرب در راه علم و دانش گام های بلندی برداشته است، ولی از نظر ایمان بسیار فقیر است و در آتش بی ایمانی می سوزد. در مقابل، دنیای شرق تا حدودی از ایمان بهره مند

سعادت کامل آن گاه نصیب انسان می شود که هم عقل او به نور علم روشن شود و هم دل او با پذیرش حقایق، زنده و بیدار گردد؛ هم با نیروی خرد، مجهولات را کشف کند و حقایق را تشخیص دهد و خوب را از بد و چاه را از راه بازشناسد و هم دل او واقعیات را بپذیرد و لبریز از ایمان گردد.

بشر آن گاه می تواند یک زندگی انسانی داشته باشد که هم عقل روشن بین و واقع بین داشته باشد و هم جان و روان زنده

است و به مکتب انبیا احترام می گذارد، ولی به درد جهل و بی سواد و وحشت انگیزی مبتلا ست. جهان غرب، پای ایمانش لنگ است و جهان شرق، پای علم و دانش. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرموده است:

عواطف انسانی باشد، اسلام که هدفش تأمین سعادت همه جانبه بشر است هم او را به تحصیل علم و کشف مجهولات دعوت کرده است و هم به تحصیل ایمان و صفای دل و تقوای ضمیر. هدف اسلام این است که علم و ایمان

قسم ظهری رجلان عالم مهتک و جاهل متنسک فالجاهل یغش الناس بتنسکه، و العالم ینفرهم بتهتکه؛ دو کس پشت مرا شکستند: یکی دانشمند و دیگری نادان با عبادت. زیرا نادان با عبادت خود مردم را فریب می دهد و دانشمند پرده در با پرده دری و بی حیایی خود، آنان را فراری می دهد. ۵.

ایمان چیست؟

مقصود از ایمان، این نیست که فقط کسی به وجود خدا و بعثت انبیا و روز جزا اقرار کند، بلکه مقصود این است که دل انسان، این حقایق را از روی واقعیت بپذیرد و تا ریشه جان و اعماق قلب و ضمیرش نفوذ کند؛ بدین وسیله دارای دلی زنده و



بیدار و قلبی لبریز از ایمان و عشق به حقیقت گردد و دلش از شنیدن نام خدا به لرزه در آید و در عین حال با یاد خدا و امید به فضل پروردگار، آرامش و اطمینان پیدا کند؛ چنان که قرآن کریم می گوید:

انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذ تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا ۶
مردم با ایمان فقط کسانی هستند که وقتی نام خدا برده شود، دل های آنان از ترس به لرزه بیفتد و هنگامی که آیات خداوند بر آنان خوانده شود ایمانشان افزوده گردد.

از نظر قرآن آن دانشمندی که طبق اصول علمی درباره اصول عقاید، بحث کند و با دلیل های محکم، وجود خدا و بعثت انبیا و معاد را ثابت کند، ولی این حقایق در جان و روانش نفوذ نکرده باشد، دارای ایمان حقیقی نیست و به عنوان یک فرد سعادتمند و با ارزش شناخته نمی شود.

نقش ایمان در زندگی انسان

نقش ایمان در سه محور قابل مطالعه و حائز اهمیت فراوان است:
۱. تأثیر ایمان در زندگی فردی ۲. تأثیر ایمان در زندگی خانوادگی ۳. تأثیر ایمان در زندگی اجتماعی.

نتایج حاصل از تاثیر ایمان در ابعاد سه گانه

الف. آرامش دل

ایمان، چون درخت با روری است که همیشه میوه های شیرین و لذیذ می دهد و یکی از ثمرات پرارزشی که از آن به دست می آید، آرامش دل و اطمینان قلب است. انسان چه بخواهد و چه نخواهد در زندگی احتیاج به یک تکیه گاه معنوی دارد که به هنگام تهاجم ناراحتی ها به آن تکیه گاه بناه ببرد تا از مشکلات فکری و عقده های روحی خلاص شود.

بشر در زندگی پریاهوی دنیا، خود را در میان امواج و حشمتانی می بیند که از هر سو او را احاطه کرده و می خواهند او را در کام خود فرو برند، ترس از فقر، مرض، سقوط معنوی، از دست دادن آبرو و حیثیت اجتماعی و بسیاری از امور دیگر، انسان را چنان مضطرب می کند که خیال می کند در میان دریای پرتلاطمی گرفتار شده و هر لحظه تهدید به غرق شدن می شود. اینجاست که احتیاج به پایگاهی دارد که در آنجا نلنگر بیندازد و آرام گیرد و از وحشت و اضطراب نجات یابد.

بهترین پناهگاه معنوی انسان، همانا ایمان است که او را از تهاجم افکار آشفته و ناراحت کننده حفظ می کند؛ چنان که در قرآن کریم می گوید:

فمن یكفر بالطاغوت ویومن بالله فقد استمسك بالعروه الوثقی لا انفصام لها
پس هر کس به طاغوت [شیطان، بت، ستمگر] کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، قطعا به محکم ترین دستاویز چنگ زده که گسستی برای آن نیست.

ب. داروی ضد انتحار

خبرهای تکان دهنده ای درباره خودکشی های سفیهانه در جراید منتشر می شود؛ مثل اینکه فلان دختر چون مادرش او را از آمیزش با پسران منع کرده و از شرکت در پارتی هایی که در آنجا دختران و پسران با هم می رقصند جلوگیری نموده است، دست به خودکشی زده است!

شکی نیست که انسان بیش از هر چیز به زندگی خود علاقه دارد و قبل از هر چیز می خواهد زنده باشد و از تمتعات و مزایای زندگی بهره مند شود؛ ولی در جزر و مد زندگی و برخورد با موانع و مشکلات، گاهی چنان این جهان به همه زیبایی های آن در نظرش زشت و ناراحت کننده جلوه می کند و از هجوم گمراهی ها به طوری به تنگی می آید که در حال ناراحتی و عصانیت شدید دست به انتحار می زند.

اقدام به انتحار بیشتر در افرادی دیده می شود که از تربیت دینی و ایمانی بی بهره هستند؛ از این رو به هنگام تهاجم مشکلات آرامش خود را از دست می دهند و به این کار جاهلانه اقدام می کنند. ولی افرادی که از تربیت ایمانی بهره مندند، دارای دلی پر

خود به نتیجه دلخواه خویش نرسند، نه تنها ناامید نمی شوند بلکه هرگز عقده ای هم به دل راه نمی دهند و تنگناها برای آنان ایجاد عقده روحی نمی کند؛ زیرا می دانند که بشر در عین حال که وظیفه دارد در راه ترقی بکوشد، اما چنان نیست که همه امکانات در همه شرایط برای او مهیا باشد و چنان نیست که بتواند همیشه به دلخواه و مطلوب خویش دست یا زد و نیز چنان نیست که تقدیر امور، همواره بر وفق مراد او حاصل آید. بلکه ایمان دارد که سر رشته کارها به دست پروردگار عالم است و او که به مصالح بندگان خود از خودشان داننا تر است آنچه را که به مصلحت آنان باشد تقدیر می کند.

آن کس که توانگرت نمی گرداند
او مصلحت تو از تو بهتر داند.

از این رو بنده با ایمان، همیشه دارای نشاط روحی است و از این سرمایه پرارزش معنوی، پیوسته بهره مند است. در نتیجه اگر مقام و موقعیت هم ردیفان خود را شامخ تر

بنده با ایمان، همیشه دارای نشاط روحی است و از این سرمایه پرارزش معنوی، پیوسته بهره مند است. در نتیجه اگر مقام و موقعیت هم ردیفان خود را شامخ تر و پراهمیت تر بیند. هرگز ناراحت و نگران نمی شود و به آنان حسادت نمیورزد و هیچ مانعی هم بر سر راه پیشرفت آنان ایجاد نمی کند.

و پراهمیت تر بیند. هرگز ناراحت و نگران نمی شود و به آنان حسادت نمیورزد و هیچ مانعی هم بر سر راه پیشرفت آنان ایجاد نمی کند.

فان الامر ينزل من السماء الى الارض
كقطرات المطر الى كل نفس بما قسم لها
من زياده او نقصان فان راى احدكم لاخيه
غفيرة في اهل او مال او ولد فلا تكونن له
فنته. ۹

امر بندگان از مبدا مشیت خداوند مقدر می شود و آنچه مقدر شده است چه زیاد و چه کم، مانند دانه های باران به سوی هر فردی فرود می آید. پس اگر یکی از شما ببیند که فرد دیگری از نظر خانواده، ثروت و شخصیت بر وی فزونی دارد، این امر نباید او را نگران کند و به فتنه بیندازد (که درباره آن شخص مورد نظر حسد بورزد).

تفسیر (فاقتلوا انفسکم) ۱۰

مفسران در تفسیر آیه ۵۴ سوره بقره گفته اند: خدا امر کرد که بنی اسرائیل، خود را بکشند و آنان نیز در اجرای این دستور، هفتاد هزار نفر از خودشان را کشتند و این، توبه آنان از گوساله پرستی بود. اما این مطلب به چند دلیل قابل مناقشه است:

دلیل اول: در آیه ۵۲ بعد از داستان گوساله پرستی بلا فاصله آمده است: "ثم عفونا عنکم من بعد ذلك لعلکم تشکرون" که معلوم می شود گناه گوساله پرستی را خدا بخشیده است. بنابراین به نظر می رسد

ظرفیت و روحی آرام و قلبی مطمئن هستند و مانند دریا امواج سهمگین و خروشان را در خود هضم می کنند و در مقابل مشکلات مقاومت می نمایند؛ زیرا مردم با ایمان، رابطه روحی و پیوند معنوی محکمی با پروردگار عالم دارند و نتیجه طبیعی این پیوند قلبی با خداوند عالم این است که به هنگام تهاجم نگرانی ها، نه تنها خود را نمی بازند و دست و پای خود راگم نمی کنند، بلکه رابطه معنوی آنان با خدا گرم تر و لطیف تر و اطمینان بخش تر می شود؛ زیرا به هنگام گرفتاری، بیشتر به یاد خدا هستند و بیشتر به پروردگار عالم پناه می برند و دل آنان با یاد خدای هستی بخش آرامش می یابد.

الذین آمنوا وطمئن قلوبهم بذكر الله
الا بذكر الله تطمئن القلوب ۸
همانا کسانی که ایمان آورده اند و قلبشان به یاد خدا آرام می گیرد. آگاه باشید که قلب ها فقط با یاد خدا آرامش می یابند. بنابراین در سخت ترین ایام و در وقت

هجوم تلخ ترین مصائب دست به انتحار نمی زنند. پس باید گفت: ایمان بهترین داروی ضد انتحار است.

ج. نشاط روحی

بشر چون ذاتا طالب کمال است، تمام نیروی فکری و بدنی خویش را در راه ترقی و تکامل به کار می گیرد و میل دارد در تمام مراحل زندگی، به عالی ترین درجه کمال برسد و از نظر علم، مال، همسر، اولاد، و جاهت ملی و حیثیت اجتماعی، آنچه دلخواه اوست به دست آورد.

ولی بسیاری از افراد با اینکه با تمام نیرو می کوشند و به تمام وسایل چنگ می زنند که به هدف خود برسند، اما هر چه بیشتر کوشش می کنند، کمتر به مقصد می رسند! از طرفی، به هم ردیفان خود نگاه می کنند که با کوشش کمتر به مال بیشتر و مقام شامخ تر رسیده اند و از نظر خانواده و اولاد خوشبخت تر شده اند! این نوع محرومیت برای افرادی که بر اثر کوشش زیاد به مقصد خود نرسیده اند، ایجاد عقده روحی می کنند و علاوه بر اینکه هیچ گاه در زندگی نشاط روحی ندارند. بسا می شود که عقده ها روی هم انباشه می گردد و شخص محروم را به جرم و جنایت می کشاند. ولی افراد با ایمان در عین حال که در راه تکامل می کوشند، چون سعی و کوشش را وظیفه خود برای ترقی مادی و معنوی می دانند، اگر از کوشش و زحمت

در آیه ۵۴ تفصیل همین اجمال آمده و هر دو آیه در مقام امتنان، عفو خدا را از بنی اسرائیل در مورد گوساله پرستی گوشزد می کند و اگر بگوئیم آیه ۵۴ انتقام و مجازات خدا را گوشزد می کند و دستور خودکشی گوساله پرستان یا کشتن یکدیگر را می دهد، این با آیه ۵۲ که عفو خدا را امتنانا گوشزد می کند، تعارض دارد، به عبارت دیگر بعد از عفو خدا از گوساله پرستان که در آیه ۵۲ آمده است، دیگر گناهی باقی نمی ماند تا نیازی به خودکشی برای جبران گناه باشد.

دلیل دوم: در تورات آمده است که بنی لایوی دستور موسی را در مورد قتل یکدیگر اجرا کردند و سه هزار نفر از خودشان را کشتند! ۱۱ مورخان اسلامی اصل این مطلب را از تورات گرفته و چیزهایی به آن افزوده یا کم کرده اند و این مطلب را با آیه ۵۴ بقره تطبیق نموده اند و چون تورات دچار تحریف شده است نمی توان به همه آنچه در آن هست اعتماد کرد و از آن اقتباس نمود.

دلیل سوم: این احتمال جدا وجود دارد که امر "فاقتلوا انفسکم"، امر امتحانی باشد؛ نظیر امر ابراهیم (علیه السلام) به ذبح فرزندش که خدا گوساله پرستان را برای امتحان، امر به خودکشی کرده است و آنان تسلیم شده و آمادگی خود را برای اجرای آن اعلام کردند و چون صدق نیتشان معلوم شد، خدا آنان را بخشید، بنابراین قبل از "قتاب علیکم" عبارت "قبلتم امر الله" در تقدیر است و معنای آیه چنین می شود که خدا امر امتحانی کرد که به جرم گوساله پرستی، خودتان را بکشید و شما تسلیم شدید و خدا گناهتان را بخشید و خدا بسیار توبه پذیر و رحیم است.

دلیل چهارم: همچنین این احتمال وجود دارد که "فاقتلوا انفسکم"، دعوت به ریاضت و نفس کشی یعنی تهذیب نفس باشد که بنی اسرائیل به آن عمل کردند و مورد عفو خدا واقع شدند.

دلیل پنجم: در عبارات مفسران درست روشن نیست که خطاب "فاقتلوا انفسکم" متوجه چه گروهی است؟ یک قول این است که موحدان نیز مشمول این خطاب اند که باید یکدیگر را بکشند، چون نهی از منکر نکردند! ۱۲

گوساله پرستان و موحدان مامور شدند با هم بجنگند و چنین کردند تا اینکه هفتاد هزار نفر از طرفین کشته شدند! ۱۳ در نقل دیگری آمده است که موحدان که دوازده هزار نفر بودند مامور شدند که گوساله پرستان را بکشند و هفتاد هزار از آنان کشتند و خدا بقیه را بخشید! ۱۴ دیگری است که آن هفتاد نفر منتخب موسی که در طور او بودند مامور شدند گوساله پرستان را بکشند و هفتاد هزار نفر را کشتند. ۱۵

این آشفتگی در نقل داستان، گویای این است که مفسران، مستند محکمی نداشته اند و سر انجام نیز نتوانسته اند مخاطب به



موسی وقتی آن قتل دسته جمعی بنی اسرائیل را دید که هفتاد هزار نفر کشته شدند، به گریه افتاد و گفت: خدایا! بنی اسرائیل نابود شدند، بقینی بگذار، خدا برای تسلی خاطر موسی امر کرد کشتار متوقف شود و فرمود: قاتل و مقتول هر دو در بهشت اند^{۱۸}

این کشتار عظیم که حتی موسی را به گریه در آورد، با عبارت "انه هو التواب الرحیم" که در ذیل آیه است تناسب ندارد؛ بلکه با عبارت "انه هو المنتقم الجبار" تناسب دارد که این کشتار وحشتناک برای انتقام گیری و مجازات گوساله پرستان انجام شده باشد. ولی اگر امر "فاقتلوا انفسکم" امتحانی باشد، پس از آنکه گوساله پرستان از عهده امتحان بر آمدند و تسلیم فرمان شدند، توابیت و رحمت خدا به جوش آمد و آنان را بخشید و "انه هو التواب الرحیم" این معنی را منعکس می کند که بالحن آیه که لحن امتنان است سازگارتر است.

ادامه در صفحه ۲۸

پرستان اند و لا غیر و در صورتی که امر "فاقتلوا انفسکم" امتحانی باشد، معنای آیه این می شود که خدا به یهود زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: به یاد آورید زمانی را که موسی به قوم خود که پدران شما بودند گفت: ای قوم من! شما یقیناً به خودتان ظلم کردید که آن گوساله را معبود خویش گرفتید. پس به سوی آفریننده خود بازگردید و توبه کنید و توبه به این حاصل می شود که شما خودتان را بکشید و پدران شما این امر امتحانی را پذیرفتند و آمادگی خود را برای اجرای آن اعلام کردند و چون صدق نیتشان معلوم شد خدا گناهشان را بخشید زیرا بسیار توبه پذیر و رحیم است.

ضمناً صاحب المیزان امر "فاقتلوا انفسکم" را امتحانی می داند؛ ولی تنها درباره کسانی که بعد از آن کشتار وحشتناک از قتل معاف شدند، ولی بهتر بود آن را عمومیت می داد. ۱۷. دلیل مهم: در روایات آمده است که

خطاب "فاقتلوا انفسکم"، را مشخص کنند
دلیل ششم: عبارت (انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم) ظاهرش این است که گوساله پرستان به خود ظلم کردند و مامور شدند خودشان را بکشند و خلاف ظاهر است که بگوییم: خطاب "فاقتلوا انفسکم" به موحدان است و می گوید: شما گوساله پرستان را بکشید زیرا "ظلمتم انفسکم" درباره موحدان صادق نیست، آیه می گوید: اتخاذ عجل، ظلم به نفس است و موحدان ظلم به نفس نکرده اند تا به کفار آن، خطاب "فاقتلوا انفسکم" را دریافت کنند. بنابراین همه نقل هایی که "فاقتلوا انفسکم"، را شامل موحدان می داند، مخدوش است.
دلیل هفتم: قاضی عبدالجبار می گوید:

عقلاً جایز نیست که خدا بنی اسرائیل را مامور کند که خودشان را بکشند؛ زیرا امر برای مصلحت مکلف است و برای شخص کشته شده بعد از قتل مصلحتی تصور نمی

نشده است؛ در صورتی که از اول تا آخر آیه، گوساله پرستان مورد خطاب واقع شده اند:

ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل

خدا به یهود زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: به یاد آورید زمانی را که موسی به قوم خود که پدران شما بودند گفت: ای قوم من! شما یقیناً به خودتان ظلم کردید که آن گوساله را معبود خویش گرفتید. پس به سوی آفریننده خود بازگردید و توبه کنید و توبه به این حاصل می شود که شما خودتان را بکشید و پدران شما این امر امتحانی را پذیرفتند و آمادگی خود را برای اجرای آن اعلام کردند و چون صدق نیتشان معلوم شد خدا گناهشان را بخشید زیرا بسیار توبه پذیر و رحیم است.

فتوبوا الی بارئکم

فاقتلوا انفسکم

فتاب علیکم

بنابر این مصب آیه، فقط گوساله

شود. ۱۶.

این سخن قاضی، منطقی است و مقصود او امر واقعی به خودکشی است نه امر امتحانی، زیرا امتحانی معقول است، چه

رییس دانشگاه شهید بهشتی:

قرآن منشا تحول بشر در علوم تجربی است

توان ادعا کرد که این تغییر، منشا تحول جدی بشر در گسترش علوم شد و در واقع وجهی از جایگاه معجزه بودن قرآن را روشن می سازد.

بر اساس گزارش خبرگزاری مهر، رییس دانشگاه شهید بهشتی در پایان تاکید کرد: همه در مورد اعجاز قرآن به صورت اثباتی بحث می کنند اما من به آن چه که در قرآن نیست به عنوان معجزه می خوانم اما من به آنچه که در قرآن نیست به عنوان معجزه یاد می کنم. قرآن زمانی نازل شد که نظریه زمین مرکزی، کیمیاگری، سحر و تنجیم حاکم بود که بعدها بطلان آن ثابت گردید اما در قرآن یک آیه نمی بیند که به علم رایج آن دوران پرداخته باشد لذا آنچه در قرآن نیست خود یک معجزه است.

هیچ کار بزرگ تجربی صورت نگرفت و کل بحث تجربی بشر تا قبل از افلاطون و ارسطو است.

این استاد فیزیک با اشاره به گفته های غریبان در مورد تاثیر شرق در پیشرفت تمدن غربی، به تشریح سهم تمدن علمی اسلامی در پایه گذاری علم نوین پرداخت و گفت: هر تمدنی بر چهار محور دیدگاه فرهنگی غالب، برقراری جریان علمی با دیگر تمدن های متأخر، و وجه ارتباطات گسترده فرمانطقه ای و حمایت حاکمیت ساخته می شود.

دکتر تهرانچی با اشاره به آیاتی از قرآن در ارج نهادن به علم و عالم و تفکر یادآور شد: تعالیم قرآن در خلق دانش تجربی بشر و رجوع دوباره دانشمندان به مشاهدات تجربی اثر منحصر به فردی گذاشت و می

پرداخت و گفت: ایجاد تمدن علمی قرن ۳ تا ۵ در سرزمین های اسلامی مورد تایید همه مورخین تاریخ علم است و این پیشرفت ها تاثیر قابل توجهی در ایجاد علم نوین داشته است.

وی افزود: ما در یک گذرگاهی قرار داریم که جمهوری اسلامی ایران می خواهد تمدن بزرگ دیگری را پایه گذاری کند در این تحول اگر به قرآن و مکتب اهل بیت رجوع نکنیم آنچه به دست می آید چیزی فراتر از غریبهها نخواهد بود.

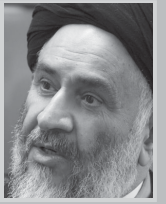
رییس دانشگاه شهید بهشتی، تمدن بشری را مرهون قرآن خواند و گفت: بعد از افلاطون و ارسطو شاهد یک توقف هزارساله در علوم تجربی هستیم که بشر مفتون یافته های خویش شد تا ظهور اسلام

رییس دانشگاه شهید بهشتی با بیان اینکه قرآن منشا تحول بشر در گسترش علوم تجربی شد، گفت: قرآن زمانی نازل شد که نظریه زمین مرکزی، کیمیاگری، سحر و تنجیم حاکم بود که بعدها بطلان آن ثابت شد اما در قرآن یک آیه نمی بیند که به این علوم رایج آن دوران پرداخته شده باشد لذا آن چه در قرآن نیست خود یک معجزه است.

به گزارش شفقنا، دکتر محمد مهدی تهرانچی رییس دانشگاه شهید بهشتی در نخستین همایش "اعجاز قرآن" که روز چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت در تالار ابوریحان این دانشگاه برگزار شد به موضوع "تاثیر تعالیم قرآن در رجوع دوباره دانشمندان به علوم تجربی"



سنگسار از دیدگاه قرآن و سنت



سید مصطفی
محقق داماد

آیت الله دکتر سید مصطفی محقق داماد در این مقال در پی بیان این مطلب است که آیا در کتاب و سنت می توان دلیلی برای "رجم" دست و پا کرد یا خیر و آیا رجم در کتاب و سنت ریشه و مستمسکی دارد یا خیر. روشن است که رجم به جز کتاب و سنت ممکن است مستند دیگری در روایات شیعی داشته باشد که البته در اینجا مورد بحث ما نیست. در اینجا می خواهیم بگوئیم صرف نظر از سایر ادله، آیا در کتاب و سنت می توان دلیلی برای رجم دست و پا کرد؟ امیدواریم با چاپ این دیدگاه توانسته باشیم با موضوع سنگسار بیشتر آشنا شویم و آن را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار دهیم. اندیشمندان و قرآن پژوهان بزرگوار نیز می توانند صفحات صغیر را با دیدگاه های نقادانه و محققانه خویش پربارتر نمایند.

الف) رجم در تورات

برای بررسی حکم رجم در کتاب و سنت، شایسته است که ابتدا حکم رجم را در یهودیت، خاصه در تورات، به طور گذرا بررسی کنیم؛ چرا که برخی از شرایع یهودیت در قرآن مورد تایید قرار گرفته و از سوی دیگر برخی از احکام تورات، به درست یا نادرست، حکمی اسلامی انگاشته شده است. تورات به صراحت برای چند جرم مجازات سنگسار را مقرر کرده است: قربانی برای خدایان غیر (لاویان ۲۰: ۲)، جادوگری (لاویان ۲۰: ۲۷)، کفرگویی (لاویان ۲۴: ۱۶)، بی حرمتی به روز شنبه (اعداد ۱۵: ۳۵)، بت پرستی (تثنیه ۱۷: ۱۰-۱۵: ۹)، مجازات پسر سرکش و فتنه انگیز (تثنیه ۲۱: ۲۱)، زنا با دختر نامزد (تثنیه ۲۲: ۲۱-۲۴: ۱۱)، کتاب مقدس یهودی اجرای این مجازات را نیز گزارش کرده است: (لاویان ۲۴: ۲۳ اعداد ۱۵: ۳۶ اول پادشاهان ۲۱: ۱۳ دوم تواریخ ۲۴: ۲۱). چنان که از تلمود، گنجینه شریعت شفاهی یهودی که در نزد یهودیان اعتباری همپایه تورات مکتوب دارد، بر می آید سنگسار شدیدترین نوع مجازات اعدام است که برای هجده جرم در نظر گرفته شده است. نحوه اجرای این مجازات و شرایط آنها به تفصیل در تلمود مورد بحث عالمان یهودی واقع شده است [۴۷].

گفتنی بر اساس تورات، مجازات زنا در برخی موارد سنگسار، و در موارد دیگر سوزاندن یا خفه کردن است. مجازات زنا بر اساس تورات و تلمود چنین است:

- ۱- مجازات زنا با دختر نامزد (تثنیه ۲۲-۲۴: ۲۳)؛ همچنین است حکم زنی که شوهرش ادعا کند وی در زمانی که در خانه پدرش بوده (و مطابق تفاسیر یهودی در نامزدی وی بوده) بکارتش را از دست داده است (البته منوط به اثبات آن) (تثنیه ۲۱-۲۲: ۱۳).
- ۲- زنا با زن شوهردار مطابق اصول تلمودی برای هر دو طرف مجازات خفه کردن را در پی دارد (تثنیه، ۲۲: ۲۲ لاویان، ۱۰: ۲۰). گفتنی است در تورات در این مورد فقط حکم به کشتن شده است و نوع کشتن مشخص نشده است. در این موارد اصل آن است که خفیف ترین نوع مجازات اعدام، یعنی خفه کردن، اعمال شود. با این همه، برخی از عالمان با استناد به قیاس اولویت گفته اند از آنجا که زنا با دختر نامزد در

خفیف تر است مجازاتش سنگسار است به طریق اولی زنا با زن شوهردار باید با سنگسار مجازات شود (تلمود بابلی، سنهدرین ۵۲: سفیرا ۹: ۱۱). نکته قابل ذکر آنکه در یهودیت، برخلاف حقوق اسلامی، ملاک اعمال چنین مجازاتی شوهردار بودن زن است چه مرد دارای همسر باشد چه نباشد، به این معنا که اگر زن دارای شوهر باشد هم او و هم مرد زنا کننده حتی اگر بی همسر باشد به این مجازات محکوم می شوند.

- ۳- اگر دختر کاهن زنا کند به سوزاندن محکوم می شود (لاویان ۲۱: ۹) و مردی که با وی هم بستر شده خفه می شود.
- ۴- زنا با کنیز دیگری مجازات تازیانه در پی دارد (لاویان ۱۹: ۲۰).
- ۵- زنا با دختر نامزد با مجازات اعدام (خفه کردن) را در پی دارد (تثنیه ۲۲: ۲۵).
- ۶- زنا با دختر بکره جزای نقدی را به همراه دارد (تثنیه ۲۲: ۲۶).
- ۷- زنا با محارم چند نوع مجازات دارد: زنا با مادر، زن پدر و عروس مجازات

انواع زنا با محارم نیز تلمود حکم به سنگسار کرده است.

ب) رجم در قرآن

گرچه در قرآن به صراحت آیه ای که بر تشریح رجم دلالت کند وجود ندارد اما برخی از مفسران، آیه ۴۱ سوره مائده را در ارتباط با رجم دانسته اند [۴۹]: "یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواهمم ..."

آیه مطابق نقل مفسران ناظر است به زنا با زن و مردی یهودی که چون داوری را نزد پیامبر آوردند حکم به سنگسار ایشان کرد. این جریان با تفصیل بیشتری در بخش بعدی بررسی می شود. آنچه به اینجا مربوط می شود آن است که آیه در اینجا در صدد اثبات حکم رجم بلکه در پی بیان داوری درست پیامبر است.

نهایت آن که رجم هیچ مستند قرآنی ندارد و هیچ یک از مفسران نیز نخواسته اند حکم رجم را از قرآن استنتاج کنند. با این همه در این جامدای دیگری مطرح است و آن اینکه آیه ای در قرآن درباره رجم وجود داشته که در نسخه فعلی قرآن نیامده است.

برای بررسی حکم رجم در کتاب و سنت، شایسته است که ابتدا حکم رجم را در یهودیت، خاصه در تورات، به طور گذرا بررسی کنیم؛ چرا که برخی از شرایع یهودیت در قرآن مورد تایید قرار گرفته و از سوی دیگر برخی از احکام تورات، به درست یا نادرست، حکمی اسلامی انگاشته شده است.

این مدعا را نیز در فصل های بعدی بی می گیریم.

ج) رجم در سنت پیامبر

چنان که گفته شد رجم مستند قرآنی ندارد و فرقه های اسلامی نیز رجم را نه به استناد قرآن، بلکه به استناد سنت پیامبر اثبات کرده اند [۵۰]. در این مقال آنچه را از سنت پیامبر به عنوان مثبت رجم مورد استناد قرار گرفته است بررسی می کنیم. در یک نگاه می توان آنچه را به سنت پیامبر مربوط می شود به دو دسته تقسیم کرد: آنچه که در این باره حکمی امری و صریح به پیامبر مستند است، و جایی که پیامبر در یک دعوا یا مورد (Case) خاص به این مجازات حکم کرده است. به عبارت دیگر، جایی که پیامبر "قانون" وضع می کند، و جایی که از حکم او یک "رویه قضایی" استنباط

می شود.

۱- پیامبر قانون گذار رجم؟

تنها در یک روایت وضع مجازات رجم به پیامبر نسبت داده شده است: "عن عباد بن الصامت قال: قال رسول الله (ص): خذوا عنی، خذوا عنی، فقد جعل الله لهن سبیلا، البکر بالبکر جلد مائه و نفی سنه، و الثیب بالثیب جلد مائه و الرجم [۵۱]."

این روایت اشارت است به وعده ای که خداوند در آیه ۱۵ سوره نساء به جعل سبیل داده است. مفهوم حدیث این است که خداوند این راه را پیش پای زانیان نهاده است: زنا با بکر یا بکر صد تازیانه و تبعید به مدت یک سال، و زنا با ثیب یا ثیب صد تازیانه و رجم.

در باره این حدیث چند نکته قابل ذکر است:

اولا عباد بن صامت در بیشتر نقل ها تنها راوی این حدیث است و بعید است که در حکمی چنین مهم، هیچ شخص دیگری نشنیده باشد یا روایت نکرده باشد؛ افزون بر اینکه عباد بن صامت دست کم در میان شیعیان فردی تقه نیست. وی از انصار معاویه بود که تا آخر عمر در شام ماند [۵۲].

ثانیا جمع بین تازیانه و تبعید در مورد زانیان غیر محصن، و جمع تازیانه و رجم برای زانیان محصن قولی شاذ است که در فقه شیعه طرفدار چندانی ندارد. در میان فقیهان اهل تسنن نیز این مسئله بحث برانگیز است. برای مثال، ابوحنیفه به این دلیل که تغریب (تبعید) در آیه نور ذکر نشده است آن را نمی پذیرد، چرا که لازمه آن این است که خبر واحد نسخ نص قرآن باشد [۵۳]. در جمع بین رجم و تازیانه این مسئله آشکارتر است، چرا که قاطبه فقها سنی و شیعه چنین حکمی را نپذیرفته اند و حتی اگر نخواسته اند اصل حدیث را زیر سوال ببرند آن را منسوخ قلمداد کرده اند [۵۴].

ثالثا این حدیث با سایر روایات، که بین رجم و تازیانه، و تازیانه و تبعید جمع نکرده اند متعارض است.

از این رو، نمی توان حدیث عباد را به عنوان سندی محکم در اثبات رجم قلمداد کرد.

۲- رویه قضایی پیامبر

به جز حدیث پیش گفته، روایاتی چند حاکی از آن است که پیامبر در زمان حکومت خود در مدینه حکم رجم را



جاری کرده است. این روایات را نیز بر دو دسته تقسیم می‌کنیم.

اول. مواردی که مستند آنها شهادت است.

آنچه از سنت پیامبر در اینجا مورد استناد قرار گرفته تنها یک واقعه است که در کتب تفسیری و فقهی نقل شده است و آیه ۴۱ سوره مائده را نیز در ارتباط با آن شمرده‌اند. تفصیل واقعه را در کتب تفسیری نقل کرده‌اند [۵۵] و در اینجا به اختصار به آن اشاره می‌شود: در سال چهارم هجری دو مرد و زن از اشراف یهودی که همسر دار بودند در خیبر زنا کردند و چون یهود به دلیل جایگاه این افراد نمی‌خواستند حکم رجم را، که بر اساس تورات مجازات ایشان بود، درباره آنان جاری کنند، به این امید که در اسلام حکمی آسان تر وجود داشته باشد داوری را به نزد پیامبر آوردند. پیامبر بر حکم رجم صحه گذاشت و نهایتاً آن دو را رجم کرد.

در این روایت سخنی از چگونگی اثبات این جرم نیست ولی از فحوای کلام بر می‌آید که به یقین اثبات آن مستند به اقرار زانیان نیست، و لاجرم باید از طریق شهادت به اثبات رسیده باشد. نکته‌ای که هست اینکه علی‌القاعده شاهدان این واقعه نیز یهودی بوده‌اند (چون ایشان دعوی را به نزد پیامبر آورده‌اند و به ناگزیر ایشان هم در مورد آن شهادت داده‌اند)، و بی‌گمان این بحث مطرح می‌شود که با توجه به اینکه شاهدان باید مسلمان باشند، چنان که پیش تر گفتیم، آیا شهادت اهل کتاب در این باره پذیرفته است یا خیر.

اگر انگشت روی این نکته، که البته نکته ظریفی نیز هست، نگذاریم به اصل دیگری می‌رسیم که پیامبر بارها در اقوال و افعال خود بر آن صحه گذاشته است و آن اینکه در باره اهل کتاب بر اساس کتاب ایشان داوری کرده است.

مدعی ما این است که در این مورد پیامبر درباره یهودیان مطابق تورات قضاوت کرده است و این امری است که هم با سیره پیامبر و هم با مبانی عقل و نیز اصول فقهی اسلامی کاملاً سازگار است. از این رو، از این مورد خاص نمی‌توان یک حکم اسلامی را استنباط کرد.

بر این مدعی می‌توان شاهد ظریفی اقامه کرد: چنان که در ذیل آیه ۱۵ نساء در بحث از "نساءکم" ذکر شد، بسیاری از مفسران، مجازات مذکور در آیه را ناظر به زنان مسلمان می‌دانند [۵۶]. حال به فرض که بپذیریم سنت پیامبر ناسخ حکم حبس ابد مذکور در آیه ۱۵ سوره نساء است آیا لازمه‌اش این است که بپذیریم موضوع حکم یعنی زنان مومنه نیز تغییر کرده، شامل کلیه زنان می‌شود؟ آنچه طرفداران حکم رجم مدعی اند این است که حکم حبس ابد با حکم رجم منسوخ شده است. اما اینکه موضوع مجازات حبس ابد که زنان مومنه بودند نیز تغییر یافته باشد و همه زنان، چه

مسلمان و چه غیرمسلمان مشمول حکم رجم شوند، این دلیل می‌خواهد، و از این حدیث و احادیث دیگر چنین دلیلی به دست نمی‌آید.

این شهادی بر این مدعاست که در این مورد خاص، پیامبر مجرمان را نه به عنوان یک حکم اسلامی، بلکه بر اساس دینت آسمانی خود آنها، یعنی یهودیت، رجم

در حال زنا محصن بودی؟ گفت: آری. حضرت فرمود تا او را رجم کردند [۵۷]. این حدیث دارای مشکلات فراوانی است و برخی از فقها بر بعضی از روایات آن گاهی تا ۱۸ اشکال شماره کرده‌اند [۵۸] که در اینجا از بیان آنها در می‌گذریم. در اینجا با صرف نظر از مشکلاتی که در سند این روایات است، و نیز گذشته از شکل‌های

بر اساس مسلمات فقه مذاهب مختلف اسلامی، توبه پیش از اقامه شهادت مسقط حد است. حال پرسش این است: چه توبه‌ای از حال نزار و پریشان چنین گناهکاری بالاتر است؟ مگر توبه چه معنایی دارد؟ وقتی گناهکاری با این حال پیشیمانی و اندوه نزد پیامبر می‌آید و با عجز و لابه از وی می‌خواهد حکم خدا را در باره وی اجرا کند آیا هیچ انگیزه‌ای جز پیشیمانی و ندامت و توبه از کردار خویش دارد؟ مگر منظور از توبه همین پیشیمانی از ارتکاب عمل و بازگشت به سوی خدا نیست؟ چه توبه‌ای از این بالاتر و صادقانه تر؟

گفته متعارض نقل آن، که می‌تواند مطابق ادله فقهی مسقط اعتبار همه شکل‌های آن باشد، فقط به یک مشکل اساسی در این حدیث اشاره می‌کنیم:

بر اساس مسلمات فقه مذاهب مختلف اسلامی، توبه پیش از اقامه شهادت مسقط حد است [۵۹]. حال پرسش این است: چه توبه‌ای از حال نزار و پریشان چنین گناهکاری بالاتر است؟ مگر توبه چه معنایی دارد؟ وقتی گناهکاری با این حال پیشیمانی و اندوه نزد پیامبر می‌آید و با عجز و لابه از وی می‌خواهد حکم خدا را در باره وی اجرا کند آیا هیچ انگیزه‌ای جز پیشیمانی

کرده است، چرا که حکم رجم بر فرض پذیرش - حکم اسلامی است که علی‌القاعده فقط در مورد زنان مسلمان اجرا می‌شود.

دوم. مواردی که مستند آنها اقرار است.

این دسته از دعاوی یک نمونه بارز دارد که به شکل‌ها و عبارات گوناگون در مجموعه‌های حدیثی شیعه و سنی نقل شده است. این جریان که به داستان ماعز معروف است راجع به فردی است که نزد پیامبر به زنا خود اقرار می‌کند. خلاصه داستان چنین است که مردی به نام ماعز به نزد



ندامت و توبه از کردار خویش دارد؟ مگر منظور از توبه همین پیشیمانی از ارتکاب عمل و بازگشت به سوی خدا نیست؟ چه توبه‌ای از این بالاتر و صادقانه تر؟ همین که شخصی بی آنکه هیچ شهادی بر گناه او باشد خود صادقانه به نزد پیامبر می‌آید و به گناهش اعتراف می‌کند، نشانه‌گویی از توبه او نیست؟ پس چرا پیامبر وی را سنگسار می‌کند؟

این تنها مشکل کوچکی از مشکلات

عدیده این حدیث است، و البته همین یک مشکل کافی است که این حدیث را که به خودی خود متزلزل است متزلزل تر کند. از برخی از شکل‌های نقل این حدیث بر می‌آید که پیامبر به راحتی حکم به رجم کرده است. آیا این با آن همه سخت‌گیری در اثبات و اجرای حد الهی، که همان‌طور که جزیری می‌گوید، عملاً هیچ راه اثباتی برای چنین جرایمی نمی‌ماند یا دست کم اثبات آن بسیار مشکل است [۶۰]، سازگار است؟

دشواری امر از اینجا روشن می‌شود که چهار مرد مسلمان باید هم‌زمان به نحوی دقیق عمل دخول را ببینند و با هم در دادگاه شهادت دهند. جالب آن که اگر سه مجتهد جامع الشرایط عادل به چنین امری شهادت دهند و نفر چهارم شهادت ندهد با آنکه شهادت ایشان برای هر انسانی علم آور است باید حد قذف بخورند [۶۱]. و جالب تر آنکه صاحب جواهر در میحث نکاح می‌گوید نگاه کردن به عورت زناکاران حتی برای ادای شهادت در دادگاه حرام است [۶۲]. مفهوم این عبارت چیست؟ از یک سو، شاهدان آنگاه می‌توانند در دادگاه شهادت دهند که عمل دخول را به نحوی دقیق و کامل دیده باشند، و این با نگاه اتفاقی میسر نیست، و از سوی دیگر نگاه عمدی و مستمر آنها حتی برای ادای شهادت حرام است و ارتکاب فعل حرام مسقط عدالت است؛ پس چنین فردی صلاحیت شهادت را ندارد!

این تنها نمونه‌هایی از سخت‌گیری‌های شارع در اثبات این حقوق و حدود الهی است. با چنین مسائلی آیا دیگر می‌توان دم از اجرای مجازات رجم زد؟ فقط یک راه برای اثبات می‌ماند و آن هم "اقرار" است؛ اما اقرار هم مبین تعارض و تناقض شگرفی است. اقرار گناهکار چه دلیل و انگیزه‌ای جز پیشیمانی و ندامت وی می‌تواند داشته باشد؟ آیا توبه جز این است؟ اینها همه شواهد و قرائنی است که باید به روایاتی که دال بر اجرای حد رجم به دست پیامبرند با دیده تردید نگریست.

(د) تثبیت رجم به مثابه حکم اسلامی
بی‌گمان سردمدار طرفداری از اجرای رجم عمر بن خطاب است. عمر بر این نکته پافشاری می‌کرد که آیه رجم در قرآن وجود داشته است اما در متن نهایی قرآن وارد نشده است [۶۳]. عمر در یکی از خطبه‌هایش به تفصیل در این باره سخن گفته است که بخشی از آن چنین است. عمر بن خطاب می‌گوید: "الرجم فی کتاب الله حق علی من زنی من الرجال و النساء اذا احصن، اذا قامت البینه، او کان الحبل او الاعتراف" [۶۴].

آیه‌ای که عمر مدعی است در قرآن بوده، و به تعبیر کشف الاسرار "آیتی است از قرآن که خط آن منسوخ است و حکم آن ثابت" [۶۵] به چند شکل در کتب روایی و تفسیری نقل شده است و گاه تا هفت

روایت آن را بر شمرده اند. برخی از نقل ها چنین است:

الشیخ و الشیخه فارجموما البته [۶۶].
الشیخ و الشیخه اذازنیا فارجموما البته.
الشیخ و الشیخه اذازنیا فارجموما البته نکالا من الله (و رسوله) و الله وزیر حکیم.
الشیخ و الشیخه اذازنیا فارجموما البته بما قضیا من اللذ، نکالا من الله و رسوله.

برخی از نقل های این عبارت در بعضی کتب روایی شیعی نیز آمده اند؛ مانند "قال ابو عبدالله (ع): الرجم فی القرآن قوله تعالی: اذا زنی الشیخ و الشیخه فارجموما البته، فانهما قضیا الشهوہ [۶۷]. در نقل دیگری نیز همانند این آمده است: "عن سلیمان ابن خالد، قال: قلت لابی عبدالله: فی القرآن رجم؟ قال: نعم؛ قلت: کیف؟ قال: الشیخ و الشیخه فارجموما البته فانهما قضیا الشهوہ [۶۸]."

اشکالات عدیده ای بر این نقل ها وارد است که برخی از آنها ذکر می شود.

۱- پذیرش این سخن مستلزم قبول تحریف در قرآن است که با عقاید عامه مسلمانان در تعارض است.

۲- بسیاری از شکل های این نقل از نظر ادبی دارای اشکال است. برای مثال در نقل اول که مالک آورده است، و نیز نقل دوم شیعه، اصلا ذکری از زنا نشده است و فقط حکم به رجم پیرمرد و پیرزن شده است. همچنین قرار گرفتن فاء بر سر ارجموا که جزای شیخوخت نیست، برخلاف فاء در فاجلدوا در آیه جلد که اجلدوا به منزله جزاء صفت زنا در مبتدا است و زنا به منزله شرط است. همچنین قضاء لذت نیز اشکال دارد چون بسیار عام است [۶۹].

۳- از نظر سبک شناختی، این عبارت به هیچ وجه با آیات قرآنی همخوانی ندارد، بلکه کاملا شبیه و حتی گرته برداری از آیات تورات است. این دست عبارات در تورات فراوان است: "کسی که بازن دیگری زنا کند ... زانی و زانیه البته کشته شوند" (لاویان، ۲۰: ۱۰) و مواردی از این دست.

۴- آیه ادعایی فقط حکم سنگسار زن و مرد پیر زناکار را معین کرده است و در باره سایر زناکاران محصن ساکت است. از این رو، نمی توان از آن حکم سایر زناکاران را استخراج کرد.

با مراجعه به نقل مفصل خطبه عمر که بخاری [۷۰] آن را نقل کرده است روشن می شود که حکم سنگسار در میان برخی از صحابه پیامبر مخالفانی داشته است. از سوی دیگر، عمر در این خطبه حکم رجم را با مسئله سیاسی حکومت پیوند زده است. یکی از اصحاب، ظاهر اعمار یاسر، می گوید: "لو قدمت عمر لقد بايعت فلانا [= علی (ع)]." فوالله ما كانت بيعه ابي بكر الا فلتة ... عمر از این سخن بر آشفته شده، خطبه ای ایراد می کند و در آن ضمن پرداختن به این سخن سیاسی، حکم رجم را نیز بیان می کند. در هم آمیختگی بحث های خلافت و جانشینی پیامبر با حکم رجم می تواند تاحدی سیاسی

بودن این حکم را نیز نشان دهد.

به رغم این مطلب، رجم به عنوان یک حکم قطعی اسلامی پذیرفته نشد و دست کم خوارج در این مسئله مخالفت کردند. ایشان ادله ای چند را بر این مدعا آورده اند از جمله این که:

۱- خدا در مورد کتیزکان می گوید: "فان اتین بفاحشه فعليهن نصف ما علی المحصنات" (نساء، ۲۵). اما رجم نصف

پیشین، ج ۲، ص ۳۴۸، شیخ طوسی، تبیان، ج ۳، ص ۱۴۲

[۵۱]- مسلم، صحیح، کتاب الحدود، باب حد الزانی، ش: ۱۶۹۰؛ ابن حجر، بلوغ المرام، کتاب الحدود، ش: ۱۳۳۳؛ طبری، جامع البیان، ج ۳، ص ۳۶۹ (ش ۸۱۱)؛ شافعی، احکام القرآن، ص ۲۰۹ [۵۲]- رک: محمد جواد موسوی غروی، فقه استدلالی، ص ۶۴۶
[۵۳]- بخاری فتوحی، فتح العلام لشرح بلوغ

بی گمان سردمدار طر فداری از اجرای رجم عمر بن خطاب است. عمر بر این نکته پافشاری می کرد که آیه رجم در قرآن وجود داشته است اما در متن نهایی قرآن وارد نشده است. عمر در یکی از خطبه هایش به تفصیل در این باره سخن گفته است که بخشی از آن چنین است. عمر بن خطاب می گوید: "الرجم فی کتاب الله حق علی من زنی من الرجال و النساء اذا احصن، اذا قامت البینه، او كان الحبل او الاعتراف".

ندارد.

۲- آیه "الزانیه و الزانی ... مقتضی وجوب جلد بر همه زانیان است و ایجاب رجم بر برخی به استناد خبر واحد مقتضی تخصیص عموم کتاب به خبر واحد است و این جایز نیست.

۳- رجم شدیدترین مجازات هاست. اگر چنین مجازاتی مشروع می بود حتما باید در قرآن ذکر می شد [۷۱].

ناگفته نماند که در نهج البلاغه خطبه ای به امیرالمومنین منتسب است که در آن به اجرای رجم توسط پیامبر اذعان شده است. ایشان در این خطبه خطاب به خوارج، که قائل اند مرتکب کبیره کافر است، می فرماید: "قد علمتم ان رسول الله (ص) رجم الزانی المحصن، ثم صلی علیه ... [۷۲]."

این خطبه در پی بیان این است که پیامبر با مرتکبان کبیره مانند کافران برخورد نکرد، مثلا زانی محصن را رجم کرد اما بر او نماز گزارد و میراثش را به خانواده اش داد.

البته این فقره هم از حیث دلالت و هم سندیت بحثی مستوفای می طلبد که اینجا مجال آن نیست. چنان که گفته شد، منظور ما بررسی حکم رجم در کتاب و سنت پیامبر بود، اما این که بر اساس روایات شیعه آیا حکم رجم قابل اثبات است یا خیر، بحث پردامنه ای است که مقاله ای جدا می طلبد.

منابع:

[۴۷]- رک: حسین سلیمانی، عدالت کیفری در آیین یهود، ص ۲۸۶-۲۸۵
[۴۸]- همان، ص ۲۹۰-۲۴۲-۲۸۵-۲۳۵
[۴۹]- ابوالفتوح رازی، پیشین، ج ۶، ص ۳۸۴-۳۷۸؛ حسینی جرجانی، پیشین، ج ۲، ص ۶۶۳-۶۶۲
[۵۰]- صاحب روض الجنان می نویسد: "اما رجم: اگرچه در قرآن نیست در سنت است، و امت مجتمع اند بر او، و گفته اند خارجیان در این خلاف کردند، و به خلاف ایشان اعتدال نیست" (ابوالفتوح رازی، پیشین، ج ۱۴، ص ۷۰؛ همچنین رک: رواندی،

الرحم، ش ۶ [۵۸]- محمد جواد غروی اصفهانی، پیشین، ص ۶۶۰-۶۵۷

[۵۹]- امام خمینی می نویسد: "یسقط الحد لو تاب قبل قیام البینه رجما کان او جلدًا ... و لو تاب قبل الاقرار سقط الحد" (التحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۳۹)؛ بر این مطلب حتی ادعای اجماع شده است (کشف اللثام، ج ۲، ص ۳۹۸، به نقل از فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، کتاب الحدود، ص ۱۳۵)؛ ماده ۸۱ قانون مجازات اسلامی نیز مقرر می دارد: "هرگاه زن یا مرد زانی قبل از اقامه شهادت توبه نماید حد از او ساقط می شود." [۶۰]- رک: جزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۷۰

[۶۱]- امام خمینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۸؛ فاضل لنکرانی، پیشین، ص ۱۲۹-۱۲۸

[۶۲]- نجفی، جواهر الکلام، ج ۲، ص ۸۹
[۶۳]- Encyclopedia of Islam, p.۵۰۹

[۶۴]- مالک، الموطا، ج ۲، کتاب الحدود، باب ما جاء فی الرجم، ش ۸. کل خطبه را بخاری در صحیح (کتاب الحدود، باب رجم الحبلی من الزنا اذا احصنت، ش ۱۶۷۴، و مسلم در صحیح (کتاب الحدود، باب رجم الثیب فی الزنا، ش ۱۵) نقل کرده اند

[۶۵]- میدی، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۷
[۶۶]- مالک، پیشین، ج ۲، ص ۱۰

[۶۷]- شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، کتاب الحدود، باب حد الزانی، ش: ۷؛ کلینی، الفروع من الکافی، ج ۷، کتاب الحدود، باب الرجم و الجلد، ۳

[۶۸]- حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۵۰

[۶۹]- رک: فاضل لنکرانی، پیشین، ص ۱۶۳-۱۶۱

[۷۰]- بخاری، پیشین، ش ۱۶۷۴
[۷۱]- فخر رازی، پیشین، ج ۲۳، ص ۱۳۵؛ صابونی، پیشین، ج ۲، ص ۲۲

[۷۲]- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷
منبع: مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی





عفو پیامبرانه و عفو ملوکانه از نگاه قرآن

اشاره:

متن زیر برگرفته از یک سخنرانی است که به مناسبت رحلت پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) در آخر ماه صفر سال گذشته در تهران ایراد گردید و همان موقع با تفصیل بیشتر به نگارش درآمد. این سخنرانی دارای نکات مهم قرآنی است و نشریه صفیر می تواند با انتشار آن، صفحات خود را در اختیار ارباب قلم بگذارد تا به اینگونه مباحث بیشتر پرداخته شود. با تشکر و سپاس از حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سروش محلاتی، این بحث را با هم پی می گیریم.

محمد سروش
محلاتی



طرح بحث

در قرآن کریم، به پیامبر اکرم "دستور" داده شده است که "عفو" کند، این دستور که مانند فرمان های دیگر، ظهور در یک "تکلیف الزامی" دارد، حکایت از آن دارد که رسول خدا موظف است "سیاست داخلی" خود را در برابر مسلمانان متخلف، بر "مبنای عفو" و اغماض قرار داده و از عکس العمل تند و برخورد خشن در گفتار و رفتار خود نسبت به آنان پرهیز کند. دستور "فاعف عنهم" در آیه ای که سر موفقیت پیامبر را بیان می کند، تأکیدی بر این حقیقت است که این نرمی و ملائمت، جنبه ی شخصی نداشته و به عنوان یک فضیلت صرفاً اخلاقی برای آن حضرت، مطرح نشده است، بلکه این خصلت، "شرط رهبری" پیامبر خاتم است که بدون آن، اهداف رسالت، تحقق پذیر نیست: "فیما رحمه من الله لنت لهم و لو كنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر". (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹). این دستور باز هم در قرآن تکرار شده که ای پیامبر از آنان در گذر، و به جای آنکه در صدد کیفر و انتقام باشی، از ناپسندی هایشان، چشم پوشی کن: "فاعف عنهم و اصفح" (سوره مائده، آیه ۱۳). خداوند برای تأکید بر این دستور، از تعبیر

عفو کردن وجود دارد، نباید ناظر به شرایط ضعف و ناتوانی تلقی شود، بلکه چنین دستوری بیشتر با شرایط قدرت حضرت پس از هجرت به مدینه و بخصوص پس از فتح مکه تناسب دارد، و به ویژه که برخی از این آیات، در سوره های مدنی قرار داشته و در سال های آخر عمر حضرت نازل شده است. در سخنان امیرالمومنین (ع) رابطه "عفو" و "قدرت" به شکل آشکاری مطرح شده و نشان می دهد که ارزش عفو به "مهاری قدرت" است و هر چه قدرت بیشتر و شرایط برای اعمال خشونت و مجازات بیشتر، عفو با ارزش تر:

"اولی الناس بالعفو اقدرهم علی العفو" (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۵۲)

به همین دلیل است که دستور عفو به پیامبر، بیش از آنکه به حوزه "رسالت" و ابلاغ پیام توسط حضرت مربوط باشد، به حوزه ی "رهبری" و حکومتداری حضرت مربوط می شود، و الا در حوزه ی "بیان شریعت"، هر چند به صبر و تحمل نیاز است، ولی جای عفو و گذشت نیست، برخلاف حوزه ی "سیاست" و تدبیر جامعه که چون برخورد با مخالفان در قلمرو آن قرار دارد، با "دستور عفو" شیوه ی برخورد مشخص شده است. تقارن "فاعف عنهم" با "شاورهم فی الامر" در سوره ی آل عمران نیز گویای همین ارتباط است که عفو، به عنوان راهبردی در رهبری مطرح شده است.

آیه سوره ی مائده نیز به دلیل آنکه "عفو" در فضای چگونگی برخورد کردن با مخالفان پیمان شکن مطرح شده، موجد همین ارتباط بوده و هشدار به رسول خداست که در جایگاه ولایت و حکومت، نباید از "سیاست عفو" غفلت کرده و قدرت خویش را یکسره در جهت سرکوب مخالفان و یا مجازات متخلفان به کار گیرد. بلکه اعمال قدرت در موارد ضروری با محدودیت های خاصی صورت می گیرد. اینک با تأمل در دستور عفو می توان پیامبر داده شده است، به این نتایج می توان دست یافت:

۱- دستور عفو، خطاب به پیامبر است: "فاعف عنهم"، و آن حضرت به "عفو کردن" امر شده است، نه آنکه متخلفان به "عفو" خواستن "امر شده باشند". یعنی همانگونه که به "ارباب ثروت" دستور "انفاق کردن"

واقعیت است: یکی آنکه فرد یا افرادی وجود دارند که مرتکب "رفتار ناپسندی" شده و "استحقاق مواخذه" دارند، دوم آنکه کسی که مأمور به عفو شده از چنان "قدرتی" برخوردار است که می تواند "اعمال قهر" نموده و افراد خطاکار را به "مجازات" برساند. از این رو عفو نسبت به کسی که مرتکب گناه نشده، معنی ندارد، چه اینکه

دستور "فاعف عنهم" در آیه ای که سر موفقیت پیامبر را بیان می کند، تأکیدی بر این حقیقت است که این نرمی و ملائمت، جنبه ی شخصی نداشته و به عنوان یک فضیلت صرفاً اخلاقی برای آن حضرت، مطرح نشده است، بلکه این خصلت، "شرط رهبری" پیامبر خاتم است که بدون آن، اهداف رسالت، تحقق پذیر نیست:

اگر کسی به دلیل ضعف و ناتوانی، توان برخورد و اعمال قدرت نداشته باشد، مورد چنین خطایی قرار نمی گیرد. بر این اساس دستور به عفو کردن، دستور به خویشتن داری در برابر لغزش های دیگران است و با این دستور، کسی که از "قدرت انتقام گرفتن" برخوردار، و از "اقتدار مجازات کردن" بهره مند است، از "اعمال قدرت" نهی شده و به این وسیله "کنترل" می گردد. بر این اساس خطایی که به پیامبر برای

دیگری نیز استفاده کرده و از پیامبر خواسته است که "عفو" را اخذ کند، "خذ العفو" (سوره اعراف، آیه ۱۹۹) این تعبیر گویای آن است که وی نسبت به "عفو" باید "اهتمام جدی" داشته و مراقب باشد که مبدا از این رویه عدول نموده و به شیوه دیگری برخورد کند، به قول علامه طباطبائی، خداوند با این تعبیر به "ملازمت با عفو" امر

کرده است. (المیزان، ج ۸، ص ۳۷۹) این تکرارها و تأکیدها، ما را با این دو سوال جدی مواجه می سازد که: اولاً: آیا عفو در این آیات به عنوان یک فضیلت اخلاقی مطرح شده و یا به عنوان یک سیاست الزامی؟ ثانیاً: عفو در این آیات، شامل چه مواردی می شود؟

بررسی و تحقیق:
دستور به عفو کردن متضمن دو



داده شده: "انفقوا"، ولی به "اصحاب فقر" نگفته اند که از ثروتمندان "درخواست انفاق" کنید، به "ارباب قدرت" نیز دستور عفو کردن داده شده، ولی به "اصحاب ذنب" نگفته اند که از مقتدران "درخواست عفو" کنید! از تعلیمات شگفت آور در قرآن آن است که در عین حال که همه را به "طلب غفران" از پیشگاه خداوند ترغیب می کند و به استغفار فرا می خواند، ولی هرگز از آنان نمی خواهد که از کسی و حتی از پیامبر "طلب مغفرت" کنند، و بلکه اگر در هنگام توبه، در نزد آن حضرت حضور می یابند باز هم، "از خداوند تقاضای عفو نمایند: ولو انهم از ظلموا انفسهم جاووک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول"

از مجازات های اسلامی را اجرا نکند و همه مجرمان را آزاد بگذارد، از یک سو به معنی اختلال در نظام اجتماعی بوده و از سوی دیگر به معنی لغو بودن تشریح کیفرهای مقرر مثل حدود است، با توجه به این قرینه لیبی، "باید دستور عفو کردن را شامل اینگونه موارد ندانست: الف) مواردی که ظلم و تعدی نسبت به شهروندان صورت گرفته و مجازات به عنوان حقی برای مظلوم در نظر گرفته شده است مثل مجازات قصاص که حق اولیای دم است و در حیطه ی اختیارات حکومت نیست. ب) مواردی که ظلم و تعدی نسبت به جامعه صورت گرفته و مجازات به عنوان

حضرت، به مالک اشتر، دستور می دهد که در حکومتاری مصر، پایه و اساس سیاستش را با مردم، بر عفو قرار دهد و آنقدر که از خدا توقع عفو برای خود دارد، به همان اندازه در برابر رفتارهای بد شهروندان، از خود عفو نشان دهد (عفو حداکثری)، و سپس اضافه می کند: مالک! مبدا از عفو کردن پیشیمان شده، و مبدا از عقوبت کردن خوشحال شوی!

لوجدوا الله توابا رحیما" (سوره نساء، آیه ۴۳) و از این روست که عفو کردن پیامبر، مشروط به "درخواست عفو" نشده است. اطلاق امر به عفو، در حالی که هیچ اثری از دعوت به ارائه تقاضای عفو و تشویق به توبه نامه نویسی وجود ندارد، گویای آن است که اعمال عفو و گذشت، اختصاص به افراد متقاضی ندارد، چه اینکه "عفو" را نباید به "ازاء" درخواست آنان، و پاسخی به تقاضای ایشان شمرده که چون تن به خفت داده و حاضر به تواضع شده اند، استحقاق عفو پیدا کرده اند، بلکه "عفو" از سوی حاکم، به ازاء قدرت است، چه اینکه زکوه از سوی ثروتمند، ما به ازای ثروت است، نه ما به ازاء "تکدی فقیر"، لذا امیر المومنین فرمود: وقتی بر دشمن قدرت یافتی، عفو از او را شکرانه ی قدرت قرار داده: "اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه." (نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۱)

موکول کردن بر خورداری از عفو به درخواست عفو از سوی گناهکار، به معنای آن است که مثلا حضرت فرموده باشد: وقتی بر دشمن قدرت فیزیکی یافتی و او را در بند قرار دادی قدرت بیشتری بر او اعمال کن تا به درخواست عفو نیز تن داده و کاملا تحت سلطه تو قرار گیرد، چنین نگاهی به عفو، با بیان امیر المومنین کاملا در تضاد بوده و عفو را به ضد خود - اعمال قدرت و فشار بیشتر - تبدیل می کند.

۲- در آیاتی که دستور عفو به پیامبر داده شده، هیچ محدودیت خاصی برای قلمرو آن بیان نگردیده است، قهرا این دستور کلی اگر به معنای آن باشد که رسول خدا، هیچ یک

نیز در آن ها صورت می گیرد، قرار دارد. (المیزان، ج ۴، ص ۵۷)

این دیدگاه در نقطه مقابل دیدگاهی است که "حق عفو" را برای پیامبر و امام مسلمین، "محدود" به عفو نسبت به "شخص خود" می داند و نتیجه می گیرد که پیامبر "فقط" حق دارد از ستم هائی که در باره ی شخص او شده، صرف نظر کند ولی حق ندارد از برخوردهای ناشایسته ای که به عنوان "رهبر جامعه" با او شده، اغماض نموده و از کیفر متخلفان و متمردان، چشم پوشی کند. ولی در این تفسیر کاملا مضیق:

اولا: هیچ شاهدهی برای تقیید و محدود کردن حق عفو برای حضرت ارائه نشده است.

ثانیا: بر مبنای آن تقریبا هیچ موردی برای عفو باقی نمی ماند، زیرا در همه ی موارد تخلف و معصیت از فرمان حضرت، "حیثیت حقوقی" و شان والای حضرت مورد تعرض قرار می گرفته، و الا متمردان و عاصیان، با "شخص او" به عنوان فردی که نامش محمد و فرزند عبدالله بوده و از مادری به نام آمنه متولد شده، عداوتی نداشته اند!

ثالثا: سیره ی پیامبر در عفو نسبت به متخلفان و اغماض از کیفر و مجازات آنان، کاملا گویای آن است که آن حضرت، نه فقط از "حق شخصی خویش" بلکه بی محابا از حق حکومت، برای برخورد کردن و انتقام گرفتن، صرف نظر کرده است، مثلا پیامبر اسلام و امیر المومنین در دوران تصدی حکومت، بارها، مورد ناسزا و فحش و اسائه ادب قرار گرفتند، و در هر موردی که به عنوان رئیس و رهبر جامعه مورد هتک واقع شدند، به "مجازات دشنام دهنده، مبادرت نکردند. یعنی، "عفو" راهم حاکم بر حق شخص خود، و هم حاکم بر حق ولایی و منزلت اجتماعی و سیاسی خویش، قرار دادند. در این برخوردها، نمونه ای از اینگونه تفکیک که نتیجه ی آن مجازات دشنام دهنده از جنبه ی عمومی جرم باشد، دیده نمی شود! مجازات سبب النبی در قلمرو این گونه اهانت های سیاسی، از سوی حضرت جنبه ی الزامی نداشته است.

۳- با تامل در دستور عفوئی که به پیامبر داده شده، تفاوت این عفو را با گونه های دیگر عفو شناخته می شود:

الف) عفو از حق شخصی خویش در برابر کسانی که به او ظلم کرده اند، مثلا در قرآن، پس از بیان حق قصاص برای اولیای دم، آن ها به عفو، تشویق شده اند: "کتب علیکم القصاص... فمن عفی من اخیه شی فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان" (سوره بقره، آیه ۱۷۸) عفو در این موارد یک "تفضیلت اخلاقی" است و صرفا به "میل شخصی" و خواست او بستگی دارد.

ب) عفو از مجرمانی که به تحمل "حدود الهی" مثل حد زنا، محکوم شده اند،

این عفو در موارد نادری از "اختیارات" حاکم اسلامی است و بر حسب تشخیص وی نسبت به شخص مجرم و کیفیت وقوع جرم، و تاثیر عفو در اصلاح وی و ... تصمیم گیری می شود. مثلا اگر حد با اقرار خود گناهکار ثابت شده باشد، امام حق عفو دارد، از روایت "اذا اقر الرجل علی نفسه فذاک الی الامام ان شاء عفا و ان شاء قطع" (وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۴۱) استفاده می شود، عفو در این موارد از "اختیارات امام" است و نسبت به آن الزامی وجود ندارد.

ولی در دستوری که قرآن به پیامبر برای عفو کردن دارد، هیچ یک از این دو نوع عفو مطرح نیست، و عفو پیامبر به عنوان کسی که در راس حکومت قرار دارد، "شیوه و رویه ای" است که در برخورد با تخلفات شهروندان در برابر حکومت اتخاذ می شود، این شیوه، به معنای ظرفیت بالا و تحمل فراوان رسول خدا در برابر کسانی است که به شکلی از دستورات حضرت تخلف کرده و زمینه ی ناراحتی حضرت را فراهم می آورند. عفو در این موارد، یک "سیاست" است که پیامبر "باید" به این سیاست مقید باشد و ماهیتی کاملا متفاوت با دو نوع دیگر عفو دارد. مثلا اگر در اجرای حدود، نوعا "مصلحت عامه" در "مجازات" و اجرای حد است و لذا عفو جنبه ی استثنائی بخود می گیرد، در اینجا به عکس، مصلحت عامه، نوعا در "عفو" و اغماض، و دوری از مجازات کردن و شدت عمل است، لذا اگر در حدود، "عفو کردن" نیاز به "دلیل" دارد و موکول به احراز مصلحت است، در اینجا به عکس "عفو نکردن" نیاز به "دلیل" دارد زیرا مصلحت جامعه در سعه صدر حکومت است. در اینجا، عفو محدود به آن نیست که مجرم یا خطاکار، استحقاق عفو داشته باشد، بلکه عفو به دلیل آثار مثبت آن در جامعه و در پیوند صمیمی شهروندان با دولتمردان، و در کاهش برخوردهای خشونت بار و اعتراضات تند و در تقلیل عکس العمل های حاد در اثر انتقام، مورد تاکید قرار می گیرد. در اینجا وقتی شورش مسلحانه - یعنی - صورت می گیرد، حکومت وظیفه ی مقاومت و جنگیدن دارد: "فان بغت احدیما علی الاخری فقاتلوا الی تبغی حتی تنفی الی امر الله"، ولی وقتی سپاه شورشیان مسلح سرکوب شدند، زمینه ی عفو نسبت به باقیمانده آن ها وجود داشت لذا امیر المومنین پس از جمل آن ها را مورد عفو قرار می دهد تا مبدا "در آینده" حس انتقام نسبت به پیروان حضرت داشته و کینه ها به شکل زخم های کهنه، باقی بماند. (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۷۶)

امیر المومنین به همان مردم بصره که به جنگ با حضرت اقدام کرده بودند، بزرگواری خود را چنان بازگو می کند: "از گناهکاران گذشتم، شمشیر را از فراریانان برداشتم، و از آن ها که به ما رو



در مجازات تفسیر می شود، در این صورت دستور "عفو" با دستور "عدالت" که در قرآن برای پیامبر است متناقض است!

(۵۷) در بیانات رسول اکرم بر نقش "عفو" در استواری حکومت تاکید شده است. به نقل شیخ صدوق آن حضرت فرمود: عفو و گذشت از سوی زمامدار، حکومت را پایدار می سازد: "عفو الملک ابقی للملک." (من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۱) متقابلاً سیاست های تنگ نظرانه و سخت گیرانه توده های مردم را از حکومت جدا کرده و به تنفر آن ها از حاکم می انجامد. سخن رسول خدا تاییدی است بر مباحثی که در جامعه شناسی در این باره ارائه می شود.

(۵۸) توجه به اصل عفو به عنوان مبنای روابط حکومت با شهروندان، در کنار اصل "عموم تشریح" ما را به یک امتیاز اساسی در فقه اسلامی می رساند، زیرا در این فقه هر چند تشریح، همه ابعاد زندگی بشر را فرامی گیرد و هر واقعه ای دارای "حکم شرعی" است و هیچ موضوعی از قلمرو آن بیرون قرار نمی گیرد، (تشریح حداکثری) ولی در "مقام اجرا" بیشترین تاکید بر عدم کیفر و مجازات، صورت گرفته است (تخفیف حداکثری) و در نتیجه در نظام اسلامی، هر چند از ابرازها و شیوه های سازنده برای تحقق احکام اسلامی در زوایای زندگی فردی و زندگی استفاده می شود، ولی کاربرد مجازات و عقوبت از سوی حکومت، به حداقل کاهش می یابد و از این نظر حکومت اسلامی، در مقایسه با نظام های سیاسی دیگر کمترین محکومان را داشته و از بیشترین تحمل و خویشن داری برخوردار است.

(۵۹) با توجه به سیاست عفو که از

(۵۱) عفو و گذشت، صرفاً مجازات نکردن نیست، بلکه همانگونه که علامه طباطبائی نیز توضیح داده است، با عفو جرم چنان محو می شود که دیگر، هیچ اثری بر آن مترتب نمی شود: نه مجازات کردن مجرم، نه مواخذه کردن، نه اعتراض کردن، نه ملامت کردن، نه به رو آوردن و نه هر گونه عکس العمل دیگری. (المیزان، ج ۴، ص ۵۲)

(۵۲) عفو به عنوان یک سیاست حکومتی، دستوری در جهت تامین مصلحت جامعه اسلامی است. نه آنکه صرفاً فضیلت فردی برای شخص حاکم باشد، از این رو، عفو مانند احکام دیگر اسلامی دارای "مصلحت نوعیه" است و نیازی نیست که در هر مورد، به دنبال احراز مصلحت بوده و اجرای این سیاست را مورد به مورد، موکول به احراز مصلحت بنمائیم.

(۵۳) حسن خلق پیامبر که در قرآن با آیه "انک لعلی خلق عظیم" ستوده شده است، به علاوه موهبت عصمت برای آن حضرت، "رعایت اصل عفو" از سوی پیامبر را قطعی و مسلم می نمود، ولی در فرض عدم عصمت، باید زمینه های تحقق این اصل را در نظام اسلامی تعبیه کرد و اجرای آن را تضمین نمود. چرا که این اصل، در حوزه ی اختیارات حکومتی که قابل تعطیل باشد، قرار ندارد.

(۵۴) برای آنکه از قاعده ی عفو در نظام اسلامی سوء استفاده نشود، و یا متقابلاً با بهانه های واهی تعطیل نگردد، باید موارد استثناء آن از قبیل شورش مسلحانه برای براندازی حکومت حق - بغی - به صورت منضبط تعریف شود.

(۵۵) بر این اساس، این تلقی و



آوردند استقبال کردم." (نهج البلاغه، نامه ۲۹)

و همان حضرت، به مالک اشتر، دستور می دهد که در حکومتداری مصر، پایه و اساس سیاستش را با مردم، بر عفو قرار دهد و آنقدر که از خدا توقع عفو برای خود دارد، به همان اندازه در برابر رفتارهای بد شهروندان، از خود عفو نشان دهد (عفو حداکثری)، و سپس اضافه می کند: مالک! مبادا از عفو کردن پشیمان شده، و مبادا از عقوبت کردن خوشحال شوی!

"فَاعْظَمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تَحِبُّ وَ تَرْضَىٰ أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ... وَلَا تَدْمَنْ عَلَيَّ عَفْوًا وَلَا تَبْجِجْنِ بِعَفْوِي" (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

این کلمات به صراحت نشان می دهد که امیرالمومنین سیاست خود را بر مبنای "عفو" قرار داده و دولتمردان را نیز به رعایت این سیاست فرامی خواند، روشن است که این "سیاست حکومتی" ماهیتی غیر از عفو به عنوان "فضیلت اخلاقی" برای شخص حاکم، و یا "رویه قضائی" برای عفو از اجرای حدود دارد!

البته در اینجا باید توجه داشت که در برخی موارد عفو کردن "الزام شرعی" دارد به این معنی که اساساً شرع اجازه مجازات به حاکم نداده است مثل محاربه که قبل از دستگیری توبه کند، در این صورت حد از او ساقط است و حاکم حق مجازات ندارد (سوره مائده، آیه ۳۴) و در موارد دیگری عفو، "سیاست حکومتی" است که حاکم اسلامی، آن را به عنوان یکی از معیارهای تصمیم گیری، مورد توجه قرار می دهد هر چند به معیارهای دیگر نیز توجه می کند،

در بیانات رسول اکرم بر نقش "عفو" در استواری حکومت تاکید شده است. به نقل شیخ صدوق آن حضرت فرمود: عفو و گذشت از سوی زمامدار، حکومت را پایدار می سازد از این نظر حکومت اسلامی، در مقایسه با نظام های سیاسی دیگر کمترین محکومان را داشته و از بیشترین تحمل و خویشن داری برخوردار است.

سوی پیامبر اکرم در قبال "مجرمان" و متخلفان، اعمال می گردید، می توان فهمید که در قبال "متهمان" که هنوز جرمی برایشان به اثبات نرسیده، چه سیاستی، باید وجود داشته باشد.

(۵۱) با توجه به قلمروی خاصی که برای عفو وجود دارد و عدم شمول آن نسبت به مواردی از قبیل جنایاتی مثل قتل و سرقت، و شورش های مسلحانه براندازانه، و تعرضات دشمنان خارجی، می توان نتیجه گرفت که "مبنای عفو"، با نظریه ی "جرم سیاسی"، نزدیک بوده و به لحاظ تطبیقی قابل تحلیل و بررسی است، برخلاف دیدگاه کسانی که تخفیف در جرم سیاسی را کاملاً مغایر با موازین اسلامی می دانند.

برداشت که حکومت اسلامی در برابر هر گونه معصیت، و وظیفه ی برخورد و مجازات دارد و قاعده ی اولی اعمال قهر و قدرت نسبت به همه ی متخلفان است، نیاز به بازبینی و تجدید نظر دارد: برخی فقها - از آن جمله آیت الله سید احمد خونساری و آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی - جواز تعزیر در همه معاصی را نپذیرفته اند.

(۵۶) وقتی متدینان به حکومت دست می یابند، همانگونه که دغدغه اجرای احکام و مجازات عاصیان دارند، باید نسبت به اجرای سیاست عفو نیز اهتمام داشته باشند، متأسفانه گاه در یک برداشت غلط "عدالت" به انتقام و انعطاف ناپذیری

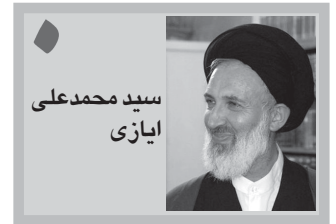
- عفو بدون درخواست و مطالبه توبه نامه، با عفو پس از آن
- عفو به عنوان یک اصل و قاعده در سیاست، با عفو به عنوان یک استثنا و برخلاف قاعده
- عفو در شرایط اختیار و قدرت، با عفو در شرایط اضطرار و ضعف
- عفو توأم با عزت و کرامت، با عفو همراه با هتک و توهین
- عفو از مخالفان بیگانه از خود، با عفو از مخالفان منسوب به خود
- عفو پس از اثبات جرم، با عفو پس از اتهام
- عفو با ارزش اخلاقی، با عفو با غرض سوداگری و منفعت طلبی
- عفو خالص، با عفو توأم با منت و ...

۵- درباره ی عفو به عنوان یک اصل در برخورد با رفتارهای ناهنجار شهروندان در قبال دولتمردان، مسائل فراوان دیگری قابل مطرح است که هر چند در این مختصر نمی توان به بررسی آن ها پرداخت، ولی به برخی از آن ها می توان اشاره کرد:

پژوهشی در باره زبان قوم در قرآن

اشاره:

آنچه در پی می آید تحقیقی گرانسنگ از حجت الاسلام والمسلمین آقای سید محمد علی ایازی است که پیرامون زبان قوم در قرآن به رشته تحریر در آمده است. نویسنده محترم با توجه به بازتابهایی که از سوی برخی از محققان و اساتید قرآن پژوه پیرامون این مساله در رابطه با آثارشان بوجود آمده بود، به این پژوهش همت گماردند که مطالعه و تامل در آن علاوه بر این که خالی از فایده نیست، برای قرآن پژوهان و صاحب نظران این عرصه نیز قابل استفاده می باشد. با تشکر از استاد ایازی، این نوشته را باهم دنبال می کنیم.



سید محمد علی ایازی

مقدمه

راه حل‌های کلی در پاسخ به شبهه‌ها و اشکالها

پژوهشگران اسلامی به ویژه قرآن پژوهان، در زمینه دفاع و پاسخ به شبهه‌هایی که حول محور فرهنگ زمان بعثت پیامبر و نزول قرآن مطرح شده است (۱) سه فرض و احتمال را عنوان کرده‌اند:

۱. این که قرآن در مرحله نخست در محیط جزیره‌العرب نازل شده و با مردمی با اعتقادات و رفتاری خاص سروکار پیدا کرده و با آنان سخن گفته است، لذا طرح این مسایل به معنای سخن گفتن قرآن با زبان قوم و بر قرار کردن رابطه با آنان و همچنین درک و انعکاس واقعیات و انس و سازگاری با مردم است.

۲. رسالت و پیام پیامبر تنها در محدوده زبان و ارتباط گفتاری و معنوی با قوم نیست، بلکه پیامش بازتاب فرهنگ قوم می باشد. در این راستا بازتاب هم به دو معناست و ممکن است در دو جهت مقصود باشد:

الف - بازتاب فرهنگ یعنی فرهنگ قوم در کتاب مجید رنگ گرفته و قرآن را صبغه‌ای از تاریخ و عصر بعثت قرار داده است.

ب - بازتاب فرهنگی یعنی این که مسایل، عادات، عقاید و مشکلات قوم در آن منعکس شده است، به گونه‌ای که اگر کسی این کتاب را بخواند می تواند بفهمد به قومی خاص و مردمی معین نظر داشته و خطاب به آنان نازل شده و جلوه‌ای از افکار و ایده‌های آنان بوده است.

۳. قرآن نه تنها بازتابی از فرهنگ زمانه و قوم است، بلکه وحی و صاحب آن از فرهنگ قوم متأثر شده است، یعنی بسیاری از تجربه‌های باطنی و آگاهی‌های شهودی او از فضای بیرونی گرفته شده و بسیاری از مطالب پیامبر لبریز از شرایط فرهنگی و تاریخی شده و نشأت گرفته، و ای بسا او عقاید و عادات و دانستنیهای نادرست که بوده خواهد ناخواه آن را بیان کرده و به صورت اجتناب ناپذیر در این کتاب آورده است.

این سه فرض هر کدام برای خود قایلینی دارد که در این نوشته تنها به نظریه اول اشاره می کنیم (۲).

زبان قوم

گفتیم درباره انعکاس جلوه‌هایی از عصر و زمانه، سه نظریه متفاوت وجود دارد، زبان قوم یکی از این نظریه‌ها است، در این تفسیر چون قرآن در مرحله نخست در محیط جزیره‌العرب نازل شده و با مردمی با اعتقادات و رفتاری خاص سروکار داشته، با آنان سخن گفته و زبان آنان را در نظر گرفته است، لذا این جلوه‌ها تنها نمودهای زبان قوم است و بس و چیز دیگری نیست.

در آغاز، ببینیم منظور از زبان قوم چیست و معیارهای یک زبان چه چیزهایی است و چه عواملی برای فهم متقابل دخالت دارد؟ آنگاه ببینیم این که قرآن می گوید: پیامبران با زبان قوم خودشان

قرآن نه تنها بازتابی از فرهنگ زمانه و قوم است، بلکه وحی و صاحب آن از فرهنگ قوم متأثر شده است، یعنی بسیاری از تجربه‌های باطنی و آگاهی‌های شهودی او از فضای بیرونی گرفته شده و بسیاری از مطالب پیامبر لبریز از شرایط فرهنگی و تاریخی شده و نشأت گرفته، و ای بسا او عقاید و عادات و دانستنیهای نادرست که بوده خواهد ناخواه آن را بیان کرده و به صورت اجتناب ناپذیر در این کتاب آورده است.

جغرافیایی و معلومات گوینده و شنونده به حساب می آید.

ویژگیهای زبان

زبان انسان برای انتقال مفاهیم و ویژگی‌های شناخته شده مخصوص به خود دارد که ما به آنها اشاره می کنیم:

۱. قدرت جابجایی

نظام ارتباطی انسانها از خصوصیت جابجایی و انعطاف در تعبیر برخوردار است. انسان با توانایی که دارد نه تنها می تواند مکانهای نزدیک و دور را توصیف کند، بلکه می تواند خصوصیات خیالی یک چیز یا گذشته‌های بسیار دور یا حتی آینده را تخیل کند. انسان می تواند چیزهایی را توصیف کند که اصلا وجود ندارند و پیدایش آنها محال است.

البته در مسایل خیال انگیز، این نکته بسیار مهم مطرح است که علاوه بر به کار بردن واژه‌هایی که در امور حقیقی به کار می برد، شنونده نیز باید آن را تصور کند تا امر خیالی مانند یک امر حقیقی تصور شود.

به همین دلیل، ما می توانیم موجودات اسطوره‌ای چون پرنده عقنا، دیو و امور غیر قابل رویت از قبیل جن و ملائکه را که خبر آن از طریق وحی به ما رسیده تصور کنیم یا شخصیت‌های استثنایی را در ذهن خود جای دهیم و درباره آنها سخن بگوییم. مثلا درباره رستم و اسفندیار و قدرت فوق العاده آنان سخن برانیم.

این خصوصیت جابجایی است که به بشر این اجازه را می دهد تا بر خلاف موجودات دیگر، داستان بیافریند، جهانهای احتمالی آینده را توصیف کند. همه اینها به معلومات، شرایط ذهنی و فرهنگی عصر و محیطهای اجتماعی بستگی دارد که از طریق زبان آنها منتقل می کند.

۲. قراردادی بودن

یکی دیگر از ویژگیهای زبان انسان، قراردادی بودن آن است. زبان انسان قراردادی است، به این معنا که میان صورت زبانی و معنای واژه‌ها رابطه طبیعی وجود ندارد. این انسانها هستند که الفاظ را برای معانی وضع می کنند. به این معنا که میان صورتها و الفاظی که بر آنها دلالت می کند، مناسبتی وجود ندارد. بین لفظ ماشین و هیکل خارجی آن از نظر دلالت رابطه‌ای نیست. این عمل میان انسانهای خاص با توجه به جنبه قراردادی بودن آن، برای موجود خارجی اصطلاحی برمی گزینند.

۳. باروری

یکی دیگر از ویژگی زبانها، باروری و فعال بودن در تولید گفته‌های جدید است. مسلما هر روز که می گذرد، واژه‌های جدیدی بر یک زبان افزوده می شود و قدرت انسان در تعبیر از اشیا و خواسته‌ها دقیقتر می گردد و نشانه‌های جدیدی برای انتقال مفاهیم بلندی همچون مفاهیم فلسفی، عرفانی، حقایق هستی و حالات درونی انسان پدید می آید. این حالت باروری و پیدایش روز به روز کلمات جدید، از ویژگیهای زبان انسان است. هر جامعه و فرهنگی که از تعالی و خلاقیت بیشتری برخوردار باشد، باروری او در خلق واژگان جدید بیشتر است.

۴. انتقال فرهنگی

نشانه‌های زبانی با انتقال فرهنگی حاصل می شود. مساله زبان، امری ژنتیک نیست تا از والدین به فرزند به ارث برسد. زبان یک فرهنگ از گویشوران و کسانی که



داشته و می دانسته که چه حوادثی در شرف وقوع است. (بنابر نقل برخی از مفسرین، حضرت خوابی دیده که زمینه تشویش او را فراهم ساخته است). (۷) لذا به فرزندان می گوید: باید در انتظار حوادثی باشید.

خوب مسلما اعتماد و اعتقاد فرزندان یعقوب به پدر و نوع ساختار کلمات و قرائن دیگر این مبادله سخن را آسان کرده است و گر نه گزارش آن بدون توجه به آگاهیها و انس میان مخاطبین این کلمات اندکی دشوار به نظر می رسد؛ و رابطه سخن هویدا نمی گردد.

نمونه های توجه به آگاهیهای بیرونی و نکته های خارجی برای تفهیم و تفاهم در قرآن بسیار است. مثلا در سوره یس آیات ۱۳ تا ۳۰ در مورد داستان سه نفر از پیامبرانی که مامور هدایت مردم می گردند همین مساله دیده می شود، زیرا در آیه ۲۶ پس از اینکه نفر سوم با عجله وارد شهر می شود به مردم می گوید: ای مردم چرا از این رسولان اطاعت نمی کنید، آنگاه مردم را موعظه می کند تا آنجا که یکباره قرآن می گوید: قبل ادخل الجنة، گفته شد که وارد بهشت شوید. اما نمی گوید چه شد که به او چنین گفته شد و چه حادثه ای اتفاق افتاد، آیا موفق شدند یا همه آنها کشته شدند.

با اطلاعات بیرونی و توجه به صور و سیاق آیات فهمیده می شود که مردم بر سر او ریختند و پیامبر سوم هم کشته شد. در اینجا بود که چنین خطایی در می رسد بدون آنکه این فاصله معلوم شود، و حادثه قتل بیان گردد.

یکی دیگر از ویژگیهای زبان انسان، قراردادی بودن آن است. زبان انسان قراردادی است، به این معنا که میان صورت زبانی و معنای واژه ها رابطه طبیعی وجود ندارد. این انسانها هستند که الفاظ را برای معانی وضع می کنند. به این معنا که میان صورتهای و الفاظی که بر آنها دلالت می کند، مناسبتی وجود ندارد. بین لفظ ماشین و هیكل خارجی آن از نظر دلالت رابطه ای نیست. این عمل میان انسانهای خاص با توجه به جنبه قراردادی بودن آن، برای موجود خارجی اصطلاحی برمی گزینند.

این شیوه از بیان را ما در قسمتهای دیگر قرآن در زمینه بیان عقاید و استدلال به جهان تکوین و ذکر احکام مشاهده می کنیم.

بنابراین، زبان دو جنبه دارد. جنبه ای مربوط به قصد و نیت گوینده و جنبه ای دیگر مربوط به دانش قبلی شنوندگان و شکل استفاده از کلام است. اگر قرآن کلامی را بیان می کند، تمام جهت و مدلول آن واژگانی نیست که استعمال می شود، بلکه آن رابطه ای است که قرآن با حفظ قرائن حالی و مقامی با مخاطبین خود برقرار می کند و انسی است که با آگاهی دانش آنان فراهم می سازد، و مقصودی است که با توجه به فهم مخاطب مطالب خود را القا می کند.

نیست، ارتباط برقرار کردن به آگاهی از دانشهای مخاطبین، فرهنگهای اجتماعی، تحصیلات، شغل طبقه اجتماعی، موقعیت زیستی و دهها نکته بستگی دارد که وسیله تفهیم و تفاهم را برقرار سازد.

به همین دلیل اگر گفته می شود قرآن زبان قوم است، یعنی، در فضای به کارگیری نشانه هایی است که میان وحی و مخاطبین عصر برقرار شده به طوری که سطح آگاهی و قالب زبانی رعایت گردیده است.

در اینجا مثالی از خود قرآن می آوریم، داستانی از داستانهای قرآن که منسجم ترین روال کلامی را حفظ کرده و در قرآن از نظر بیان تاریخ و ذکر جزئیات نظیر ندارد. این قصه مربوط به حضرت یوسف و برادرانش می باشد.

با این حال اگر کسی به این قصه نگاه کند می بیند ظاهرا در میان برخی فرازهای آن گسستگی سخن وجود دارد و گاه سوال با پاسخ هیچ ارتباطی ندارد، اگرچه در میان قصه های قرآن مطالب منسجم تر از همه جا ادا شده و پیوند داستان رعایت شده است؛ ولی در مواردی دیده می شود که واقعا باید میان قضایا و معلومات مخاطبان و گوینده رابطه ای باشد که برخی از فرازها را روشن کند، اما این رابطه روشن نیست. مثلا هنگامی که حضرت یعقوب راضی شد دوباره فرزندان خود را از کنعان به مصر بفرستد، به فرزندان توصیه هایی می کند، از آن جمله: یا بنی لا تدخلوا من باب واحد و ادخلوا من ابواب متفرقه (۵) ای پسران من همه از یک درب وارد نشوید، بلکه از

کلام مفهوم باشد. زیرا ممکن است دو جمله هر کدام مستقلا مفهوم باشند، اما پیوندها و روابط داخل متن لحاظ نشده باشد. روشن است که این نکته، کلیدش در زبان نیست، بلکه در خود مردم است. این مردم هستند که باید تشخیص دهند که آیا واژگان القایی، معنای مورد نظر گوینده را



می رساند یا خیر، انسجام و ارتباط میان مطالب حاصل است یا نه.

برای روشن شدن این حقیقت که فهم کلام فقط به واژه ها مربوط نیست، ناچارم مثالی بزنم. اگر شما به کسی بگویید آیا امشب به جلسه می آیی؟ و او بگوید من فردا امتحان دارم، به نظر شما که از موقعیت مخاطب آگاهی دارید این دو جمله انسجام دارد. اگر چه میان سوال از امشب و پاسخ (امتحان فردا) ربطی نیست، اما آگاهی بیرونی فرد از موقعیت شخص است که به او چنین فرصت نتیجه گیری می دهد که کسی که امتحان دارد، شیش را درس می خواند. لذا میان دو جمله پیوستگی رعایت شده و معنای القایی مد نظر لحاظ شده است و ارتباط محفوظ می باشد.

مثالی دیگر، پدری از داخل حیاط صدا می زند تلفن زنگ می زند فرزند از داخل ساختمان جواب می دهد من در حمام هستم پدر می گوید: بسیار خوب. ظاهرا در این مکالمه کوتاه انسجامی دیده نمی شود. زیرا ارتباطی میان زنگ زدن و در حمام بودن نیست. اما شرایط زمانی و انتقال قرینه ها کمک می کند که نسبت به مخاطب درک مساله و معلومات و تجربیات آنان را مورد توجه قرار دهیم. در این صورت روشن می شود که این جمله در مقام بیان این نکته است که اگر تلفن زنگ می زند باید گوشی را برداشت و فرزند در پاسخ این خواسته جواب می دهد من در حمام هستم و نمی توانم گوشی را بردارم و پدر با جمله کوتاه بسیار خوب می رساند که پس من خود می روم و گوشی را برمی دارم.

۲ - دانش مخاطبین:

مساله زبان فقط به کار گرفتن واژه ها

انسان بسیار با آنان نزدیک است از قبیل پدر، مادر، برادر، خواهر، همسر، فرزندان، معلم و اطرافیان به دست می آید و نشانه ها را دریافت می کند. این نشانه ها تابع شرایط خاص می باشد و از آن مبداء منتقل می شود. مثلا کودکی که در جزیره العرب متولد شده اگر از بدو تولد در انگلستان و در میان

انگلیسی زبانان پرورش یابد انگلیسی سخن می گوید و از آن نشانه ها آگاهی دارد، گر چه خصوصیات جسمی را از والدینش به ارث می برد.

۵. گسستگی

یکی دیگر از ویژگیهای زبان، گسستگی است. آواهای به کار رفته در زبان به طور معنا داری از یکدیگر متمایزند. مثلا تفاوت میان آواهای (ب) و (پ) در عمل خیلی زیاد نیست، ولی وقتی که این آواها در زبان به کار برده می شود، هر کدام کاربرد مخصوص به خود دارد و معنای جداگانه ای می دهد. مثل باک و پاک.

هر آوایی در زبان یک واحد مجزا به حساب می آید و امکان دارد که زنجیره ای از آواها را به طور مداوم تولید کند که عموما همه آنها شبیه به آواهای (ب) و (پ) باشند. بیش - پیش، بر - پر، پور - پور، باب - پاپ، برده - پرده، و دههای آوای نزدیک دیگر.

حال با توجه به این ویژگیها درمی یابیم که مساله زبان تنها آن واژگانهایی نیست که اصطلاحا لغت قوم گفته می شود، بلکه زبان قوم مجموعه ای از کلمات است که حامل فرهنگ و قراردادهای باشد و ارتباط گفتاری را فراهم می سازد و با به کار بردن آنها مقصودها به دیگران منتقل می شود. (۴)

جنبه های عام و کلی زبان

برای تعیین صحت و سلامت کلام، افزون بر تبیین دقیق صورتهای و ساختارها، چند نکته دیگر مطرح است:

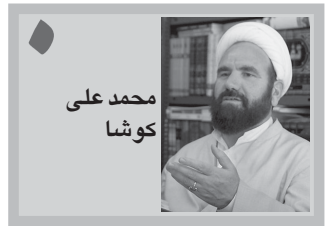
۱ - رعایت ارتباط، انسجام و افهام:

بی گمان کلام باید در راستای معنای القایی باشد و فرازهای آن از انسجام لازم برخوردار باشد تا ارتباط برقرار شود و همچنین باید ارتباط مطالب رعایت شود، تا



آزادی و مفهوم آن در قرآن و سنت

اشاره: امروزه، موضوع آزادی از جمله موارد مهم و پر دامنه ای است که هر کس به اندازه فهم و درک خود از آن سخن می گوید و آن را از جوانب مختلف مورد کنکاش قرار می دهد، که جای بسی خوشحالی است، ولی متأسفانه بازی با کلمات و مباحث شعاری، این مهم را از حقیقت خود دور ساخته است. یکی از مقالاتی که از این ضایعه استثناست، نوشته استاد فرهیخته حضرت حجت الاسلام والمسلمین محمد علی کوشا می باشد. وی توانسته آزادی و مفهوم آن را در قرآن و سنت دنبال نماید و با تحقیقی موشکافانه حقیقت موضوع را برای اهل نظر و دوستداران آزادی بشکافد. با تشکر از استاد کوشا، این نوشته را با هم بی می گیریم.



محمد علی کوشا

آزادی خواهی سرشت مایه آدمی

آزادی خواهی، یکی از بارزترین ویژگی های انسان است که به طور طبیعی در سرشت او به ودیعت نهاده شده است. دادن نیروی "اراده" و "اختیار" از سوی خداوند به بشر، و از طرفی، بار "تکلیف" را به دوش او نهادن، و او را در "انتخاب" راه هدایت یا ضلالت، مختار گذاشتن، بهترین دلیل بر وجود "اصل آزادی" برای انسان است.

در اسلام، "آزادی" همراه با "احساس مسئولیت" از اصولی ترین حقوق انسانی به شمار می رود. اصولاً وجود دستگاه "تعقل" و "ادراک" در انسان، برای "آزادانه اندیشیدن" و بهره گیری از مواهب خلقت در جهت سیر استکمالی بشر است، و مسئله پاداش و کیفر مبتنی بر اصل آزادی است، و گرنه پاداش و کیفر بدون آزادی مفهومی نخواهد داشت؛ و نیز اقامه برهان و دلیل و حتی نفس تفکر و تعقل و فهمیدن و دریافت های ذهنی و انتقال آنها به دیگران بر پایه آزادی استوار است. اساساً آزادی و آزاداندیشی با تحمیل، تلقین و تقلید کورکورانه ناسازگار است؛ و "تفقه"، "استنباط" و "اجتهاد" تنها و تنها در آزاد بودن اندیشه، معنی و مفهوم پیدا می کند، و پرواز اندیشه بدون آزادی امکان ناپذیر است. بنابراین، "آزادی" با عمق جان و خمیر مایه وجود آدمی سرشته و عجین گردیده است، و برای همین ارزش والا است که بشریت با اهریمن "اختناق" و "قتل" در درازای تاریخ، دست و پنجه نرم کرده، و برای تحقق آزادی، رنج ها برده و جانفشانی ها کرده است.

مفاهیم آزادی

دامنه مفاهیم آزادی تا حدودی وسیع و گسترده است، ولی عمده آنها عبارتند از:

۱- آزادی به معنی رهیدن از قید تعلقات دنیوی و سلطه غرائز و شهوات. (مفهوم اخلاقی).

۲- آزادی به معنی رهایی بنده یا برده از مولی. (مفهوم فقهی).

۳- آزادی به معنی رهایی از استبداد و استعمار. (مفهوم سیاسی).

۴- آزادی به معنی داشتن اختیار در مقابل جبر. (مفهوم کلامی و فلسفی).

۵- آزادی به معنی نبودن مانع برای اظهار عقیده و عمل. (مفهوم اجتماعی).

در یک تقسیم بندی کلی، نمود عینی آزادی را می توان به دو قسم معنوی و سیاسی تقسیم کرد:

الف: آزادی معنوی: یعنی رهایی از

هواهای نفسانی و سطره های شیطانی و رسیدن به مرتبه عزت و کرامت نفس و علو طبع انسانی.

ب: آزادی سیاسی: یعنی رهایی از استبداد و ستم قدرتمندان و رسیدن به مرحله تعدیل و تعادل فردی و اجتماعی بر اساس برنامه های الهی.

پیامبران و اولیای الهی، این دو قسم از آزادی را که سرآمد دیگر اقسام آن است، در رسالت خویش به نحو احسن به منصف ظهور رسانده اند و برای عرضه صحیح و دفاع واقع بینانه از آن، تا سر حد بذل مال و جان پیش رفته اند. در میان پیشوایان دین، یکی از مصادیق بارز و برجسته آزادی طلبی و آزادی، حسین بن علی (علیه السلام) است که از او به عنوان "سرور آزادگان" یاد می شود و به راستی این تعبیر زیبا، براننده آن وجود عدالت خواه و آزاده است.

آزادگی

واژه "آزادگی" که گاهی همراه با "آزادی" و گاهی جدای از آن در گفتار و نوشتار به کار

کلمات آراسته کرد. سخنان کوتاه امیرالمومنین علی (علیه السلام) درباره حرمت آزادی و آثار آن، گویای چنین حقیقتی است:

۱- جمال الحر تجنب العار؛ "زیبایی انسان آزاده، دوری از ننگ و عار است."

۲- الحریه منزهه من الغل والمکر؛ "آزادگی از کینه و فریب، پاک و پیراسته است." یعنی شخص آزاده اهل کینه و نیرنگ نیست.

۳- حسن البشر شیمه کل حر - "خوش رویی، خوی هر آزاده است."

۴- لبس للاحرار جزء الا الاکرام؛ "برای مردمان آزاده، پاداشی جز بزرگداشت نیست."

۵- خیر البر ما وصل الی الابرار؛ "بهترین نیکوکاری آن است که به مردمان آزاده برسد."

۶- من اوحش الناس تبرا من الحریه؛ "هر کس مردم را از خود برماند و خشونت ایجاد نماید، از آزادی بیزار می گشته و جدا گشته است."

قرآن و آزادگی

قرآن کریم که کتاب "هدایت" و مطمئن

اساساً آزادی و آزاداندیشی با تحمیل، تلقین و تقلید کورکورانه ناسازگار است؛ و "تفقه"، "استنباط" و "اجتهاد" تنها و تنها در آزاد بودن اندیشه، معنی و مفهوم پیدا می کند، و پرواز اندیشه بدون آزادی امکان ناپذیر است. بنابراین، "آزادی" با عمق جان و خمیر مایه وجود آدمی سرشته و عجین گردیده است، و برای همین ارزش والا است که بشریت با اهریمن "اختناق" و "قتل" در درازای تاریخ، دست و پنجه نرم کرده، و برای تحقق آزادی، رنج ها برده و جانفشانی ها کرده است.

ترین مرجع "حل اختلاف مسلمان هادر همه امور است، با صراحت تمام، آزادی را یکی از برنامه های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) اعلام داشته و در شماری از آیات بر آن تاکید ورزیده است:

۱- و یضع عنهم اصرهم والاعلال التي كانت علیهم؛

و بارهای گران و بندهایی را که بر آنان بوده از آنها فرو می نهد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) با تعالیم حیات بخش خویش، انسان ها را از چنگال اهریمن استبداد رهانید و زنجیرهای جهل و خرافات و شهوت پرستی را از دست و پایشان باز کرد. مولانا جلال الدین مولوی در این باره چه نیکو سروده است:

بند بگسل، باش آزادی پسر

چند باشی بند سیم و بند زر

کیست مولا؟ آن که آزادت کند

بند رقیبت زیابت واکند

چون به آزادی نبوت هادی است

مردمان را زانیا آزادی است

ای گروه مومنان شادی کنید

همچو سرو و سوسن آزادی کنید

امیرالمومنین علی (علیه السلام) به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) می فرماید:

لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً؛

بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.

در مقام دیگری فرموده است:

الهی کفی بی عزان اکون لک عبدا و کفی بی فخران تکون لی ربا؛

خداوند مرا این عزت بس که بنده توام و مرا این افتخار بس که تو پروردگار منی.

۲- خداوند، آدم و همسرش را در بهشت آزاد گذاشت تا بتواند با اختیار خود راه زندگی را انتخاب کنند و با اختیار خود به شجره ممنوعه نزدیک شوند یا دوری گزینند:

وقلنا یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما و لا تقرها هذه الشجرة فتکون من الظالمین؛

و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت ببارمید و از آن فراوان بخورید، هر جای که خواهید، و بدین درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران شوید.

و حتی پس از هبوط آن دو از بهشت و آغاز زندگی جدید، آنها را در انتخاب هر گونه خوب و بد آزاد گذاشت:

وقلنا اهبطوا منها جمیعا فاما یاتینکم منی هدی فمّن تبع هدی فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون؛

و گفتیم: همگی از بهشت فرود آید، پس اگر شمارا از من رهنمودی آید، آنان که راه مرا پی گیرند، نه بر آنان بیمی است و نه آنها اندوه خورند.

۳- لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی؛

هیچ اجباری در دین نیست، راه از بیراهه آشکار شده است.

بر اساس این آیه، آزادی اعتقاد، نخستین حق آدمی است و کسی نمی تواند دیگری را با زور و اجبار به پذیرش دین وادارد. "لااکراه" به صورت نفی مطلق آمده تا شدت تاکید را برساند. بنابر این در اصل انتخاب دین، همه آزادند و هیچ گونه اکراه و اجباری روا نیست، چون جایگاه باورهای دینی و مسائل اعتقادی

هر گونه اذیت و آزار باشد و کسی مال و جان و آبروی او را مورد تعرض قرار ندهد.

۹- قرآن سفارش می کند که مسلمان ها حق توهین و ناسزا گفتن حتی به معبودهای کسانی که جز خدا را به پرستش می خوانند، ندارند:

و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم کذلک زینا لکل امه عملهم ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون ۱۷:



و به [عبود] کسانی که جز خدا را می خوانند، دشنام دهید که آنان نیز از سر دشمنی به نادانی، خدا را دشنام دهند، این گونه برای هر امتی عملشان را آراسته ایم آنگاه باز گشتشان به سوی پروردگارشان است، پس آنان را به آنچه می کرده اند آگاه می گرداند.

با توجه به این آیه، هر ملتی اصولی دارد که به قداست آن پایبند است - اگر چه نزد دیگران باطل باشد - و از طرفی انسان موجودی انتخابگر است و می تواند آزادانه انتخاب کند؛ اما در "دعوت" و "انتخابش" حق تعرض به کسی را ندارد و نمی تواند کمترین توهین و ناسزا را به مقدسات دیگران روا دارد. زیرا با ناسزا گفتن به این و آن، نمی توان کسی را از راه ناروا بازداشت و اصولا دشنام دادن، نشانه نداشتن منطقی و دلیل است، و استفاده از حربه توهین و ناسزاگویی نه تنها کارساز نیست، بلکه خود یکی از منکرات است که آدمی را به سوی گناه بزرگ تری سوق می دهد یا دست کم مقدمات گناه را برای او و دیگران فراهم می کند. امیرالمومنین علی (علیه السلام) در جنگ صفین به سربازان خود توصیه می کرد که به پیروان معاویه ناسزا نگویند و نیز می فرمود:

انی اکره لکم ان تکونوا سبایین ۱۸؛
من برای شما زشت می دانم که دشنام گو باشید.

قرآن کریم برای حفظ آزادی مردم و مصونیت آنان از هر گونه تعرض، تجسس در حالات درونی و پنهانی آنها را شدیدانه کرده و فرموده است:

... و لا تجسسوا ۱۹؛
در کار کسان و عقاید و امور داخلی آنان، جستجو نکنید.

۱۰- قرآن کریم دستور می دهد مسلمان ها با اهل کتاب (یهودی، مسیحی، و زرتشتی)

اجباری امری نامفهوم خواهد بود، لذا می فرماید: تو هرگز نمی توانی آنها را مجبور کنی و اگر هم می توانستی فایده و اثری نداشت.

یکی از دانشمندان اروپایی گوید:

"در زمانی که تعصب دینی به اوج خود رسیده بود، اسلام با شعار لکم دینکم ولی دین ۱۳؛ "دین شما برای خودتان و دین من برای خودم." ظهور کرد و این شعار برای جامعه بشری که با آزادی دین آشنایی نداشت نابهنگام بود و چه بسا تا به امروز نیز این آشنایی

را نیافته باشد. محمد با این شیوه مسیری را در پیش گرفت که تردیدپذیر نبود. ۱۴
و نیز دکتر گوستاو لویون فرانسوی، گوید: خواننده هنگام بحث از فتوحات عرب و دلایل پیروزی ایشان خواهد دید که زور عامل انتشار قرآن نبوده است، بلکه عرب ها، نیروی شکست خورده را آزاد می گذاشتند تا خود، دینشان را برگزینند... تاریخ ثبت کرده است که نمی توان دینی را با زور تحمیل کرد. اسلام با شمشیر گسترش نیافت، بلکه تنها با "دعوت" گسترش پیدا کرد و تنها با دعوت، اسلام آوردند. ۱۵

۸- قرآن کریم مسلمانان را تشویق می کند که حتی به کافرانی که غیر محاربند و سرستیز ندارند، نیکی کنند و به عدالت رفتار نمایند: لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبرؤم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین ۱۶؛
خداوند شما را از کسانی که با شما در کار دین نجنگیده اند و از خانه و کاشانه تان بیرون نکرده اند، باز نمی دارد که با آنان نیکی کنید و با آنان به دادگری رفتار کنید، زیرا خداوند دادگران را دوست می دارد.

۶- نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف و عبدا ۱۰؛
ما بدانچه گویند داناییم، تو بر آنان سلطه نداری اما بر پذیرش حق مجبورشان کنی، از این روی هر کس را که از وعده عذاب من می ترسد با قرآن بدهد.

۷- فذکر انما انت مذكر لست علیهم بمصیطر ۱۲؛
پس اندر زده که تو اندرز دهنده ای و بس. تو بر آنان سلطه نداری.

۹- یکنونوا مومنین ۹؛
و اگر پروردگارت می خواست، هر آینه هر که در روی زمین است، همه شان با هم می گرویدند، آیا تو مردم را مجبور می کنی تا بگردند؟
دلالت این آیه هم بر نفی اکراه در دین واضح و روشن است و حتی اکراه کننده به نوعی مشمول لحن خطاب و عتاب قرار گرفته است. بر اساس این آیه، انسان آزاد است، و "ایمان" بر مبنای انتخاب است نه تحمیل و اجبار، و از طرفی حکمت خداوند اقتضا می کند که مردم آزاد باشند و او هرگز مردم را با قدرت قهریه خود، وادار به ایمان نکرده است. ۵- و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن من و من شاء فلیکفر ۱۰؛
و بگو: حق از پروردگار شماست، پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر ورزد.

۶- نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف و عبدا ۱۰؛
ما بدانچه گویند داناییم، تو بر آنان سلطه نداری اما بر پذیرش حق مجبورشان کنی، از این روی هر کس را که از وعده عذاب من می ترسد با قرآن بدهد.

۷- فذکر انما انت مذكر لست علیهم بمصیطر ۱۲؛
پس اندرز ده که تو اندرز دهنده ای و بس. تو بر آنان سلطه نداری.

۸- قرآن کریم مسلمانان را تشویق می کند که حتی به کافرانی که غیر محاربند و سرستیز ندارند، نیکی کنند و به عدالت رفتار نمایند: لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبرؤم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین ۱۶؛
خداوند شما را از کسانی که با شما در کار دین نجنگیده اند و از خانه و کاشانه تان بیرون نکرده اند، باز نمی دارد که با آنان نیکی کنید و با آنان به دادگری رفتار کنید، زیرا خداوند دادگران را دوست می دارد.

۹- یکنونوا مومنین ۹؛
و اگر پروردگارت می خواست، هر آینه هر که در روی زمین است، همه شان با هم می گرویدند، آیا تو مردم را مجبور می کنی تا بگردند؟
دلالت این آیه هم بر نفی اکراه در دین واضح و روشن است و حتی اکراه کننده به نوعی مشمول لحن خطاب و عتاب قرار گرفته است. بر اساس این آیه، انسان آزاد است، و "ایمان" بر مبنای انتخاب است نه تحمیل و اجبار، و از طرفی حکمت خداوند اقتضا می کند که مردم آزاد باشند و او هرگز مردم را با قدرت قهریه خود، وادار به ایمان نکرده است. ۵- و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن من و من شاء فلیکفر ۱۰؛
و بگو: حق از پروردگار شماست، پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر ورزد.

۶- نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف و عبدا ۱۰؛
ما بدانچه گویند داناییم، تو بر آنان سلطه نداری اما بر پذیرش حق مجبورشان کنی، از این روی هر کس را که از وعده عذاب من می ترسد با قرآن بدهد.

۷- فذکر انما انت مذكر لست علیهم بمصیطر ۱۲؛
پس اندرز ده که تو اندرز دهنده ای و بس. تو بر آنان سلطه نداری.

۸- قرآن کریم مسلمانان را تشویق می کند که حتی به کافرانی که غیر محاربند و سرستیز ندارند، نیکی کنند و به عدالت رفتار نمایند: لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبرؤم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین ۱۶؛
خداوند شما را از کسانی که با شما در کار دین نجنگیده اند و از خانه و کاشانه تان بیرون نکرده اند، باز نمی دارد که با آنان نیکی کنید و با آنان به دادگری رفتار کنید، زیرا خداوند دادگران را دوست می دارد.

۹- یکنونوا مومنین ۹؛
و اگر پروردگارت می خواست، هر آینه هر که در روی زمین است، همه شان با هم می گرویدند، آیا تو مردم را مجبور می کنی تا بگردند؟
دلالت این آیه هم بر نفی اکراه در دین واضح و روشن است و حتی اکراه کننده به نوعی مشمول لحن خطاب و عتاب قرار گرفته است. بر اساس این آیه، انسان آزاد است، و "ایمان" بر مبنای انتخاب است نه تحمیل و اجبار، و از طرفی حکمت خداوند اقتضا می کند که مردم آزاد باشند و او هرگز مردم را با قدرت قهریه خود، وادار به ایمان نکرده است. ۵- و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن من و من شاء فلیکفر ۱۰؛
و بگو: حق از پروردگار شماست، پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر ورزد.

۱۰- قرآن کریم دستور می دهد مسلمان ها با اهل کتاب (یهودی، مسیحی، و زرتشتی)

قلب و روح آدمی است و امور اعتقادی و قلبی نمی تواند جبری و تحمیلی باشد؛ پس کسانی که می پندارند با زور و فشار می توان کسی را وادار به پذیرش عقیده ای کرد، کاملا در اشتباهند؛ زیرا تازیانه و شلاق هرگز نمی تواند عقیده آور شود و بر فرض هم، کسی در آن حال اعتراف و اقرار کند، نفاقیش بیش نوزیده است، و در واقع به نفاق ورزیدن او اهتمام شده است! دو شان نزولی که برای آیه شریفه نقل شده، جالب و حائز اهمیت فراوان است:

(الف) عبد بن حمید و ابن جریر و ابن منذر از مجاهد نقل کرده اند که گفته است: زنی از بنی نضیر که یهودی بودند، مردانی از قبیله اوس را شیر داده بودند، و چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد بنی نضیر از آنجا بروند، فرزندان آنها از اوس گفتند: با آنها خواهیم رفت و دینشان را خواهیم پذیرفت. ولی خانواده آنان مانعشان شدند و مجبورشان کردند تا اسلام آورند، آنگاه آیه "لا اکراه فی الدین" درباره آنان نازل شد.

(ب) درباره این آیه از ابن عباس نقل شده است: این آیه درباره مردی از انصار بنی سالم بن عوف به نام "حصین" نازل شده است که دو فرزند مسیحی داشت و خود او مسلمان بود، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: آگاه باش! که من از این دو اکراه دارم، زیرا از دینی جز مسیحیت سرباز می زنند. آنگاه این آیه درباره آنها نازل شد. ۷
بنابراین، پیامبر هیچ گاه دین را بر کسی تحمیل نکرده است، و قرآن هم از این حقیقت به وضوح خبر می دهد و دلیل آن را هم بیان می کند که: راه از بیراهه و هدایت از ضلالت مشخص و آشکار شده است، و با نزول وحی و وجود عقل و اندیشه، دین حق، امری روشن و بدیهی گشته و بر اهلش پوشیده و پنهان نمانده است، و چنین حقیقت روشنی را نباید و نشاید با زور و فشار بر کسی تحمیل کرد،

پیامبر هیچ گاه دین را بر کسی تحمیل نکرده است، و قرآن هم از این حقیقت به وضوح خبر می دهد و دلیل آن را هم بیان می کند که: راه از بیراهه و هدایت از ضلالت مشخص و آشکار شده است، و با نزول وحی و وجود عقل و اندیشه، دین حق، امری روشن و بدیهی گشته و بر اهلش پوشیده و پنهان نمانده است، و چنین حقیقت روشنی را نباید و نشاید با زور و فشار بر کسی تحمیل کرد، که در این صورت هیچ ارزشی بر آن مترتب نخواهد بود، که ارزش پذیرش دین، آزادانه و آگاهانه برگزیدن و پذیرفتن آن است.

که در این صورت هیچ ارزشی بر آن مترتب نخواهد بود، که ارزش پذیرش دین، آزادانه و آگاهانه برگزیدن و پذیرفتن آن است.
اناهدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفوراً ۸؛
بی گمان ما راه را بدو نمودیم، یا سپاسگزار می شود و یا ناسپاس.
۴- و لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعاً افانت تکره الناس حتی

به شیوه نیکو گفت و گو کند، نه با مجادله و پرخاش.

و لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين ظلموا منهم ۲۰؛

و با اهل کتاب - جز به شیوه ای که بهتر است - گفت و گوی پرخاشگرانه نکنید. مگر با کسانی از آنان که ستم کرده اند.

بنابراین برخورد پرخاشگرانه و خارج از اخلاق و انضباط حتی با کسانی که غیر همکیش اند بر خلاف عدالت و آزادی اسلامی است تا چه رسد به هم کیشان و مسلمانان.

۱۱- قرآن کریم از زبان نوح (علیه السلام) نقل می کند که به قومش گفت: من شمارا به چیزی که خوش ندارید ملزم و مجبور نمی کنم:

قال يا قوم ان كنت على بينة من ربي و آتاني رحمة من عنده فعميت عليكم انلر مکموها و انتم لها کارهون ۲۱؛

گفت: ای قوم من! به من بگوئید، اگر از سوی پروردگام حجتی روشن داشته باشم و مرا از نزد خود رحمتی بخشیده باشد که بر شما پوشیده است، آیا شمارا بدان ملزم کنیم با آنکه شما آن را، ناخوش می دارید؟

این آیه با صراحت تمام، اکراه و اجبار در تبلیغ دین را نفی می کند و نشان می دهد که پیامبر بزرگواری چون نوح، از این کار پرهیز نمود و مردم را در انتخاب دینشان آزاد گذاشت و تنها آنها را دعوت کرد. بنابراین انسان در انتخاب دین مختار است و تا زمینه پذیرش دین در روح و روان کسی به اختیار و آزادی او فراهم نشود هرگونه تحمیل، امری عبث و بیهوده خواهد بود.

اصولا وظیفه پیامبر "ابلاغ وحی الهی" است و او هرگز مسوول ایمان نیابردن مردم نیست، چنان که فرموده است:

فان اعرضوا فاما ارسلناک علیهم حفیظان علیک الا ابلاغ ۲۲؛

اگر رخ برتابند، ما تو را بر آنان نگاهبان نفرستاده ایم، بر تو جز رساندن پیام نیست.

۱۲- آزادی بیان، عقیده و عمل در اسلام تا بدان پایه است که اگر مشرک و بت پرستی، از مسلمان ها برای آگاهی و تحقیق در دین اسلام، تقاضای پنهانگی کند، باید به او پناه دهند و حتی بعد از تحقیق، اگر چه بر کفر و شرک باقی بماند موظف اند او را به جایگاه امن نخستین او برسانند.

و ان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابغله مامنه ذلک بانهم قوم لا یعلمون ۲۳؛

اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده، تا سخن خدای را بشنود، آنگاه به جای امنش برسان. این بدان جهت است که آنان مردمی ناآگاه هستند.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که: اولاً: راه تحقیق برای هر کسی، از جمله مشرکان، باز است و هر صاحب عقیده ای حق دارد راه تحقیق را ببوید و کسی که در صدد تحقیق و تحری حقیقت است با هر عقیده و آرماتی که باشد باید زمینه تحقیق آزادانه را

برای او فراهم ساخت.

ثانیاً: در طول مدت تحقیق، علاوه بر دادن آزادی کامل به او، باید امنیت او را نیز تضمین کند.

ثالثاً: بعد از تحقیق، نتیجه تحقیق او هر چه باشد محترم است و کسی حق دخالت در کار او و تحمیل نظر بر او را ندارد؛ زیرا آنچه رایافته بر اساس کوشش و اجتهاد خویش به دست آورده است.

رابعاً: باید زمینه و بستر مناسب را برای اظهار نظر مخالفان، اگرچه منحرف و مشرک باشند، فراهم کرد تا آنان با دریافت جواب های قانع کننده از دیگران و آگاهی از حق و حقیقت، راه درست را از نادرست باز شناسند. خامساً: تسامح و تساهلی بالاتر از این نیست که مکتبی این چنین با شرح صدر کامل به دشمن خونی و خون ریز در شرایط جنگی اجازه تحقیق و گفت و گو دهد، و در طول زمان تحقیق هم آسایش او را فراهم سازد و بعد از تحقیق هم او را به موطن و جایگاه امنش برساند.

سادساً: وقتی که قرآن کریم زمینه ساز چنین بستر رشد و بالندگی برای هدایت هر مخالفی حتی مشرکان است، آیا نباید مسلمان ها به طریق اولی این شرایط مناسب را برای تفاهم و گفت و گو در نهایت، تحقیق در همه امور اختلافی میان همدیگر فراهم سازند؟ آیا این آیه کریمه چنین درسی را به ما نمی دهد؟ ۱۳- تمام اموری که داخل در مباحات است، مثل استفاده از انواع ارزاق پاک و پاکیزه، لباس های زیبا و مناسب، تفریحات سالم و انواع ورزش های غیر محرم، گویای آزادی انسان است. آیات زیر بیانگر چنین حقیقتی است:

قل من حرم زینه الله التي اخرج لعباده و الطیبات من الرزق قل هي للذین امنوا فی الحیوه الدنیا خالصه یوم القیمه کذالک فنصل الایات لقوم یعلمون ۲۴؛

بگو: زیوری را که خداوند برای بندگان خویش پدیدار کرده و روزی های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟

بگو: آن، از آن کسانی است که در زندگی دنیا ایمان آورده اند و روز قیامت ویژه ایشان است. این چنین آیه ها را برای گروهی که می دانند باز می نمایم.

و نیز آیه: و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون ۲۵؛

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، همه از سوی اوست، برای شما رام کرده، به راستی که در این [کار] نشانه هاست برای مردمی که می اندیشند.

و همچنین آیه: هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً ۲۶؛

اوست آن که، آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید. گویای بهره گیری آزادانه انسان از طبیعت و مواهب خلقت در این سرای موقت است.

ولکم فی الارض مستقر و متاع الی حین ۲۷؛

و شما در زمین تا مدتی قرارگاه و بهره ای است.

نکته مهم

نکته مهمی که باید بدان توجه داشت این است که انسان هر چند از جهت تکوینی آزاد است و در انتخاب و گزینش هیچ دینی مجبور نیست، اما از جهت تشریحی موظف است "دین حق" را بپذیرد و شایسته نیست به بهانه آزادی، به دنبال هر کار ناشایسته ای برود یا خود را به دام مسلک های ساختگی و استعماری اندازد.

درست است که قرآن کریم فرموده است: فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه ۲۸؛

پس بندگان مرا مژده ده، آنان که سخن را می شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند.

اما از سوی دیگر خود قرآن کریم "سخن احسن" را که همان سخن خداست، معرفی کرده و فرموده است:

ومن احسن قولاً ممن دعا الی الله و عمل صالحاً و قال انی من المسلمین ۲۹؛

و کیست نیکو گفتارتر از آنکه به سوی

به سوی خدا بگریزید. و نیز فرموده است: خداوا ما آتیناکم بقوه ۳۳؛ آنچه را به شما داده ایم با تمام توان و نیرو بگیرید.

آزادی واقعی

آزادی واقعی، رهیدن از تمام قیدها و بندها و روی آوردن به ساحت قدس الهی و گردن نهادن به دستور او است. و در یک کلمه "بنده خدا بودن" نه اسیر هوی و برده دیگران شدن. آموزه های مکتبی به ما می آموزد که آزادی واقعی در پرتو "خدا باوری" و گرایش به "خالق هستی" است؛ زیرا در عرصه آزادی، انسان بی خدا تکیه گاهی ندارد و همچون پر کاهی که دستخوش طوفانی سهمگین شود، جای ثابتی نمی یابد و دائم بر هر سنگ و صخره می خورد و همچنان بی ثبات و ناستوار می ماند.

از داستان انبیا در قرآن پیداست که رسالت اصلی آنان، آزاد کردن انسان ها از بت ها، خدایان خیالی، شرک، خرافه، نادانی، نفس سرکش، ابلیس پر تلبیس، زورگویان، زرمرداران و تزویر پیشگان بوده است. لذا پیامبران را به عنوان "مبشرین" و "منذرن" نام

نکته مهمی که باید بدان توجه داشت این است که انسان هر چند از جهت تکوینی آزاد است و در انتخاب و گزینش هیچ دینی مجبور نیست، اما از جهت تشریحی موظف است "دین حق" را بپذیرد و شایسته نیست به بهانه آزادی، به دنبال هر کار ناشایسته ای برود یا خود را به دام مسلک های ساختگی و استعماری اندازد.

می برد، و پیامبر گرامی اسلام را "بشیر" و "نذیر" می نامد.

فیبعث الله النبیین مبشرین و منذرن ۳۴؛ خداوند پیامبران را که نوید دهنده و بیم دهنده اند برانگیخت.

وما ارسلناک الا کافه للناس بشیراً و نذیراً ۳۵؛

و ما تو را نفرستادیم مگر برای همه کسان، مژده دهنده و بیم دهنده باشی.

بنابراین رابطه آفریدگار هستی با انسان، رابطه مهر و محبت است نه جبر و زور و خشونت. اینجاست که اگر کسی این رابطه را به درستی دریابد، قطعاً به مقام "تسلیم" در برابر "حق" نائل می آید و وقتی به نتیجه کامل می رسد که "بصیرت" در دین پیدا کند.

به گمان نویسنده این نوشتار، با توجه به خواسته های گوناگون، اندیشه های پراکنده، مسلک های فراوان، آراء مختلف متفکران و تفسیرهای گونه گونه آنان از آزادی و حد و مرز آن، اگر آدمی خودخواهی را کنار نهد و کاملاً به مصالح و مفاسد امور بیندیشد، بدین نتیجه خواهد رسید که آزادی به مفهوم واقعی آن تنها در پرتو "توجه به وحی" و "عمل براساس آن" سعادت آور است، یعنی پیروی از انبیا و عمل به دستورات آنها؛ زیرا مرجع و منبعی مطمئن تر از وحی الهی که شئونات آدمی را مد نظر داشته باشد، قابل تصور نیست.

خدا می خواند و کار شایسته می کند و گوید: من از تسلیم شدگانم.

بنابراین، مردم هر چند آزادند سخن های گوناگون را بشنوند، ولی شایسته است که بر اساس همان فطرت حقیقت جویی، بهترین سخن را برگزینند که همان سخن خدا و بر نامه های هدایتگر اوست. قرآن آنگاه که راه و بر نامه های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را توصیف می کند، می فرماید:

قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیره ان-ا و من اتبعنی ۳۰؛

بگو: این است راه من از سر بینش، من و آنان که راه مرا پی گیرند، به سوی خدا می خوانم.

جالب تر آنکه در آنجا که اراده و خواست انسان را در انتخاب ایمان یا کفر مطرح می کند، نخست، سخن از اصل حق و حقیقت به میان می آورد:

قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر ۳۱؛

بگو: حق از پروردگار شماست، پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر ورزد.

بدین گونه به انسان ها می آموزد که حق و حقیقتی که فطرت خداجوی شما انسان به دنبال آن می رود، از جانب خداست. ففر و الی الله ۳۲؛



آزادی بهترین ارمغان مبارزان

فراپی گوید:

مردم رهبری کسانی را به رسمیت می شناسند که نوید آزادی بیشتری را دهند و برای آنان فرصتی فراهم سازند تا بتوانند به دنبال گرایش های ویژه خویش روند. در چنین حکومتی فرمانبرداری مردم از رهبری سیاسی کاملاً داوطلبانه و بر بنیاد آزادی استوار است و حکومت، وابسته به اداره مردم می باشد. ۳۶ افلاطون گوید:

سودمندترین کار آن است که قانونگذار، راه آزادی بیوید، و اگر حکومتی راه آزادی را پیش گیرد، روشن است که مردم با گشاده رویی از آن فرمان می برند و خود نیز استوار می ماند. ۳۷

اصولاً جایگاه واقعی آزادی، آزادی مخالفان است و گرنه آزادی موافقان، به حکم موافقت آنان با جریان حاکم، چندان در خور توجه نیست. در قرآن کریم به نقل از مومن آل فرعون آمده است که او به قوم زورمدارش گفت: شما به موسی آزادی بدهید که حرفش را بزند:

ان یک کاذا فعلیه کذبہ و ان یک صادقاً یصبک بعض الذی یعدکم ۳۸:

اگر دروغگو باشد، دروغش به زیان خود اوست و اگر راستگو باشد، بخشی از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید. ولی فرعون در جواب او زورمدارانه گفت:

ما یریکم الا مااری و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد ۳۹:

من شما را جز آن ننمایم که خود بینم! و شما را جز به راه رشد و راستی هدایت نمی کنم.

این آیه با زیباترین تعبیر، زورگویی قدرتمداران خود محور را به خوبی و روشنی برای خواننده مجسم می گرداند. جای شگفتی و تاسف است که دیکتاتوران تاریخ، همیشه تمایلات نفسانی خویش را تحت عناوین "رشد و هدایت" یا "خیر و مصلحت" بر دیگران تحمیل نموده اند! که نمونه آن برخورد فرعون با موسی است. فرعون نه تنها اجازه دفاع به موسی نمی دهد، بلکه سرکوب آزادی او را به عنوان "راه رشد و هدایت" توجیه می کند! شهید مطهری می گوید:

اگر در صدر اسلام در جواب کسی که می آمد و می گفت: من خدا را قبول ندارم، می گفتند: بزیند و بکشید، امروز دیگر اسلامی وجود نداشت، اسلام به این دلیل باقی مانده که با شجاعت و با صراحت با افکار مختلف مواجه شده است. ۴۰

و نیز همو گوید:

من به حامیان و طرفداران اسلام هشدار می دهم که یک وقت خیال نکنند راه حفظ معتقدات اسلامی، جلوگیری از ابراز عقیده دیگران است. از اسلام فقط با یک نیرو می شود پاسداری کرد و آن "علم" است و آزادی دادن به افکار مختلف و مواجهه صریح و روشن با آنها. ۴۱

بنابراین، جادارد بگوییم که بهترین ارمغان

پیشتان مصلح هر انقلابی برای ملت و مردمشان، همانا "آزادی" است.

آزادی در سنت

در اینجا به صورت فشرده و کوتاه به چند فراز از سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و علی (علیه السلام) درباره آزادی بسنده می کنیم:

۱- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) هرگز کسی را مجبور به ایمان نکرد و در برابر کسانی که با وی به مشاجره برمی خواستند، تنها با خواندن آیاتی از قرآن اکتفا می کرد و عقیده خود را با سبکی ساده و طبیعی بیان می کرد. او در فتح مکه نمونه آزادی و آزادی را نشان داد. با اینکه می توانست انتقام بگیرد، نگرفت و آنان را که سال ها به او زجر و شکنجه داده بودند، مورد بخشش خویش قرار داد و فرمود: بروید شما آزادید! در جنگ "ذات الرقاع" به "غوث بن حارث" که برای قتل آن حضرت می کوشید، دست یافت ولی از او گذشت و او را آزاد کرد!

۲- پیامبر اسلام قاتل عمویش حمزه سیدالشهدا را در جنگ احد، پس از آنکه اسلام آورد مورد عفو و بخشش قرار داد و هرگز متعرض او نشد. و نیز با کسانی که در روزی او در مسجدش منکر خدا و رسول و نماز و حج می شدند با نهایت احترام برخورد می کرد. او در همان حال اقتدار، حتی با کسانی که بعد از واقعه تبوک در دل صحرا بر ضد او

نکرد. ۴۲

۵- امیرالمومنین (علیه السلام) به الیابان و عمال خود دستور داد احدی را به نفع او به کار اجباری و بیگاری نکشانند و فرمود:

لا یری ان اجبر احدا علی امر یکرهه؛ خوش ندارم کسی را به کاری که آزادانه به انجام آن مایل نیست، مجبور کنم.

۶- یکی از خوارج به نام "ابن کواء" در حالی که امام مشغول نماز بود، با فریاد این آیه را قرائت کرد:

ولقد اوحی الیک و الی الذین من قبلك لئن اشرکت لیحیطن عملک و لتکونن من الخاسرین ۴۳:

و به تو وحی شده است و نیز به آنان که پیش از تو بوده اند، که اگر شرک بورزی کردارت تباہ گردد و هر آینه از زیان کاران می شوی.

مقصود او این بود که با همه سوابق درخشانی که داری، به خاطر پذیرفتن حکمیت در صفین مشرک و کافر شده ای! امام (علیه السلام) به احترام قرآن سکوت کرد و پس از پایان قرائت او، به نماز ادامه داد، او دوباره آیه را خواند. امام در مرتبه بعد در جوابش این آیه را تلاوت فرمود:

فاصبر ان وعدالله حق و لا یستخفک الذین لا یوقنون ۴۴:

پس شکیبا باش، که وعده خدا راست است و کسانی که باور ندارند تو را به

اصولاً جایگاه واقعی آزادی، آزادی مخالفان است و گرنه آزادی موافقان، به حکم موافقت آنان با جریان حاکم، چندان در خور توجه نیست.

بهترین ارمغان پیشتان مصلح هر انقلابی برای ملت و مردمشان، همانا "آزادی" است.

سبکسری و اندازند.

۷- امیرالمومنین (علیه السلام) با همه آزاری که از خوارج دید هرگز مانع آزادی عقیده و بیان آنان نشد و هرگز آنان را به شرک و نفاق متهم نساخت.

ان علیاً علیه السلام لم یکن ینسب احدا من اهل حربه الی الشرک و لا الی النفاق و لکنه کان یقول هم اخواننا بغوا علینا ۴۵:

علی (علیه السلام) به هیچ یک از کسانی که با او می جنگیدند نسبت شرک و نفاق نداد، بلکه می فرمود: آنان برادران ما هستند که بر ما تجاوز و ستم کرده اند.

۸- امیرالمومنین (علیه السلام) روزی در بازار گذرش به پیرمردی نابینا افتاد که گدایی می کرد، فرمود: چرا او چنین می کند؟ گفتند: او نصرانی است. فرمود: عجب! تا وقتی که جوان بود از او کار کشیده اید و حال که پیر و ناتوان شده است او را محروم ساخته اید؟! هر چه زودتر از بیت المال برای او حقوقی قرار دهید. ۴۶

۱. تیان، شماره پایپی ۴۰، خرداد و تیر ۱۳۷۹، ص ۳۶ - ۴۱؛ شماره ۴۱ - ۴۲ مرداد و شهریور ۱۳۷۹، ص ۴۳ - ۴۷.

۲. آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و

در الکلم، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ اول:

تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۲۹.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۴. سوره بقره، آیه ۳۵.

۵. سوره بقره، آیه ۳۸.

۶. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۷. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر

القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا، ج ۲، ص ۳۴۷.

۸. سوره انسان، آیه ۳.

۹. سوره یونس، آیه ۹۹.

۱۰. سوره کهف، آیه ۲۹.

۱۱. سوره ق، آیه ۴۵.

۱۲. سوره غاشیه، آیات ۲۱ - ۲۲.

۱۳. سوره کافرون، آیه ۶.

۱۴. فاضل میبدی، محمدتقی، دینداری و آزادی، (مقاله حسن موسی صفار)، چاپ اول: تهران، انتشارات

آفرینه، ۱۳۷۸، ص ۳۸۹ - ۳۹۷.

۱۵. همان جا.

۱۶. سوره ممتحنه، آیه ۸.

۱۷. سوره انعام، آیه ۱۰۸.

۱۸. سید رضی، محمدبن حسین، نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶.

۱۹. سوره حجرات، آیه ۱۲.

۲۰. سوره عنکبوت، آیه ۴۶.

۲۱. سوره هود، آیه ۲۸.

۲۲. سوره شوری، آیه ۲۸.

۲۳. سوره توبه، آیه ۶.

۲۴. سوره اعراف، آیه ۳۲.

۲۵. سوره جاثیه، آیه ۱۳.

۲۶. سوره بقره، آیه ۲۹.

۲۷. سوره بقره، آیه ۳۶.

۲۸. سوره زمر، آیات ۱۷ - ۱۸.

۲۹. سوره فصلت، آیه ۳۳.

۳۰. سوره یوسف، آیه ۱۰۸.

۳۱. سوره کهف، آیه ۲۹.

۳۲. سوره ذاریات، آیه ۵۰.

۳۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۱.

۳۴. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

۳۵. سوره سبأ، آیه ۲۸.

۳۶. فاضل میبدی، محمدتقی، دینداری و آزادی، ص ۲۲۱ (مقاله عبدالهادی حائری).

۳۷. همان جا.

۳۸. سوره غافر، آیه ۲۸.

۳۹. سوره غافر، آیه ۲۹.

۴۰. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، چاپ اول: تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۵، ج ۲۴، ص ۱۲۹.

۴۱. همان، ص ۱۳۰ - ۱۳۱.

۴۲. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق محمدباقر محمودی، چاپ سوم: بیروت، دار

التعارف، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۳۵۹.

۴۳. سوره زمر، آیه ۶۵.

۴۴. سوره روم، آیه ۶۰.

۴۵. حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعه، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، چاپ پنجم: بیروت، دار

احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳، ج ۱۱، ص ۶۲.

۴۶. مر امیرالمومنین (علیه السلام) علی شیخ مکفوف کبیر یسأل، فقال امیرالمومنین (علیه السلام) ما

هذا؟ قالوا: نصرانی. فقال: استعملتموه حتی اذا کبر و عجز معتموه؟! انفقوا علیه من بیت المال. (همان، ص ۴۹).



فاطمه (س) دختر پیامبر

شخصی که باید از نوشتن او

سیری در گفتار حضرت آیت‌الله العظمی صانعی مد ظله العالی
پیرامون شخصیت حضرت فاطمه علیها السلام

فاطمه زهرا علیها السلام عصاره عصمت، آینه طهارت و پاکی، نمودار سنجش حق و باطل، معرف پدر، همسر و حَسین در حدیث کساء است.

زندگی کوتاه حضرت فاطمه علیها السلام سراسر درس است. این یگانه دُخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، با عمر کوتاه پس از پدر، رسالت او را زنده نگه داشت و چهره واقعی اسلام را نمایان ساخت. اعتقاد او به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به بزرگی تاریخ است و سعی کرد پس از درگذشت پدر، خصوصیات جاهلی را برای مردم یادآور شود که مبادا بازگشت به گذشته کنند. او با خطبه‌های متفن و دردمندانه‌اش، فرهنگ مقاومت و اعتراض را در تمامی نسل‌ها به وجود آورد و ماهیت تفکر و اندیشه جاهلی را به خوبی افشا نمود.

فاطمه زهرا علیها السلام نماد واقعی زن در جامعه‌ای بود که عاری از احساس، عقلانیت و منطق انسانی بود. اگر از زهرا علیها السلام تجلیل می‌کنیم - گذشته از اینکه شخصیت آن حضرت، بیان‌کننده ارزش‌های وجودی یک زن و وارث تمام نمای معارف انسانی و اسلامی است - به این دلیل است که شناخت گفتار و کردار آن بانوی با عظمت، نشان دهنده نفی تبعیض جنسیتی در همه عصرها و حضور پر رنگ و مسئولانه زن در عرصه اجتماع است. او در قامت یک زن، عملاً ثابت کرد که زنان نباید در جامعه منزوی باشند.

دختر رسول گرامی اسلام، با مظلومیت، در اوج تنهایی به تمام پیروانش اعلام نمود که یک زن هم، می‌تواند به مقابله با حاکمیت زور و ظلم و خفقان بپردازد و پرده نفاق و ترس را پاره کند و به انسان‌ها حق و حقیقت را نشان دهد.

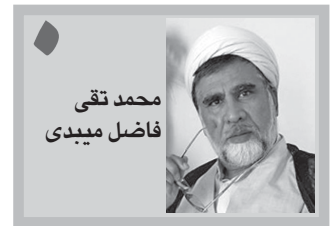
زهرا علیها السلام در سیره و کلام خویش نشان داد که دفاع از حق و افشای ظلم و ستم، وظیفه تمام فرزندان بنی‌آدم است و در این راه میان زن و مرد تفاوتی وجود ندارد.

همه افتخارات شیعه، زهرا علیها السلام است. تمام خصوصیات و ویژگی‌های دارای ارزش ما از زهرا علیها السلام است. خانه او خانه همه علوم، امتیازات و کرامت‌های انسانی است و این دامن زهراست که این عظمت‌ها را آفریده است، و این خانه است که علی علیه السلام را به مجاهدت وا می‌دارد و صبر و سکون و هماهنگی او با همسر است که علی علیه السلام را موفق می‌دارد.





تحریف شخصیت بانوی بزرگ تاریخ



محمد تقی
فاضل میبدی

نمی دانم جای دریغ و درد است یا جای ابتهاج و خرسندی که ما شناخت عقلانی اسوه های دین را از غیر مسلمانان داشته باشیم؟ از آن جهت جای خرسندی است؛ زیرا که آنان نظر و نگاه خود را از تعصبات توأم به جهل و غلو و غرور جدا ساخته اند؛ لهذا این نوشتار را با نقل سخن از یک مسیحی آغاز می کنم:

سلیمان کتانی نویسنده معروف مسیحی در کتاب "فاطمه زهی در نیام" سخن زیبایی دارد:

"آنچه که اینک درباره فاطمه زهرا خواهم نوشت تا آنجا که ممکن است در آن از کلمه "نقل از" و از گزارش گونه ای تاریخی پرهیز می کنم چه قلمی که در دست من است بیش از آنکه در پی تحلیل نسبت آهن و گوگرد موجود در ساقه گل باشد می باید در مقام آن باشد که از رنگ و بوی دلاویز آن گل نقشی بیافریند."

چراکه این فاطمه علیها السلام دخت آن بزرگواری است که جزیره العرب و در پی آن نیمی از جهان متمدن روزگار خود را با شعار توحید و رهایی از طاغوتها، به راهی دیگر هدایت نمود. و او همسر مردی است که جر جرداق مسیحی آرزو می کند که ای کاش دنیا تمام استعدادهایش را در قالبی می ریخت و انسانی چون علی را تحویل این روزگار می داد. و نیز مادر فرزندی است که در زیر تیغ نااهلان فریب خورده جهل و جور، در سرزمین کربلا، گفت: اگر دین ندارید و از معاد نمی ترسید در این جهان (نسبت به مخالفین خود) آزاده باشید. فاطمه از سوی پدر، شوهر و فرزندان به کهنشانی سر بر آورده که اقطار و اعماق آن دیر شناختی و یا ناشناختی است. و ما تنگ چشمان به تماشای شخص او نشستیم و در آثار انسانی ای که او (س) آفرید بیزاریم.

در دناکانه باید گفت در این روزگار برخی افراد بی مسولیت با داشتن تربیونهای عمومی و با داشتن عینک غبارآلود تعصب و جهل، چنان شخصیت های اسوه دینی را تحریف کرده اند که دشمنان اسلام کمتر چنین کرده اند. در ایامی که باید از دخت پیامبر سخن گفت و شخصیت او را به عنوان نخستین زن کامل تربیت شده اسلام بررسی کرد، برخی، به اصطلاح، مبلغان و مداحان، این کهنشان بی کران هستی را، با عینکهای

تار و شکسته خود، چنان در چشم تماشاگران تاریخ، تار و تیره گون به نمایش گذاشته اند که جز مظلومیتی مضاعف، به دست اینان، نمی توان نام دیگری بر آن نهاد. فریادهای اعتراضی فاطمه را تنها در باغ محدود فدک محصور ساخته و رنجهای روحی او را، تنها به درد پهلوی و استخوان شکسته خلاصه کرده اند و گستره طاق و رواق گفته های او را، که برای نجات همه بشریت بود، به گله از معدود مخاطبین در مسجد النبی کوتاه کرده اند. و این مصیبتی است بزرگتر که به دست و دهان به اصطلاح بعضی پیروانش بر او رفته و می رود. و زن امروز



ما با داشتن چنین اسوه ای، که تنها در تاریخ و تودرتوی تاریخخانه کتابخانه ها و یا لای کتابها مانده و یا ابزار کار مداحان گشته، دچار بحران هویت شده و یا از حقوق انسانی خود محروم گشته است. مادرست نمی دانیم در آن روزی که این بانوی جوان پدر را از دست داد و در ایوان

این فاطمه علیها السلام دخت آن بزرگواری است که جزیره العرب و در پی آن نیمی از جهان متمدن روزگار خود را با شعار توحید و رهایی از طاغوتها، به راهی دیگر هدایت نمود. و او همسر مردی است که جر جرداق مسیحی آرزو می کند که ای کاش دنیا تمام استعدادهایش را در قالبی می ریخت و انسانی چون علی را تحویل این روزگار می داد. و نیز مادر فرزندی است که در زیر تیغ نااهلان فریب خورده جهل و جور، در سرزمین کربلا، گفت: اگر دین ندارید و از معاد نمی ترسید در این جهان (نسبت به مخالفین خود) آزاده باشید.

مسجد النبی در برابر انحراف در دستگاه پیشوایی اسلام فریاد برآورد، چه سالی از دوران عمر خود را می گذراند؟ (چون تاریخ ولادت این بانوی بی مانند اسلام مانند وفات او، درست روشن نیست؛ پنج سال پیش از بعثت، پنج سال بعد از بعثت،

وجود فاطمه را فرا گرفته به گونه ای که دیوار های مسجد از فریاد این زن می خواهد شکافته شود. درد و رنج فاطمه سرگردانی و نادانی مردم در انتخاب سردمداران ملک و دین است. او این درد را چنین بر زبان می آورد:

اطلع الشیطان راسه من مغرزه صارخا لکم فوجه کم لدعائه مستجیبین.

شیطان سر از کمینگاه خویش سر بر آورده و شما را به خود دعوت کرد و دید که چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید. این سخنی نیست که در حصار تاریخ و جغرافیای مدینه ماند. هر انقلاب و اصلاحی و هر پیام و رسالتی که رخ دهد، شیاطین در کمین آیند. دو روز از مرگ پیامبر نگذشته که قریشیان برای دفع فتنه دست به کاری زدند که خود و جامعه را به ورطه فتنه کشاندند. "زعمتم خوف الفتنه. الا فی الفتنه سقطوا" شگفتا همین که خداوند پیامبرش را به آرامگاه ابدی برد خس و خاشاک نفاق آشکار گشت "فلما اختار الله لنبیه دار انبیائه ظهر فیکم حبسکه النفاق..." نفاق در این جا یعنی در لباس دین مطامع شخصی و خوی جاهلی را دنبال کردن. و تاریخ شاهد باز گشت روزگاری شد که پیامبر بیست و سه سال برای محو آن، مصائب بزرگی را تحمل کرده بود و حالا: فاطمه تمام این قصه ها و مصیبتهای پر غصه را دوباره در برابر چشمان خود، تازه می بیند. او شاهد بود که در مکه چگونه ابو جهل فضولات شتر را بر دوش پدرش میریخت و این دختر با دستان کوچک خود آنها را پاک می کرد. او در جنگ احد شاهد آسیبی بود که به دست قریشیان بر چهره پیامبر نشست. و دید چسان اندام حمزه را دریدند و جگر او را به دندان گزیدند و نیز تماشاگر مصائبی دیگر. حال همان فتنه بر انگیزان آنروز و دین بر زبان آوران امروز، در این روزهای نخست درگذشت پیامبر با حیل های سفیانی باز گشته، اما این بار در لباس اسلام و دفاع از ولایت. دخت پیامبر شاهد کودتای خزنده بی است که بنی سفیان و آل قریش، در برابر میراث پیامبر، در تدارک آن هستند. اعراب جنوب و اعراب شمال (عدنانی و قحطانی) نزاع بر سر قدرت دارند. مهاجرین و انصار در تعیین حاکمیت رودر روی هم قرار گرفته اند. پیداست اسلام آمده بود تا د عواها را بر سر قدرت برچیند و علم و تقوا و قدرت را معیار شایستگی ها بداند. حال چه شده است که طوایف و قبایل بر سر هم می کوبند تا بنام اسلام و خلیفه پیامبر، ارباب قدر برانند. اگر رهبری یک جامعه نو پای مسلمین به دست کسانی قرار گیرد که اهلیت آن را ندارند و در پیش در برابر اسلام شمشیر می کشیدند، جامعه به چه روزگاری خواهد افتاد؟

در همان روزهای نخست پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله قبایلی به عنوان "اهل رده" علیه نظام نوپای اسلام و خلیفه ادامه در صفحه ۲۵



از نام فاطمه تا راه فاطمه



میثم محمدی

این ایام به تاریخی شهادت فاطمه (س) است. فاطمه ای که امروز بیش از هر چیز برای ما به یک "روح" بدل شده است تا یک "راه". یک "سمبل" تا یک "سبیل". سبیلی البته برای اشک، برای سفره، برای روضه، برای شرح ذلت، برای نان ما و تمام. و همه برای پوشاندن و ندیدن و نرفتن همان راه. ما سالهاست بدین عادتیم که از راه او. ما سالهاست بدین عادتیم که از فاطمه و علی و حسین صورت هایی و نام هایی بسازیم برای به زبان راندن طلب های ذلیل و خوار خود، برای حاجت آب، باغ، زمین، قدرت لایزال و اراده ورزیدن در کائنات و تبدیل میزان عدل خداوندی با پارتی معصومان محبوب خود و تغییر حقوق و تکالیف انسان ها از زبان همین ها. اینها تمناهای ماست... رویمان نمی شود از زبان خود بگویم در دهان آن شریفان می اندازیم تا مشروعتش بخشیم. تا به دیگران هم دینی نو بیاموزیم! دین نوی خود را بیاموزیم.

من سالها در روضه ها و سوگواری ها برای شهادت فاطمه شرکت می کردم و بالینکه غمگین بودم اما این غم هرگز از مرثیه و عزای فاطمه بر نمی خاست بلکه از خود مرثیه و عزای "بر" فاطمه برمی آمد. از آن سوگواریها و مرثی و سخنان و اعضان، احساسی از قربت به شخصیت و راه فاطمه

در روی نگرفته، صدایش را احدی نشنیده، از خلفای پس از رسول متفرق بوده و آنان را لعن سه قفله کرده، تابع محض شوهرش بوده و بدون اجازه او اصلا فکر هم نمی کرده و در پایان عمر به آن کوتاهی... برای کسب ارث و ترکه پدری خود و برای قدرت شویش و آینده همه شان، فریادها زده و مظلومیت ها کشیده و... همین ها و دیگر هیچ!

فاطمه در ذهن و ضمیر این گویندگان و خوانندگان لایب عالم و همه علامه! فقط همین تصاویر و همین تصورات را داشته. فکر کردم ما چه استعداد عجیب و ستایش برانگیزی در حقیر کردن حقایق بزرگ و مجسم و درس آموز و الگو داریم. چه ذهن خلاق و مبتکری در داستان پردازی و مسخ کردن پیام های زندگی بخش و راهنمای روشن یک آیین و چه توانایی سحرانگیزی در از بین بردن تمام موارث و سنن و روشهای گویا و زنده و توانای مکتب خود و قلب معنای آن و گزاردن میل ها و اغراض و احساسات و غرایز خود به جای همه آنچه فرهنگ، جهان بینی و راه یک آیین معقول و منطقی و پویاست.

اطناب کلام مخاطب را نیاززد. همچون شناخت اسلام، همواره از آنچه خوانده بودم (نه هرگز شنیده ها و دیده ها) فاطمه را چنان شناخته بودم که زنی بود در میان عرب تازه مسلمان ۱۴۰۰ سال پیش از اکنون ما، فعال در سیاست و جامعه، جستجوگر در علم، معلم و متخلق. معلمی که در خانه و مسجد پیغمبر به شاگردان قرآن می آموزد. خوانش قرآن آن زمان که



به خلاف مشی کنون ما، خوانش اخلاق گرا، علم گرا، عقل گرا، طبیعت گرا، تاریخ شناس و زندگی بخش و حقوقی بوده است. این زن مثل یک فعال اجتماعی ناظر بازیگران و دگرگونی ها و تغییرات جامعه خویش است. در متن سیاست زندگی می کند و هرگز آن را بد و مخصوص مردان و

هر آنچه ما امروز می دانیم! نمی داند. زنان را برای احقاق حق سرنوشت خود (در هسته سیاست یعنی قدرت) به سوی مردان نشان می فرستد تا سخنش را به خانه های مردم برد. خانه های پیروان پدرش!

فاطمه زنی است که صریح و منطقی و روشن و کاملا برخلاف آنچه که سخن گویان حرفه ای ما می گویند و او را تابع محض شویش می خوانند با علی به بحث می نشیند و روش او را برای حفظ اسلام و آیین محمد، بی نتیجه می داند. حتی می کوشد علی را تحریک کند که مگر تو همان باز تیزپرواز سخت ترین عرصه ها نبودی؟ چه شد که اینک که سنت محمد در خطر انحرافی تاریخی است به گوشه خانه نشسته ای؟ علی را به مقابله با روش نادرست و دروغ انتصاب خلیفه پس از رسول فرا می خواند و آنقدر با هم سخن

فاطمه زنی است که بر روی منبر پیغمبر نه منبر پدر، به عنوان امر به معروف و نهی از منکر، نه به عنوان اینکه من از این منبر حقی دارم، به عنوان یک مسلمان که محق است به حاکمیت اعتراض کند و نظم مستقر را به چالش بکشد، حاکم جدید مسلمانان را خطاب قرار می دهد و دردش هم یک باغ و زمین و ارث و ترکه نیست. حرفی از این بزرگتر دارد.

پیوسته از حس مسئولیت نسبت به حق دیگری و حساس نسبت به ظلم و تعدی به حقوق هر فرد بسازد.

این نقش فاطمه به عنوان یک زن در جامعه ای است که تا کمتر از ۳ دهه پیش از آن، دخترش را ذلت خود می شمرد و به محض میلاد به دل خاک می سپرد. زنش را جزء اموال منقول به میراث پسران می داد و هر نوع ازدواجی (۲۷ نوع) خالی از هر قید حق برای زن و با سختگیرانه ترین قیود حقوقی برای مرد را بر او جاری می نمود. فاطمه زنی در میانه این جامعه بود. زن مسلمان، با حقوق و فعالیتهایی که جملگی بعدها و در طی قرون و اعصار در دل فقه و کلام ما مفقود و ناپدید شد. او به نام اسلام، از دل همین اسلام مردسالار زن ستیز تبعیض گری که ما مدعی آئیم، سخن می گفت و در جامعه اش، در ۱۴۰۰ سال پیش با ارباب قدرت در می آویخت و جانش را بر سر آن نیز می نهاد که امروز ما در آن و با نام آن زندگی می کنیم و از تمام مواهب مدرنیته و ثمرات دنیای جدید هم بابت بهره ایم اما عمل سیاسی اجتماعی و اعتقادیمان، صدها قدم از یک فعالیت فاطمه در مدینه ۱۴ قرن پیش هم عقب تر است!

ادامه در صفحه ۲۵

می گویند و مقدمه و نتیجه می آورند که خورشید به میانه آسمان می رسد و بانگ اذان بر می خیزد... علی می گوید این آهنگ برایت آشناست؟ من در هراسم که اگر برخیزم این آهنگ به کوتاه زمان خاموش شود. تو چنین می خواهی؟... و اینجاست که فاطمه خاموش می شود. راه علی را می پذیرد. با او بحث می کند و سرانجام به دلیلی روشن می پذیرد. این روش کجا و سخن از تبعیت بی چون و چرا کجا؟ امام این تبعیت بی چون و چرا و مرید و مرادبازی مد شده در روزگار ما را از احدی نمی پذیرفت آن وقت اینان - بر اساس فهم ناروا و نادرست خود از روابط زن و شوهری و درک فقهی از شخصیت زن در اسلام - فاطمه را بدان متصف می کنند؟! فاطمه زنی است که بر روی منبر پیغمبر

نه منبر پدر، به عنوان امر به معروف و نهی از منکر، نه به عنوان اینکه من از این منبر حقی دارم، به عنوان یک مسلمان که محق است به حاکمیت اعتراض کند و نظم مستقر را به چالش بکشد، حاکم جدید مسلمانان را خطاب قرار می دهد و دردش هم یک باغ و زمین و ارث و ترکه نیست. حرفی از این بزرگتر دارد. این تصویر ذیلاله را ما از فاطمه ساخته ایم. مایی که باید برای اشک و آه مان مدام اسلام هندی درست



تحریف شخصیت بانوی بزرگ تاریخ

ادامه از صفحه ۲۳

وقت برخاستند، که در نظر و نگاه آنها، حاکمیت قریش مکه بر انصار مدینه بود و خالد بن ولید به عنوان مأمور خلیفه، تمامی آنانرا از دم تیغ گذراند و این نخستین جنگ داخلی و سرکوب شورش‌هایی بود که سر از بیعت با خلیفه پیچیده بودند. دینی که پیامش دعوت به دارالسلام بود و همه را به ورود در سلم و صلاح و صلح و سعادت دعوت می‌کرد. حال می‌خواهد با شمشیر آخته خالد بن ولید و زندان و اعدام نیک‌خواهان، به دست خلیفگان بعدی برقرار بماند. فاطمه می‌بیند که مردم از پیامهای معنوی، اخلاقی و گوهرین دین دست برداشته و راه کسب قدرت و غنیمت در پیش گرفته‌اند. "وسمل جلیاب‌الدین و نطق کاظم الغاوین..." "پرده دیانت دریده شد. کالای دینی بی خریدار گشت و لب فریسته‌ای از گمراهان به سخن درآمد و فروخته‌ای از فرومایگان گمنام به صحنه آمد. (خطبه حضرت) فاطمه را نباید، تنها، در بعد مظلومیت او نگاه کرد؛ که مظلومیت او همان مظلومیت مردمان امروز است بلکه باید او را از فراز تربیتها و تکریمهای پیامبر دید که ارزش فراموش گشته زن را فرابرده است. دختر، که در نظام قبیله‌ای عرب، بهترین جایگاه برای او گور او بود، به تعبیر قرآن: "یدسه فی التراب"؛ و بقول شاعر عرب: "ودفن البنات من المکرمات". و دفن دختر بچه‌گان از مکارم اخلاق است. و فردوسی ندانسته این مفهوم را بفارسی منظوم کرد: "زن واژدها هردو در خاک به/ جهان پاک از این هردو ناپاک به؛ اما روش و نوازش پیامبر در بالا بردن دختر به گونه‌ای است که دختران را رحمت

الهی می‌داند و فاطمه را، در استقلال شخصیت، و جرات دانستن و گفتن بر کرسی خطابه و انتقاد می‌نشانند. و کلام وحی، بنا به نقل برخی مفسرین، این دختر را "گوثر" می‌نامد. حال چرا در این روزگار ما، تنها بحال ناپیدایی گور او می‌گرییم و از ناپیدایی و نامفهومی سخنان او اشکی بر گونه هامان جاری نیست؟ و اگر از او سخنی می‌رود، به گونه‌ای تحریف می‌شود که گویی آمده است جامعه مسلمین را به دو مذهب متخاصم شیعه و سنی تبدیل و تقسیم کند. تو گویی که رسالت اسلام

چرا در این روزگار ما، تنها بحال ناپیدایی گور او می‌گرییم و از ناپیدایی و نامفهومی سخنان او اشکی بر گونه هامان جاری نیست؟ و اگر از او سخنی می‌رود، به گونه‌ای تحریف می‌شود که گویی آمده است جامعه مسلمین را به دو مذهب متخاصم شیعه و سنی تبدیل و تقسیم کند. تو گویی که رسالت اسلام و یا ادیان خلق مذاهب متخاصم بوده است. و این که همواره باید بر سر آئینها جنگید. و ایکاش ما بجای گریستن بر گم جایی گور او، بر حال جامعه پس مانده مسلمین می‌گریستیم. و همان مصائبی که زهرا (ع) می‌دید، در این روزگار در رفش می‌کوشیدیم

و یا ادیان خلق مذاهب متخاصم بوده است. و این که همواره باید بر سر آئینها جنگید. در ایام ولادت و یا وفات آن حضرت به جای باز خوانی تاریخ و خطبه او، و بر آفتاب کردن احساس خطری که این بانوی مظلوم تاریخ نسبت به آیندهای دستگاه رهبری اسلامی داشت، برخی با ذکر مجعولات و مصائب شخصی، چهره حقیقی فاطمه را در لایه‌هایی از اخبار بی

کجیهای خلیفه را راست کرد. سلیمان کنانی که شخصیت فاطمه را از اعماق ورق پاره‌های تاریخ در آورده، می‌گوید: در قضیه‌ای، از پیامبر سوال شد، حضرت فرمود: نخست باید بدانم رای فاطمه در این باب چیست. بدین گونه فاطمه در نتیجه تربیتی صحیح دارای رای و نظریه شخصی گردید... "علی در وجود فاطمه تکمیل وجود خود را یافت و در روزهای آخر عمرش شبانگهان به در خانه انصار می‌رفت، در حالی که حسن و حسین را با خود همراه می‌داشت از انصار می‌خواست که در برابر جاهلیت عرب بایستند تا باز تولید نگردد؛ و آسیاب ولایت و آسمان امارت باز بر میله و محور خود رایی‌ها نگرده، تا اسلام آسیب نبیند. اما میان برخی اصحاب و سران قدرت چنان همگرایی به وجود آمده بود که پاک فاطمه را مایوس می‌نمود. تا ۱۵ سال پس از آن شوهرش علی فرمود: روزگار ما به روزگار جاهلیت باز گشته است. حاکمیت امویان، سی سال پس از مرگ پیامبر و در پی آن حاکمیت عباسیان و در امتداد آن، غالب حکومتهایی که بنام دین آمدند، همان امتداد خط جاهلیت بود که پیامبر و در پی آن فاطمه در برابرش سرسختانه ایستادند. و حال علی باید در برابر ستم استبداد شام بایستاد.

و ایکاش ما بجای گریستن بر گم جایی گور او، بر حال جامعه پس مانده مسلمین می‌گریستیم. و همان مصائبی که زهرا (ع) می‌دید، در این روزگار در رفش می‌کوشیدیم. به قول مولوی: پس عزا بر خود کنید ای خفتگان... چون که بد مرگی است این خواب‌گران بردل و دین خرابت نوحه کن... چون نمی‌بیند بجز خاک کهن

از نام فاطمه تا راه فاطمه

ادامه از صفحه ۲۴

فاطمه به عنوان یک روش به ما می‌آموزد؛ به مرد و زن مسلمان، که حق را به صراحت خواستن کراهت نیست عین فضیلت است و امتداد امامت. به ما نشان می‌دهد ولایت در اسلام، تبعیت بی چون و چرا و کور و ریات‌گونه از حکومت خلیفه پیامبر، از هر نظم مستقر و حفظ وحدت ریاکارانه و دستوری با "من حاکم" نیست. بر خلاف این، ولایت تبعیت از حق و تلاش برای استقرار عادلانه حکومت عدل و صالح است تا پیش از احقاق حق خود و حمایت از حامیان و پیروان خود، حقوق مردم و دیگری و منتقدان و مخالفان خود، "حق الناس" را استیفا کند.

این روش فاطمه است که حق را به صدای بلند باید جست و پروای حاکم نداشت. چه سکوت در برابر تضييع و مسخ

حق و رواج ظلم، از مسلمان، مشرکی پوستینه پوش می‌سازد که اسلام را چون پوستین وارونه پوشیده است: لبس الاسلام لبس الفرو و مقلوبه. فاطمه به ما مخاطبان خود نشان داده است در اسلام، طلب حق در لویای هراس از لباس و لسان حاکم نیست. اگر این

آه که مظلومیت فاطمه فقط به آن در و دیوار و آتش و نقض حرمت نیست.. مظلومیت مضاعف و متداوم فاطمه، بر کرده ظلم مستدام ما به اوست. ظلم همه ما و آباء و اجداد ما به شخصیت و راه و آیین زندگی بخش و هدفدار او در تمامی این قرون و اعصار که از دین این زن و پدر پیام آورش گذشته است.

باشد که ما هنوز در شرک باقی مانده‌ایم و به توحید در نیامده‌ایم. موضوع شرک مان را عوض کرده‌ایم. از لات و هبل و عزی بریده

جایش بگزارد و... اینک می‌توانیم به حال و روز خود بنگریم. فاطمه برای ما در کجای فهم معرفتی و دینی قرار دارد؟ کجا گم شده است؟ تصویر و تفسیر ما از او چیست؟ توگویی فاطمه زنی است که ما تنها تسیبجات اربعه را از او آموخته‌ایم اما تسیبجات سیاست را نه! به همان سان که او را بر سر سجاده خوش داشته‌ایم از سر جامعه مان زدوده‌ایم.

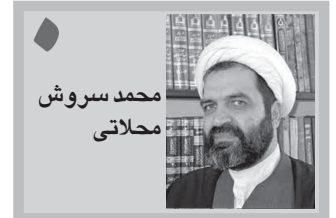
آه که مظلومیت فاطمه فقط به آن در و دیوار و آتش و نقض حرمت نیست.. مظلومیت مضاعف و متداوم فاطمه، بر کرده ظلم مستدام ما به اوست. ظلم همه ما و آباء و اجداد ما به شخصیت و راه و آیین زندگی بخش و هدفدار او در تمامی این قرون و اعصار که از دین این زن و پدر پیام آورش گذشته است.

گفتگوی با اندیشمند گرامی حجت الاسلام والمسلمین محمد سروش محلاتی؛

مطهری، عالمی که خطر فکر کردن را پذیرفته بود!!

اشاره:

اردیبهشت ماه، سالگرد ترور تلخ و جانگداز استاد و فقیه عالی مقام، آیت الله مطهری است. در این ماه اتفاق زشت و ناپسندی رخ داد که تا همیشه تاریخ بر تارک تروریست ها و همفکران جنایتکار آنها حک و ثبت است، چه به گواهی دوست و دشمن، شخصیتی به شهادت رسید که هم ایدئولوگ انقلاب بود و هم می توانست انقلاب بزرگ اسلامی را از گردونه های سخت و طاقت فرسا برهاند و تفکر اسلامی را در میان نخله های مختلف فکری به اوج برساند و حقیقت فرهنگ تشیع را در جهان نابرابر فکری بسط و گسترش دهد. به همین مناسبت با گشتی در میان گفته ها و نوشته ها، گفتگوی صریح و عالمانه اندیشمند گرامی حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای محمد سروش محلاتی را از هر جهت مناسب دیدیم و به چاپ آن همت گماردیم. با تشکر از جناب آقای سروش محلاتی، توجه علاقمندان به مقام شاخ فقاقت را به این گفتگوی ارزنده جلب می نمایم.



محمد سروش محلاتی

* با تشکر از جنابعالی، ۳۲ سال است که از شهادت استاد مطهری می گذرد. با اینکه شخصیت های بزرگ و فرزانه ای در حوزه وجود داشته و هر کدام منشا برکاتی هستند، اما به نظر می رسد که خلا وجودی استاد مطهری همچنان احساس می شود. به نظر شما استاد مطهری چه ویژگی هایی داشته است که بعد از سه دهه همچنان نیازمند به او هستیم؟

بسم الله الرحمن الرحيم. استاد مطهری امتیازات متعددی دارد که مجموعه این امتیازات از ایشان یک شخصیت کم نظیر یا بی نظیری ساخته است. متأسفانه مجال برای بررسی همه این امتیازات نیست، باید انتخاب کرد و قهراً در انتخاب، بعضی از این امتیازات را مجبور هستیم فعلاً نادیده بگیریم. به هر حال مجموعه مهم است، ممکن است که تک

مطلب را می گوید و پذیرفته و دفاع می کند. البته قبل از انقلاب همان دو شیوه وجود داشت و بعد از انقلاب این شیوه سوم هم کم و بیش در نزد برخی از افراد وابسته به حکومت هست؛ که هر چه را که حکومت بگوید همان را علامت حقیقت می دانند. یعنی رقابت یک نظریه اسلامی با یک نظریه دیگر اسلامی در این است که یک نظریه مورد حمایت قرار می گیرد پس درست است، پس اولویت دارد، پس باید آن را پذیرفت.

در این بین آنچه که شهید مطهری دارد و خیلی برجسته است در همه آثارش، این است که هم در فهم اسلام و هم در ارائه اسلام، دنبال این است که اسلام را با شیوه عقلانی بفهمد و با شیوه عقلانی معرفی بکند. لذا در آثار ایشان

این مسئله درسته، به چه دلیل؟ می گویند به دلیل اینکه خدا در قرآن فرموده، یا روایتی را برای ما ارائه می کنند، یا استاد به سخن علماء، فقهاء، متکلمین، می کنند، این یک شیوه رایج است، نقلیات در کتاب های ما موج می زند. یک سطح دیگری از فهم اسلام و ارائه اسلام، این است که اتکاء می کنند به نوعی مسائل ماورائی که به الهام و اشراق و گاهی از اوقات حتی به خواب و امثال اینها متکی است، وقتی سوال می کنیم این مطلب درست است به چه دلیل؟ چند نمونه از خواب هایی که وجود دارد را برای آدم می گویند، این روش هم کم و بیش هست. و شیوه سوم اتکای به قدرت است که در پاسخ به این که این مطلب، چرا درست است؟ پاسخ می دهند چون حکومت این

تک اینها کم و بیش در افراد دیگری در سطوح مختلف وجود داشته باشد.

آنچه که به نظر بنده در آقای مطهری به صورت بسیار روشن و برجسته است، نوع فهم ایشان از اسلام و تلقی ایشان از اسلام است که این تلقی هم در فهم خود ایشان دخالت دارد و هم در ارائه ایشان از اسلام، دخالت دارد. معمولاً بحث در این است که علمای دین وقتی می خواهند اسلام را ارائه بکنند یا برای خودشان چیزی را به عنوان اسلام و مبنای اسلامی بپذیرند، از شیوه ها و روش های متفاوتی استفاده می کنند.

یک شیوه و روش این است که اسلام را، و حقیقت معارف اسلامی را متکی بر متون نقلی می کنند و وقتی از آنها سوال می کنید که



روز معلم گرامی با او

استاد شهید
مرتضی مطهری





و موازین جور در نمی آید، باید انتقاد بکند و باید نقد بکند. این مطلب را ایشان بحث کردند که اگر تاقیامت هم عمل عبد صالح تکرار می شد، موسی دست از اعتراض و انتقاد بر نمی داشت، بعد می گویند مگر اینکه بر رمز مطلب آگاه شود. این عبارت مرحوم مطهری است: "پس معلوم می شود در دین ما اصل "سرسپردگی" اصل "به می سجاده رنگین کن اگر پیر مغان گوید"،

و هست، به نظر شما شهید مطهری در این باره چه امتیازی دارد و چطور شما خلاء وجودی ایشان را از این جهت محسوس می دانید؟ البته این مطلب که انسان به شکل مستدل و معقول مسائل اسلامی را ارائه بکند، برای همه مطلوب تلقی می شود و به نظر می رسد که کسی در این زمینه حرفی و ایرادی نداشته باشد و برای همه پر جاذبه باشد، و سابقه داشته

می خواند و در نهایت چه چیزی را می پذیرد یک مرتبه ملتفت می شود که بحث ولایت تکوینی به نتیجه رسیده و به اثبات رسیده است، هیچ نیازی به اینکه در این بحث یک شهادی از خواب نقل بشود، استناد به کلمات بزرگان بشود، عرفا چه گفته اند، کشف و شهودهایی که در این زمینه داشتند چیست؟، اصلا نیازی به این مسائل نمی بیند، حتی مسئله را بر ادله نقلی معتبر، از آیات و روایات، مبتنی نمی کند که جنبه تعبدی برای شخص پیدا بکند، بلکه سوالات را پاسخ می دهد و شخص اقتناع می شود، و عقلا می پذیرد.

این کاری است که ایشان در همان رساله کوچک "ولاءها و ولایتها" انجام داده است و اینها کارهای بسیار سنگینی است؛ اینکه مثلا ما مسئله ای از این قبیل را به شکل بسیار تخصصی مطرح بکنیم، بحث ولایت را به معنای باطنی خودش، این در گذشته سابقه داشته و عده ای از علماء کتاب نوشتند، اما در هر دوره و زمان ممکن است در حوزه علمیه ۱۰ نفر پیدا بشوند که رساله "مصباح الهیادیه" حضرت امام را در این موضوعات بفهمند. ولی مهم این است که ما بتوانیم نسل امروز را در این مسائل قانع بکنیم و این هنر آقای مطهری است و این به قدری تأثیر گذار است که علمایی که در حوزه اهل مطالعه بودند و این آثار را خواندند برای آنها هم اعجاب انگیز است.

در حدود سال ۱۳۴۹ که این رساله "ولاءها و ولایتها" منتشر شد، یکی از کسانی که نامه ای به مرحوم آقای مطهری نوشته و در این زمینه اظهار نظر کرده است، آیه الله سید صادق روحانی است. تعبیراتی که نسبت به همین رساله بسیار کوچک دارد این است که "نوشته حضرت تعالی با بهترین اسلوب و بیانی رسا و قلمی جذاب و شیوا، مطالب دقیقه و ادله متقنه

آن شیوه اول و دوم مبنای نیست، اساس نیست و آن شیوه سوم هم که اصلا موضوعا منتفی بوده است به خصوص در آن دوره قبل از انقلاب، که من این مسئله را بیشتر توضیح می دهم؛ مثلا یک مسئله ای به نام شفاعت مطرح می شود، خیلی از علمای ما درباره شفاعت بحث کردند، آیاتی از قرآن را آوردند یا روایاتی را مورد استناد قرار دادند که شفاعت یک مسئله واضح و ضروری از نظر منابع دینی ما است. خوب برخی ها هم در این زمینه به یک شواهدی از قبیل بعضی از روایاتی که می گویند صادقه است و خواب هایی و امثال اینها شفاعت را می خوانند اثبات کنند.

امتیاز مرحوم آقای مطهری این است که وقتی وارد بحث شفاعت می شود، شفاعت را به شکل استدلالی، به شکل معقول، به شکل مستدل مطرح می کند، که اگر شخصی در دلالت هر آیه ای یا هر روایتی تردید بکند، یا خوابی را که نقل می شود موهوم بداند و بگوید اینها برای من حجیت ندارد، عقل او می پذیرد چون پایه و اساس یک استدلالی را ایشان قرار می دهد. استاد در کتاب "عدل الهی" در برابر شخصی که شبهه و تردید دارد و می خواهد قانع بشود که شفاعت امر حقی است، حقایق این مطلب را با عقل اثبات می کند.

یا مثلا در باب "ولایت تکوینی"، شک و شبهه و سوال و تردید از ناحیه بسیاری از افراد به خصوص در بین افرادی که گرایشات روشنفکری دارند زیاد است، جو تحت تأثیر القائات و هابیت هم به این سوالات و تردیدات دامن می زند، خوب اینجا بسیاری از افراد هستند که با جمع آوری شواهدی از آیات و روایات، به خصوص روایات، و لو اینکه این روایات خیلی هم از نظر سند و یا دلالت مورد قبول نباشد. اما انبوهی از این روایات را جمع

مسئله ربا را وقتی ایشان بحث می کند، خوب حالا اگر کسی سوال کند که حکم فقهی ربا چیست؟ جوابش این است که ربا حرام است به نص قرآن، به ضرورت فقه و اجماع مسلمین. ولی ایشان این جوری بحث نمی کند، بلکه می خواهد نشان بدهد که فلسفه ای ما وراء این حکم وجود دارد که هر کسی که بخواهد یک زندگی سالم، و یک اقتصاد سالم، داشته باشد باید حرمت ربا و ممنوعیت ربا را بپذیرد.

وجود ندارد. التزام به آن مبنای است که اینجا خودش را نشان می دهد و تفاوت استاد مطهری در این موارد آشکار می شود.

اثر دیگر این مبنای این است که کسی که به این مبنای ملتزم بشود نگاهش به احکام متفاوت می شود. درست است که علمای ما از گذشته، قرن ها است فرموده اند، تکرار کردند، "الواجبات الالهیه الطاف فی الواجبات العلیه"؛ یعنی واجبات الهی راهگشا هستند برای همان هایی که عقل می فهمد و درک می کند، اما آنها عملا چه مقدار به این مسئله ملتزم بودند و از این قاعده استفاده می کردند؟ مرحوم آقای مطهری می آید و نشان می دهد که پشت سر احکام، چه مبنایی وجود دارد، شما ببینید ایشان مثلا وقتی وارد بحث حجاب می شود به جای اینکه فقه حجاب بنویسد، فلسفه حجاب می نویسد چون معتقد است که آنچه که درباره حجاب است مبتنی بر یک فلسفه معقول و قابل دفاعی است، همه کسانی که در مورد حجاب نقد و انتقادی دارند، اعتراضی دارند، از جنبه های روانی، از جنبه های اجتماعی، معتقد هستند که حجاب بر خلاف آزادی زن است، بر خلاف مصلحت زن است و امثال اینها، ایشان اینها را بررسی می کند و پاسخ عقلی می دهد و البته به یک جاهایی هم می رسد که می پذیرد که اگر وجه و کفین پوشیدنش بر زن واجب باشد برخی از آن اعتراضاتی که بر ما می شود آن اعتراضات وارد است.

ایشان در مسئله نظام حقوق زن "که وارد می شود واقعا در صدد این است که یک مبانی فلسفی برای حقوق زن ارائه بکند و فکر نمی کنم پیش از ایشان کسی، فقهی، یا فیلسوفی، وارد این قلمروها به این شکل اصلا شده باشد و چنین توجهی داشته باشد که دفاع از دین امروز به این است که ما نشان بدهیم که زن دارای حقوقی است که روی این مبانی است. خوب آیات و روایات که از قبل بود و مورد استناد آقایان هم قرار می گرفت؛ چرا مرد حق طلاق دارد؟ به دلیل این روایت، چرا ارشش متفاوت است؟ به دلیل این آیه، اما تحلیل کردن برای کسی که پرسش دارد به خصوص از نسل

و دارد، ولی این شیوه خودش آثار و لوازمی دارد که مرحوم آقای مطهری به این آثار و لوازم پایبند بود و بسیاری از کسان دیگری که می خواهند مباحث اسلامی را به شکل معقول و مستدل ارائه بکنند، نمی توانند یا نمی خواهند به این لوازم ملتزم بشوند. من برخی از این لوازم را عرض می کنم؛

یک نکته این است که مرحوم آقای مطهری به دلیل این نگاهی که به مسائل اسلامی داشت، اهل تسلیم و تبعیت محض در برابر کسی و در برابر چیزی نبود و هیچ چیز جز برهان او را قانع نمی کرد، البته کلام معصوم هم به دلیل اینکه به برهان می انجامد یعنی برهان برای قبولش وجود دارد قابل قبول است. یک بحثی ایشان تحت عنوان "اجتهاد و تقلید" دارند و درباره ماهیت تقلید بحث کردند که بحث جالبی است.

بعد از اینکه بحث تقلید را ایشان مطرح می فرمایند که خودش ریشه عقلی دارد، بعد اشاره می کند به قصه موسی و عبد صالح که در قرآن آمده است و اینکه حضرت موسی وقتی پشت سر خضر حرکت کرد دائما در برابر اقدامات خضر اعتراض می کرد، سوال می کرد، مثلا چرا به کشتی آسیب می رسانی؟ یا اینکه پیش از آن، خضر از او خواسته بود که هر چه را می بینی باید سکوت بکنی و سوال و اعتراضی نداشته باشی. در اینجا مرحوم آقای مطهری جانب موسی را می گیرد که او حق سوال و اعتراض داشته است، با اینکه موسی یک تابع و یک پیرو است، از طرف دیگر خضر، عبد صالح، یک متبوع و یک پیشوا است ولی وقتی که پیرو و تابع می بیند که پیشوای خودش دارد از اصول مورد قبول و فهم او تعدی می کند، او حق سوال کردن، حق اعتراض کردن، دارد. آنجاسه مورد پیش آمد و تمام شد ولی اگر این ماجرا باز هم ادامه پیدا می کرد موسی دست از سوال بر نمی داشت نباید هم بردارد.

بله، قلمرو درک موسی بن عمران محدودتر از درک آن عبد صالح بود اما در قلمرو فهمش، موسی بن عمران باید بپرسد وقتی می بیند که آنچه که دارد اتفاق می افتد با اصول

در این بین آنچه که شهید مطهری دارد و خیلی برجسته است در همه آثارش، این است که هم در فهم اسلام و هم در ارائه اسلام، دنبال این است که اسلام را با شیوه عقلانی بفهمد و با شیوه عقلانی معرفی بکند. مثلا یک مسئله ای به نام شفاعت مطرح می شود امتیاز مرحوم آقای مطهری این است که وقتی وارد بحث شفاعت می شود، شفاعت را به شکل استدلالی، به شکل معقول، به شکل مستدل مطرح می کند

ایراد شده است، بدون مجامله عرض می کنم که مطالعه این کتاب برای اکثر اهل علم لازم است زیرا در عین اثبات خلافت و ولایت به بهترین وجه، جواب منکرین ولایت تکوینی را که در این ایام طرفدارانی دارد، داده است، به نظر من چنانچه ممکن باشد این کتاب در مقیاس وسیعی مثلا ۱۰۰ هزار نسخه چاپ شود و در اختیار طالبین قرار گیرد. "ایشان علمای بزرگ را هم تحت تأثیر قرار می دهد که چگونه این معارف را به شکل مستدل و به شکل معقول ایشان ارائه می کنند.

* سوال: استدلال عقلی در مسائل اعتقادی یا فقهی، در بین علمای ما رایج بوده

می کنند و ارائه می کنند و قهرا کسی که در این زمینه سوالی دارد او را ساکت می کنند که تو مگر می توانی با این همه روایت مخالفت بکنی و در مورد ولایت تکوینی مثلا سوالی، ابهامی، شکی داشته باشی، چون جای شک نیست این مسئله ای که این همه در روایات آمده است.

آن هایی که در سطوح پایین تری هم هستند یکسری خواب و امثال اینها هم در این زمینه ها می آورند که قضیه را اثبات بکنند، ولی هنر آقای مطهری این است که همین مسئله را چنان به شکل عقلی، مبرهن می کند و توضیح می دهد که شخص وقتی می خواند، بدون اینکه خودش متوجه باشد که دارد چه

نو و دفاع از قانون الهی کردن، به خصوص در دنیای جدید، این هنری است که از آن نگاه عقلی مرحوم آقای مطهری بر می آید.

البته برخی بزرگان قبلا به شکل بسیار محدود وارد این عرصه شده بودند مثل علامه طباطبایی. یا مسئله را با وقتی ایشان بحث می کند، خوب حالا اگر کسی سوال کند که حکم فقهی ربا چیست؟ جوابش این است که ربا حرام است به نص قرآن، به ضرورت فقه و اجماع مسلمین. ولی ایشان این جوری بحث نمی کند، بلکه می خواهد نشان بدهد که فلسفه ای ماوراء این حکم وجود دارد که هر کسی که بخواهد یک زندگی سالم، و یک اقتصاد سالم، داشته باشد باید حرمت ربا و ممنوعیت ربا را بپذیرد.

البته ایشان مورد اعتراض قرار می گیرد که آقای مطهری شما چرا عوام الناس را وارد این مسئله می کنید که فلسفه احکام و از آن جمله حجاب چیست؟ چون عوام باید تقلید بکنند، و وقتی مرجع تقلیدشان به آنها می گوید که وجه و کفین جایز نیست یا احتیاط واجب است به اینکه بپوشانند، باید عمل بکنند چه کار دارید مردم را به وسوسه می اندازید؟ آن حواشی ای که بر کتاب مسئله حجاب، یکی از علماء نوشته است، همین است که مردم را بگذارید در حالت تقلید باقی بمانند، چرا وارد چون و چراهای مسائل فقهی می کنید؟ اینها باید متعبد باقی بمانند و تعبد هم به این است که وقتی سوال می کنند رساله را در اختیار آنها قرار بدهید و اگر سوال مجدد هم کردند بگویند شما وظیفه تان این است که عمل بکنید و بیشتر از این به شما ربطی ندارد؛ در مسائل حجاب همین طور است، در ربا همین طور است، در بقیه مسائل هم همین است.

این روش، لازمه سومی هم دارد که باز به این لازمه سوم هم خیلی ها سخت و دشوار ملتزم می شوند، در مسائلی که مصالح و مفاسد آن را می فهمیم اگر حکم مسئله را با عقل نمی توان حل کرد و بلکه عقل آن حکم را

نمی پذیرد و زیر بار نمی رود، مطهری تسلیم تعبدی نمی شود مثلا همین ربا؛ اگر ربا حکم تعبدی تلقی شود برای شما راحت است که بعد بگویید حیل باب ربا معنی ندارد، و شرع تعبدا ربا را حرام کرده است، تعبدا هم گفته با حیل درست می شود، اما اگر کسی آمد مستدل و معقول کرد حکم ربا را و گفت ظلم است و فساد است، نمی تواند بپذیرد که با حیل، ظلم و فساد از بین می رود. در بقیه جاها هم همین طور است، آن نگاه این لازمه را هم دارد. اینکه ما در جاهایی که به نفع ما است بگوییم به استدلالات عقلی ملتزمیم، و در جاهایی که نمی پسندیم او را کنار بگذاریم امکان ندارد.

عقل را اگر وارد کردید از دستش نمی توانید خلاص بشوید، نمی توانید بعد به نتایجش ملتزم نشوید لذا خیلی از آقایان

عقل را راه داد یا اگر راه دادید، گفتید معتبر است، تفکیک بین اینکه آنجا معتبر است، اینجا معتبر نیست وجود ندارد و باید به لوازمش ملتزم بشوید. آقای مطهری ملتزم می شد، ایشان حتی در مسائل عبادی و تعبدی هم حاضر نبود عقل را نادیده انگارد و لذا در برخی نوشته های خود به استنباط های فقهی که بعضا به فتوای شگفت آوری در زمینه ی طواف، مقام ابراهیم و قربانی شده، اعتراض داشت و آن را ناشی از "اعراض و تحقیر" عقل می دانست.

یکی دیگر از آثار این مبنا هم این است که آقای مطهری چون نگاهش، یک نگاه معقولی به دین بود، نتیجه نگاه معقول این است که راه را و فرصت را برای بحث و گفتگو و احتجاج باز می کند، خصوصیت عقل گرایی این است.

ایشان حتی در مسائل عبادی و تعبدی هم حاضر نبود عقل را نادیده انگارد و لذا در برخی نوشته های خود به استنباط های فقهی که بعضا به فتوای شگفت آوری در زمینه ی طواف، مقام ابراهیم و قربانی شده، اعتراض داشت و آن را ناشی از "اعراض و تحقیر" عقل می دانست.

لذا ایشان می توانست در جلسات مختلف حضور یابد و با گروه های متفاوت و با گرایشات متنوع مواجهه پیدا بکند؛ در انجمن اسلامی پزشکان یا مهندسین و یا جمع های دیگر برود نقد بشنود، مورد نقد قرار بگیرد، چون استدلال مطرح است و استدلال از ناحیه هر کسی قابل نقد است، اینکه روحانی هستی یا روحانی نیستی، تأثیری در این ندارد که شخص نتواند اظهار نظر بکند. اگر بحث جنبه تعدی داشته باشد می شود گفت که تو مجتهد نیستی، تو مقلدی و مقلد باید تابع باشد اما اگر دلیل ارائه کردی، به هر کسی حق می دهی که در مورد آن دلیل اظهار نظر بکند. ممکن است یک مقلد درباره علیل بودن یک دلیل و جهی

علمای ما که توجه داشتند به اینکه التزام به عقل چه لوازمی دارد از اول گفتند که پای مسائل عقلی را در این احکام نباید باز کرد چون ما به لوازمش نمی توانیم ملتزم بشویم، از همان اول می توانیم این مهمان را نپذیریم اما اگر آمدید می گویند بیرونش کرد. ولی مرحوم آقای مطهری هم این مهمان را پذیرفته بود و هم تا آخر از او پذیرایی می کرد و مطیعش بود و مثلا بحث "حکومت" همین طور است، نمی شود گفت حکومت یک ضرورت عقلی است اینجا عقل استفاده کنید و در مبانی حکومت به میدان بیاید، بعد مثلا به حکومت مطلقه برسید آنجا اگر عقل مقاومت کرد به او بگویید دیگر حرف نزن، این نمی شود. از اول با نباید

به نظرش برسد که به ذهن مجتهد نرسیده باشد، شما دارید دلیل ارائه می کنید.

آقای مطهری به اینها ملتزم بود و به نظر بنده ما امروز بیش از هر زمان دیگری به این نگاه در مسائل دینی محتاج هستیم و خلا وجود آقای مطهری را در این زمینه بیش از هر زمان دیگری احساس می کنیم که متأسفانه امثال ایشان را در اختیار نداریم یا در سطح ایشان، با جامعیت ایشان، با مجموعه امتیازاتی که ایشان داشتند، در اختیار نداریم نمونه آن این است که در حوزه امروزه به نام "دانشنامه" کتاب منتشر می کنیم ولی دانشنامه ی ما "فرهنگ نامه" است، بلکه حتی فرهنگ نامه هم نیست و صرفا در حد یک گردآوری متون تاریخ یا حدیث درباره ی یک موضوع مثل امام حسین (ع) است. به نظر می رسد تا رسیدن به تحقیق در قلمرو مسائل دینی فاصله داریم، مادر بسیاری موارد با انبوه سازی تقلیدها، نام آن را تحقیق می گذاریم و تحقیق بدون پذیرفتن عقل بدون هیچ گونه محدودیت و قید و شرط، امکان پذیر نیست.

در سطح عموم هم یکی از حرف های نغز استاد مطهری این بود که ما چرا از فکر در مسائل دینی ترسانه ایم؟ و چرا فکر کردن را خطرناک معرفی کرده ایم؟ در جلد ششم یادداشت های ایشان، به صراحت این مطلب را مطرح کرده اند.

بهرحال بنده معتقدم، استاد مطهری عقل را به عنوان یک شعار برای بزک کردن دین و زیبا جلوه دادن اسلام مطرح نمی کرد، او نمی خواست به این وسیله ظاهر دین را آرایش کند، بلکه او اعتقاد داشت که حقیقت دین را به این وسیله می توان شناخت یعنی معیار بودن عقل را می پذیرفت.

خداوند انشاء الله توفیق بدهد انجام وظیفه بکنیم و خداوند بر درجات ایشان انشاء الله بیفزاید.

*مشریح مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی که فشرده ی آن در تاریخ ۹۷/۲/۱۱ در آن روزنامه منتشر شده است.

تأثیر ایمان در عمل

۵. منیه المرید ص. ۱۸۱
 ۶. انفال ۲: ۸
 ۷. بقره ۲: ۲۵۶
 ۸. رعد ۱۳: ۲۸
 ۹. نهج البلاغه، خطبه ۲۳
 ۱۰. بقره ۲: ۵۴
 ۱۱. المنار، ج ۱، ص. ۳۲۰
 ۱۲. الجامع لاحکام القرآن. (قرطبی) ج ۱، ص. ۴۰۱
 ۱۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص. ۲۴۷
 ۱۴. مجمع البیان، ج ۱، ص. ۱۱۳، چاپ اسلامیه. ۱۵. همان
 ۱۶. تفسیر روح المعانی (آلوسی)، ج ۱، ص. ۲۳۷
 ۱۷. المیزان، ج ۱ ص ۱۹۱ چاپ آخوندی
 ۱۸. کشف الاسرار مبدی، ج ۱، ص. ۱۹۰
 ۱۹. تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۱، ص ۱۹۵، روح المعانی (آلوسی) ج ۷، ص. ۲۳۸
 ۲۰. روح المعانی (آلوسی)، ج ۱، ص. ۲۳۸

با توجه به مطالب یاد شده بود که در ترجمه آیه ۵۴ بقره در یک وجه، امر "فاقتلوا انفسکم" را امتحانی گرفتیم، و در وجه دیگر، علی البدل آن را به معنای نفس کشی یعنی ریاضت و انابه و در نهایت تهذیب نفس و سیر و سلوک گرفتیم، کشتار هفتاد هزار انسان گناه کار که موسی (علیه السلام) را به گریه در آورد برای ما قابل قبول نبود؛ خصوصا با توجه به این که منبع این منقولات فقط روایات عامه است، آن هم از طرق بی اعتبار و این جانب شک ندارم که اینها از اسرائیلیات است که حضرات نتوانسته اند خود را از آنها خلاص کنند، و کم له من نظیر.

۱. انفال ۲: ۸
 ۲. اصول کافی، ج ۲، ص. ۱۵
 ۳. رعد ۱۳: ۲۸
 ۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱ و ۶۲

"فاقتلوا" در آیه به معنای "قتلوا" است ۲۰ یعنی نفس خود را ریاضت دهید و رام کنید، تعبیر "نفس کشی" در محاورات مردم به معنای مجاهدت و ریاضت دادن نفس به کار می رود.

آلوسی می گوید: اگر روایات نبود من همین رای را انتخاب می کردم که باید به آلوسی گفت: در این روایات حتی یک نقل معتبر که به معصوم منسوب باشد وجود ندارد پس نباید به سبب این منقولات بی اعتبار از یک رای معقول دست برداشت. طبق این نظر "فاقتلوا انفسکم" یعنی نفس کشی کنید و با ریاضت و مجاهدت و توبه و انابه به درگاه خداوند، نفس سرکش را رام سازید و خود را از گناه گوساله پرستی پاک نمایید و چون این وجه معقول نیز که با تفسیر قتاده هماهنگ است وجود دارد، نمی توان گفت: حتما معنای آیه این است که باید شما خودکشی کنید یا یکدیگر را بکشید.

ادامه از صفحه ۹

دلیل دهم: از قتاده نقل کرده اند که "فاقتلوا انفسکم" را "فاقیلوا انفسکم" خوانده است. ۱۹.

زمانی که قرآن، اعراب و نقطه گذاری نداشت، قتاده به اجتهاد خود، آیه را "فاقیلوا" خوانده است؛ یعنی شما خودتان را اقاله کنید و با توبه و انابه به خود را از قید گناه آزاد سازید. اینکه قتاده کارشناس مشهور علوم قرآنی این قرائت را اختیار کرده دلیل است که در آن زمان بین مفسران قرآن، اتفاق نظر وجود نداشته که معنای آیه مزبور این است که شما موظفید خودتان را بکشید. بنابراین نباید تصور شود که این تفسیر برای آیه از مسلمات است که شما باید خود را بکشید؛ بلکه این یک رای تفسیری است در مقابل رای قتاده که هر محقق می تواند هر کدام را قوی تر یافت اختیار کند.

دلیل یازدهم: یک نظر این است که



حجت الاسلام والمسلمین محمد مسجدجامعی، عضو هیات علمی دانشگاه ادیان و مذاهب:

شهید مطهری بر سلامت اعتقادی مردم دقت داشت

می آمدند.

مسجد جامعی، ایران را یک جامعه پر تلاطم می داند و ادامه می دهد: ایران در کل جامعه آرامی نیست البته وضع دنیا امروزه به گونه ای است که همه جوامع دارای تحولات زیادی هستند اما همواره در تاریخ، ایران یک جامعه پر تلاطمی به حساب می آمده است که بخشی از آن تلاطم را می توان تلاطم اعتقادی برشمرد. از این رو، مرحوم آقای مطهری حساسیت بسیار زیادی نسبت به نکات انحرافی که در تلقی دینی مردم و تلقی دینی جریان هایی که به هر حال در دهه های ۵۰ و ۴۰ فعال بودند، داشت و ایشان در دهه های یاد شده بیشترین فعالیت و نظارت را داشتند.

او می افزاید: در روحانیون معتبر، حال چه در درون خانواده بزرگ خودمان و چه در بیرون، عموماً حساسیت بسیاری نسبت به صحت اعتقادی مردم وجود داشت و هر کدام نیز در یک صحنه و موقعیتی به فعالیت می پرداختند. مرحوم آقای مطهری نیز از این قاعده مستثنا نبود و صحنه عمل ایشان در بین قشرهای تحصیل کرده و جدیدی بود که در عین حال مایل بودند با اسلام و مبانی اسلامی آشنا شوند.

مشاور عالی دانشگاه ادیان و مذاهب اظهار می کند: شهید مطهری سلامت اعتقادی مردم را در نظر می گرفتند. در واقع نوگرایی و تازه کردن ساختار اعتقادی اسلام در آن زمان عملاً مطرح می شد و این که اسلام را چگونه بشناسیم و برای شناخت آن از چه مبانی استفاده کنیم و این که آیا از تئوری ها و ایدئولوژی های دیگر



محمد مسجدجامعی

عضو هیات علمی دانشگاه ادیان و مذاهب در گفت و گو با شفقنا روحانیون شیعه در جلوگیری از ایجاد گروه های انحرافی موفق تر بودند/ شهید مطهری بر سلامت اعتقادی مردم دقت داشت مشاور عالی و عضو هیات علمی دانشگاه ادیان و مذاهب، روحانیت شیعه را به نسبت روحانیت سایر مذاهب

و روحانیون اهل سنت، موفق تر می داند و دلیل آن را جلوگیری از ایجاد انحرافات شبیه به القاعده در جوامع شیعی مثل ایران می داند و معتقد است، ظهور پدیده ای انحرافی مثل القاعده نتیجه عدم موفقیت روحانیت سنی در نشان دادن راه درست به جامعه است. او شهید مطهری را نمونه یک روحانی شیعی با سواد و بسیار متخلق معرفی می کند و می افزاید: شهید مطهری، یکی از رصدکنندگان خیلی دقیق نسبت به انحرافات فکری و اعتقادی مردم به حساب می آمدند.

حجت الاسلام و المسلمین محمد مسجدجامعی، مشاور عالی و عضو هیات علمی دانشگاه ادیان و مذاهب در گفت و گو با شفقنا (پایگاه بین المللی همکاری های خبری شیعه) درباره ویژگی های مرحوم شهید مطهری بیان می کند: من ایشان را از نزدیک می شناختم چرا که از دوستان مرحوم پدر بودند و از این رو من هم با ایشان در مواقع مکرری ارتباط داشتم. حالا چه در بیرون از دانشکده الهیات و چه در خود دانشکده. ویژگی مهم شهید مطهری این بود که یک روحانی به معنای واقعی کلمه بود. یعنی دقیقاً شخصی که ویژگی های یک روحانی را تماماً در خود داشت. این که می گویم ایشان یک روحانی بود، از آن روست که در روحانیت تیپ های متفاوتی وجود دارد، شهید مطهری یک روحانی با سواد، بسیار متخلق و رعایت کننده ضوابط پوشش و روحانیت بود؛ همچنین حساسیت فوق العاده ای هم نسبت به صحت اعتقادی مردم و به ویژه نسل جوان داشت. مضاف بر این که ایشان یکی از رصدکنندگان خیلی دقیق نسبت به انحرافات فکری و اعتقادی مردم به حساب

نوسازی انجام شود.

سفیر سابق ایران در واتیکان ادامه می دهد: چنان که کتاب ها و سخنرانی های شهید مطهری گواهی می دهند و در مقام عمل نیز این چنین بودند، ایشان عمیقاً اعتقاد داشتند که اسلام یک نظام کاملاً ایدئولوژیک است که برای فهم آن نه نیاز است و نه باید از اصول و مبانی دیگر حال هر چه باشد، استفاده کرد. ایشان بر آن بودند که برای فهم اسلام، خود اسلام کفایت می کند و اصلاً نباید برای تفهیم و بیان آن از عناصر دیگری استفاده شود. "جهان بینی توحیدی" را که ایشان در اواسط سال های

مطهری در دو دهه ۴۰ و ۵۰ می گوید: اوج کار ایشان در دهه ۴۰ مربوط به مساله حقوق زن بود و در دهه ۵۰ اوج کارشان در تصحیح شناخت اسلام در برابر آن مجموعه هایی است که هدف آن ها معرفی اسلام بر مبنای فلسفه دیالکتیک یا مبانی سوسیالیستی بود.

عضو هیات علمی دانشگاه ادیان و مذاهب در پاسخ به پرسشی درباره میزان موفقیت حوزه های علمیه در پرورش و معرفی شخصیتی مثل استاد مطهری که هم بین حوزویان و هم روشنفکران و البته دانشجویان و مردم مقبولیت داشته باشد، با



تاکید بر این که باید به این مهم توجه داشت که در حال بررسی دو زمان کاملاً متفاوت هستیم، بیان می کند: به هر حال شما دو زمان کاملاً متفاوت را در مقابل دارید، زمانی که آقای مطهری به حوزه می رود، ظاهراً در اواخر دوره رضا شاه یا در اوایل دوره محمدرضا شاه است که مشکلات جامعه ایران به ویژه جامعه روحانیت و نظری ایران، به طور کامل و مطلق با وضعیت موجود قابل قیاس نیست و در عین حال متفاوت است لذا این سوال خیلی مفهوم نیست چرا که از دو شرایط کاملاً متفاوت نمی توانیم نتیجه واحدی بگیریم. مسجدجامعی، تأثیرگذاری در قشرهای یاد شده را صرفاً منوط به یک فرد روحانی نمی داند و معتقد است که عوامل و شرایط مختلفی دست به دست هم می دهند تا این مهم رخ دهد.

او با تقسیم بندی تأثیرگذاری مرحوم شهید مطهری به دو بخش پیش و پس از شهادت ایشان می گوید: یک بخش تأثیر گذاری شهید مطهری، مربوط به پیش از شهادت ایشان و بخش دیگر مربوط به بعد

۵۰ نوشتند، نشان دهنده اهتمام فوق العاده ویژه ایشان برای بیان مبانی اسلامی با توجه به منابع و اصول و ضوابطی است که بر آن اساس، اسلام باید تحلیل و شناخته شود لذا در برابر هر اندیشه ای که می خواست

در روحانیون معتبر، حال چه در درون خانواده بزرگ خودمان و چه در بیرون، عموماً حساسیت بسیاری نسبت به صحت اعتقادی مردم وجود داشت و هر کدام نیز در یک صحنه و موقعیتی به فعالیت می پرداختند. مرحوم آقای مطهری نیز از این قاعده مستثنا نبود و صحنه عمل ایشان در بین قشرهای تحصیل کرده و جدیدی بود که در عین حال مایل بودند با اسلام و مبانی اسلامی آشنا شوند. شهید مطهری سلامت اعتقادی مردم را در نظر می گرفتند. در واقع نوگرایی و تازه کردن ساختار اعتقادی اسلام در آن زمان عملاً مطرح می شد و این که اسلام را چگونه بشناسیم و برای شناخت آن از چه مبانی استفاده کنیم

اسلام را با کمک عناصر دیگر توضیح دهد و تحلیل کند می ایستاد. او در مورد اولویت های فعالیت شهید

برای شناخت اسلام بهره بگیریم یا خیر. آن زمان نوسازی عقاید دینی اولویت داشت و این که با چه ضوابط و مبانی باید این



روحانیت مشکلاتی هم دارد اما باید به طور مقایسه‌ای و نسبی عملکرد این قشر را در نظر بگیریم که اگر این چنین باشد، نقاط قوت روحانیت شیعه از روحانیت دیگر ادیان و مذاهب قطعاً نه تنها کم تر نیست بلکه خیلی بیشتر هم هست.

او در پایان به نقل خاطره‌ای از اولین دیدارش با شهید مطهری می‌پردازد و می‌گوید: یک روز شهید مطهری آمدند منزل ما و برای اولین بار بود که من ایشان را ملاقات می‌کردم. آن زمان بنده پزشکی می‌خواندم. به تعبیر خودمانی، ایشان خیلی بنده را تحویل گرفتند. پس از این که مقداری در مورد خانواده و اجداد ما صحبت شد و یکی خویشاوندان ما مرحوم آقای آیت الله سعید تهرانی به احترام آقای مطهری آمدند منزل ما. ایشان آن زمان، امامت جماعت مسجد جامع تهران را داشتند که برای آن یک مدرسه علمیه و کتابخانه

نیز درست کرده بودند و یک مجموعه‌ای هم با نام مسایل جوانان را منتشر می‌کردند که ابتکاری تازه هم در زمان خودش به شمار می‌رفت و من نیز چند مقاله در آن نوشتم که یکی از آن‌ها در مورد قصاص بود. مرحوم سعید از شهید مطهری خواستند که در این مجموعه که در مورد جوانان در آن مطالبی نوشته می‌شود، شما هم شرکت کنید. خداوند رحمت کند مرحوم شهید مطهری راه ایشان را لبخند و خوشرویی گفتند ما که جزو جوانان نیستیم اما مرحوم آقای سعید به ایشان گفتند، شما روحان جوان است و اگر ممکن است این کار را انجام دهید. آقای مطهری هم مقاله‌ای نوشتند و به عنوان اولین مقاله چاپ کردند و اگر اشتباه نکرده باشم مرحوم آقای مطهری در ابتدای مقاله هم نوشته بودند که برادر ما جناب آقای سعید از من خواستند در این مجموعه مطلبی بنویسم، مجموعه‌ای که برای جوانان است و من جوان نیستم.

گرایشی که به اعتباری، اسلامی هم بود و واقعیت این است که این حرکت‌ها به لحاظ مبانی دینی، خروج از مسلمات اسلام به ویژه در نزد اهل سنت به شمار می‌رفت و می‌رود؛ به وجود آمدن چنین شرایطی آن هم با انگیزه دینی دلیلی بر عدم موفقیت روحانیت سنی در این کشورها در نشان دادن راه صحیح به کسانی است که قلباً خواهان اسلام بودند ولی در عملاً منحرف شدند.

او می‌افزاید: این اتفاق علت‌های گوناگون دارد و اگرچه همه دلایل آن به کم‌کاری یا ناکارآمدی روحانیت سنی بازمی‌گردد اما واقعیت این است که بخش

بین جوان‌ها در قشر به اصطلاح زن و دختر، باز قوی‌تر و در کل می‌توان جامعه ایران را یک جامعه تحول طلب و آرمان‌گرا تعریف کرد. جامعه‌ای که همیشه به وضع موجودش قانع نبوده و همواره خواهان یک تحول و اتفاق جدید بوده است. به واقع، علیرغم این ویژگی، روحانیت در ایران طی حداقل دو قرن اخیر توانست متناسب با شرایط منطقه‌ای و جهانی و متناسب با ویژگی‌های این نسل فوق‌العاده تحول طلب ایران، همراه باشد و با تکیه بر اسلام و میراث اسلامی، نه کاملاً اما به حداقل نیازهای چنین جامعه‌ای پاسخ داد و همزمان با به پای این سیر تحول، خیلی

از شهادت ایشان است. در دوران قبل از شهادت، مرحوم آقای مطهری در محافل خاصی از محافل مذهبی حضور داشتند و شناخته می‌شدند اما بعد از شهادت و با آن کیفیتی که ایشان شهید شدند و هیجانی که پس از شهادت ایشان در جامعه برانگیخته شد، همچنین دیگر مسایلی که نمی‌خواهم به آنها اشاره کنم، این موجب اهمیت یافتن به مراتب بیشتر آقای مطهری شد بدان معنا که دیگر ایشان به طور کامل مورد مراجعه قرار گرفتند. در نتیجه از آن چارچوب خواص از جوان‌ها یا افراد علاقه‌مند و تحصیل کرده، فراتر رفتند و شهادت ایشان در واقع نفوذشان در بین طبقات گوناگون جامعه را موجب شد

لذا موضوع تاثیرگذاری این بزرگوار، دو فاز و دو مرحله متفاوت است و بعداً هم به دلیل اصالت اندیشه‌ای که در کتب و سخنرانی‌های ایشان موجود بود، پیوسته مورد تاکید مقامات مذهبی و در راس آن‌ها مرحوم امام و دیگران قرار گرفتند

و به اعتباری به صراحت می‌توان گفت که یک شخصیت ملی و همگانی پیدا کردند. او در پاسخ به این پرسش که روحانیت شیعه در ایران در مقایسه با روحانیت ادیان و مذاهب دیگر در انجام وظایف تبلیغی، دینی، اجتماعی و حتی وظایف خدمت به مردم و دیگر وظایفی که می‌توان برای روحانیت برشمرد چگونه عمل کرده است یا در چه موقعیتی قرار دارد؟ می‌گوید: این سوال، سوال کوچکی نیست و بسیار مفصل است چون احتیاج به یک پاسخ بسیار مفصلی دارد اما من در مقایسه با روحانیت به اعتباری مذاهب مختلف اسلامی پاسخی خلاصه و اجمالی ارائه می‌دهم. همان‌طور که گفتم، ایران یک جامعه پر تلاطمی است، گرایش به نوگرایی در ایران از سایر جوامع اسلامی و حتی از کشورهای نظیر ترکیه هم بیشتر است و مردم ایران اصولاً تجدید پسندند و این ویژگی همواره در ایران وجود داشته است. حال این حالت در قشر جوان قوی‌تر است و در

ایران یک جامعه پر تلاطمی است، گرایش به نوگرایی در ایران از سایر جوامع اسلامی و حتی از کشورهای نظیر ترکیه هم بیشتر است. حال این حالت در قشر جوان قوی‌تر است و در بین جوان‌ها در قشر به اصطلاح زن و دختر، باز قوی‌تر و در کل می‌توان جامعه ایران را یک جامعه تحول طلب و آرمان‌گرا تعریف کرد.

علیرغم این ویژگی، روحانیت در ایران طی حداقل دو قرن اخیر توانست متناسب با شرایط منطقه‌ای و جهانی و متناسب با میراث اسلامی، نه کاملاً اما به حداقل نیازهای چنین جامعه‌ای پاسخ داد و همزمان با به پای این سیر تحول، خیلی سریع پیش آمد و مانع از ورود انحرافات وحشتناک دینی و عملی شد که ممکن بود اتفاق بیفتد.

مهمی از آن به همین دلیل است. مشاور عالی دانشگاه ادیان و مذاهب می‌گوید: خوشبختانه ما این مشکل را در ایران نداشتیم و با وجود اینکه جامعه ایران و جوانانش با توجه به ویژگی‌های یاد شده به مراتب ظرفیت‌های بیشتری در گرایش به این نوع رفتار و افکار دارند و آمادگی آن‌ها خیلی بیشتر است اما چنین مسایلی به دلایل گوناگونی در ایران اتفاق نیفتاد که مهمترین دلیل آن مکتب تشیع است و بخشی از آن به روحانیت شیعه بازمی‌گردد و این که عملاً توانسته و می‌تواند مانع از این نوع انحرافات سنگین شود؛ آن هم به شکل طبیعی نه با فشار که تبیین این خود نیز فرصت دو چندانی را می‌طلبد.

مسجدجامعی تاکید می‌کند: روحانیت شیعه در ایران در مقایسه با هم‌تایان خود در کشورهای دیگر، اعم از اسلامی و غیر اسلامی، علیرغم تمامی مشکلاتی که دارد، موفق‌تر عمل کرده است؛ اگرچه معتقدم

سریع پیش آمد و مانع از ورود انحرافات وحشتناک دینی و عملی شد که ممکن بود اتفاق بیفتد.

او با اشاره به مسأله القاعده ادامه می‌دهد: با توجه به مسأله القاعده، اگر کسی آگاه به تاریخ سیاسی ۳۰ ساله اخیر این منطقه و مخصوصاً منطقه عربی و همچنین منطقه عربستان و شبه قاره باشد، متوجه خواهد شد کسانی که جذب القاعده شدند یا حتی هنوز هم می‌شوند، عموماً با انگیزه‌ها و شعارهای دینی وارد می‌شوند اما مشکل آن جاست که کاملاً این انگیزه و شعارهای دینی منحرف‌اند.

مسجدجامعی با بیان این که توضیح بیشتر در این باره مجال بسیاری را می‌طلبد، می‌افزاید: ریشه‌های القاعده مربوط می‌شود به اخوانی‌های وهابی در اوایل قرن بیستم، به آن‌هایی که مسجدالحرام را در اول محرم ۱۴۰۰ اشغال کردند یا آن محمد القحطانی و آن جوان‌هایی که در مصر دهه ۷۰ با گرایش شدید انقلابی وجود داشتند،

صاحب‌نظران و اندیشمندان گرامی

«صغیر» رسالت خود می‌داند که در هر شماره، موضوعی نظری را در حوزه اندیشه دینی با مشارکت

صاحب‌نظران و اندیشمندان حوزه‌های علوم انسانی و دین به بحث بگذارد و از این طریق به غنا و عمق

معارف دینی یاری رساند. صاحبان نظر و اندیشه می‌توانند برای بحث در باب موضوعات ارائه شده،

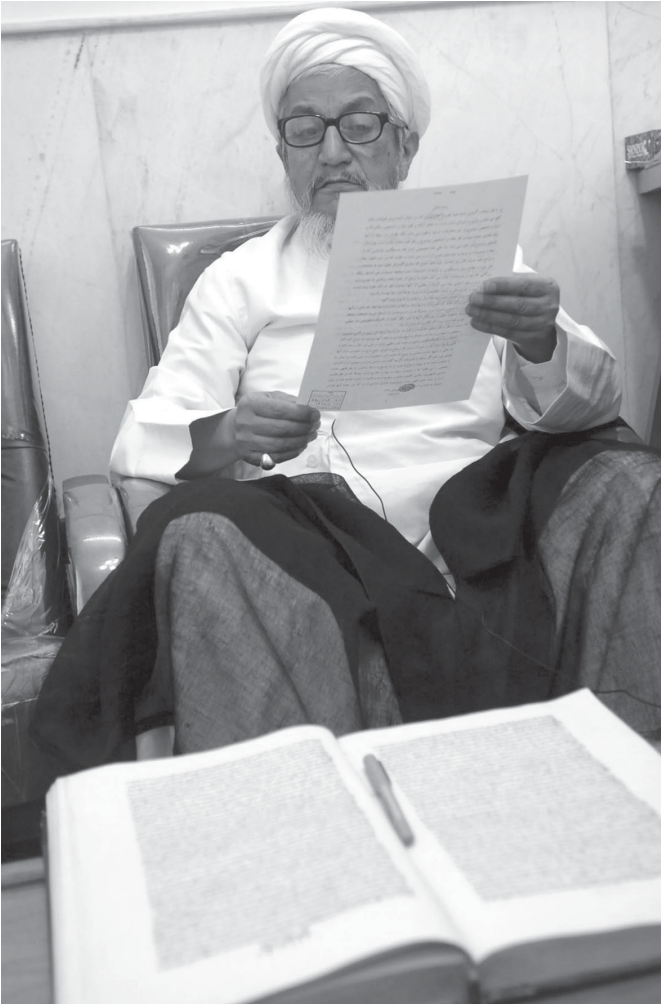
مقالات خود را به آدرس: قم - خیابان شهید محمد منتظری - کوچه ۸ - پلاک ۴ - یا به آدرس الکترونیکی

نشریه (safir@saanei.org) ارسال نمایند.

موضوع ویژه شماره بعد: جایگاه زنان از منظر فقه اسلامی



پاسخ حضرت آیت الله العظمی صانعی درباره‌ی اجرای حدود در ملاء عام



به فتوای فقهای عظام برای همیشه محفوظ می ماند و شبهه تغییر و تجدیدنظر در احکام و همیشگی نبودن آن به وجود نمی آید.

هستم و راه اثبات را در حدود عرضیه منحصر به همان دو راه می دانم لاغیر، به هر حال با یکی از این دو نظریه، اشکالها مندرع می گردد و احکام اسلامی با توجه

جایز نیست چون قوانین اسلام برای همیشه است و شارع تعالی رعایت مصلحت را نموده و برای همه دورانها هم رعایت مصلحت نموده، چون برای همیشه است و اصولاً جواز تغییر احکام برمی گردد به نفی حاکمیت و قانونگذاری شارع و شرک در قانونگذاری است (ان الحکم الالهی یقض الحق و هو خیر الفاصلین) و بعد از آنکه امری به صورت حکم اسلامی مطرح باشد و فقیه آن را حکم اسلامی دانسته و از منابع، استفاده نموده همان حکم برایش حجت است و جایگزین نمودن چیزی به آن افتراء علی الله بلکه با شک در بودن و نبودن آن در اسلام، چه رسد به علم به نبودن که تشریح و ادخال مالیس من الدین فی الدین است نیز افتراء و حرام می باشد و مساله ناپسندی جوامع و یا خشن دانستن آنها احکام اسلام را نمی تواند مشرع باشد. قوانین اسلام تابع انظار و بینش های دیگران نیست و الا احکام باید به تدریج تغییر کند و در نتیجه اسلامی نمی ماند تا خشن باشد یا سهل. آری وقتی به این گونه مساله ها برخورد نمودیم باید دقت زیادتری در استنباطمان بنماییم تا شاید به نظریه و فتوای مثل میرزای قمی (قدس سره) برسیم که معتقد است جواز اجرای حدود در زمان غیبت، محل تامل و توقف است و باید به جای آنها تعزیر نمود و یا به نظریه اختصاص اثبات به طرق خاصه، یعنی چهار مرتبه اقرار از وجدان دینی با وضعی که در روایات آمده و چهار شاهد عادل آن هم با وضع خاص به خود که غالباً بلکه به طور کلی در ازمنه بعد از زمان حضور ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) تحقق پیدا نکرده و نمی کند برسیم، که بنده بر این نظر

آیت الله العظمی صانعی به پرسش شفقنا (پایگاه بین المللی همکاری های خبری شیعه) درباره حکم اجرای حدود در ملاء عام در شرایطی که ممکن است به دلیل توسعه ارتباطات در جهان از تصاویر آن در راستای تبلیغ علیه اسلام سوء استفاده شود، پاسخ داد.

به گزارش شفقنا، متن پرسش درباره اجرای حدود در ملاء عام و پاسخ آیت الله صانعی به این شرح است:

در صدر اسلام اجرای حدود در ملاء عام در اجتماعات محدود صورت می گرفت و اثرات تربیتی آن متوجه جامعه مومنین و مسلمین بود اما در حال حاضر با توجه به توسعه ارتباطات جهانی چنین اجراییاتی در یک اجتماع محدود باقی نمی ماند و در عصر ارتباطات اجرای حدود در ملاء عام که به انتشار تصاویر آن در جهان منتهی شده و بعضاً دیده می شود که از نمایش اجرای حدود در ملاء عام (مثلاً اعدام با جرثقیل، گردن زدن با شمشیر، تیرباران فردی در منظر عموم و...) علیه مسلمانان بهره برداری تبلیغاتی می شود. چه بسا بسیاری از کسانی که مایل به دیدن این تصاویر نیستند یا در فضای آن قرار ندارند، با دیدن تصاویر دچار ذهنیت منفی شوند. علاوه بر آن، این پرسش مطرح می شود که آیا فلسفه اجرای حدود در ملاء عام دیده شدن تصاویر در سطح جهانی است و آیا این به نوعی تشدید مجازات متهمان محسوب نمی شود؛ به نظر حضرت تعالی حکم شرعی اجرای حدود در ملاء عام به شکل جاری در کشورهای اسلامی چیست؟

حضرت آیت الله صانعی در پاسخ فرمودند: تغییر و تبدیل حدود به هیچ وجه

یادداشت سردیبر

ادامه از صفحه اول

و فرهنگ اصیل شیعه، امیدوار می ساختند و پشتیبان و همراه صدیق ما در تداوم این راه بودند. راهی که بدور از زدبندهای سیاسی، فقط به طرح اندیشه و تفکر می اندیشید و فکر کردن و نقد را از آن همه می دانست.

اینک در آغاز سال چهارم امیدواریم با گامهای جدی تر و با حضور نیروهای تازه نفس، به طرحهای درازمدت تئوریک دست یازیم و با مطرح ساختن آن برای شماره های آینده، همگان را دعوت به همکاری مستمر و پویانه نماییم، شاید با همت دوستان اهل قلم و صاحب نظران این حوزه بتوانیم شماره های

پربارتی را ارائه دهیم.

مخلصانه از همه عالمان مسئول و متعهد و از همه اربابان قلم و اندیشه می خواهیم که ما را در این راه دشوار، با ارسال آثار و مقالات پربار خویش یاری رسانند. بدانند و آگاه باشند که "صدیگر" جایگاه نقد طرح مباحث تئوریک است. باور داشته باشند که نوشته های عمیق و فرهنگ ساز آنها می تواند تحولی در این مبانی ایجاد کند و در درازمدت شاهد خلق ابتکارات و خلاقیت های عمیق تری در حوزه علوم انسانی گردند. در انتظار آثار ارزشمند و محققانه شما هستیم تا از این طریق به غنا و عمق معارف دینی یاری رسانیم. بدان امید



دفتر قم:

خیابان شهید محمد منتظری، کوچه هشتم، پلاک ۴

کد پستی: ۳۷۱۳۷۴۴۳۶۹

تلفن: ۰۱۰-۷۷۴۴۰۰۹ و ۰۶۲-۷۸۳۱۶۶۰

نمابر: ۰۲۵۱-۷۷۳۵۰۸۰

پست الکترونیکی: safir@saanei.org



حضرت آیت الله العظمی صانعی:

قرآن با فطرت انسانها هماهنگ است و فطرت اسلام و انسانها نیز مخالف ظلم و تضييع حقوق انسانهاست. تمام سوره های قرآن به استثنای سوره برائت فریاد می زند که قوانین قرآن، قوانین مهر و محبت و سهولت است. اهانت به انسان نیز در فرهنگ قرآن و فرهنگ ائمه (علیهم السلام) هیچ جایگاهی ندارد. قرآن با صراحت می گوید در سخن گفتن با مردم باید رعایت حسن و نیکی بشود. چکیده اندیشه ها

درج مقاله ها و تحلیل ها در راستای اطلاع رسانی و ارتقاء سطح فکری می باشد و دلالتی بر تأیید آن نیست.

گفتاری از حضرت آیت الله العظمی صانعی

اسلام دین صلح و دوستی و حفظ حقوق انسانها با هر گرایش و مرامی است



یکدیگر، لطف و محبت و علاقه، اظهار سرور و شادمانی، هدیه و عیدی دادن به انسان ها، به ویژه کودکان و خوشاوندان، آن هم در عید نوروز؛ از اهمیت خاصی در ایجاد روابط اجتماعی - عاطفی برخوردار است. برای همه بنی آدم از خدای زیبایی ها، زیباترین ها را خواهند نام.

علاوه بر رخداد های مهمی که در این روز به وقوع پیوست؛ حوادث عظیمی چون احتمال ظهور حضرت قائم (عج)، و نزول برکت در این روز رخ می دهد ... ، غسل نوروز میان عالمان متاخر مشهور است و مخالفی بر آن نیافتیم. (جواهر، ج ۵، ص ۴۱) و اما؛ دید و باز دید و صلح و رحم، احترام به

اسلام دین صلح و دوستی میان انسان ها و حفظ حقوق آنها با هر گرایش و مرامی است. اسلام آداب و رسوم، و سنت ها را تا زمانی که با آموزه های الهی در تعارض نبوده و موجب اضرار به دیگران نباشد، نه تنها منع نکرده بلکه در برخی موارد با توجه به آثار و محتوای فرهنگی - اجتماعی آن مانند: صلح و رحم و دید و باز دید، اظهار محبت به هم نوع و ارتباط عاطفی میان آنها را؛ تشویق و ترغیب کرده و آدابی را برای بهتر برگزاری آن، مورد سفارش قرار داده؛ چنانچه دعای تحویل سال (یا مقلب القلوب و الابصار ...) در کتاب های ادعیه ذکر شده است.

از امام صادق (ع) نقل شده: "چون نوروز فرا رسید، غسل کن و پاکیزه ترین لباس هایت را به تن کرده، خود را با خوشبو ترین عطر ها عطر آکین نما! و آن روز را روزه بدار." (وسائل الشیعه، ج ۷، ابواب الصوم المندوب، باب ۲۴، ح ۱).

صاحب جواهر از فقهای نامدار قرن ۱۳ هجری، در مقام اهمیت نوروز می گوید:

مایک ملت زنده و جاودانه ایم

بسمه تعالی. قرن هاست که نوروز بر ما و نسل های بسیاری از انسان ها، با تمام افکار و اندیشه های بشری و الهی می گذرد و مادر گذر این ایام کهن و باستانی و سراسر حماسه و آزادی، دل ها را به طبیعت پاک و بی آلودگی می سپاریم و پژمردگی و خمودی را از خویش دور می سازیم. امروز نیز در پس گذشت قرن ها با عشق به حقیقت علی (ع) و یاد مکتب عدالت پرورش، ارزش می کنیم این سال جدید و آغاز طبیعت، چشمان شما و خانواده گرمتان را طراوت ببخشد و در پناه خدای سبحان، بوی عشق و آزادی و انسانیت را در تمام فضای دل و ایمانمان آکنده نماییم و روحمان را با نسیم روح بخش و جان بخش طبیعت سبز و سرشار از امید، و از همه مهم تر پیوند نسل های متوالی از این ملک و مملکت، پیوند زمین و با توکل به حق تعالی به زدودن "صخره های سیاه و مرگ زده" رو آوریم و به عنوان یک ملت زنده بر سکون خود بخروشیم و در تندبادهای ریشه بر انداز، جاودانه بمانیم و در صحرای عظیم بشری، قداست و اصالت خود را "بر صحیفه ی عالم" ثبت نماییم.

سال نو و نوروز کهن و باستانی مبارک باد

دفتر حضرت آیت الله العظمی صانعی

حضرت آیت الله العظمی صانعی در دیدار با جمعی از اعضای سابق هیات تحریریه خبرگزاری ایلنا

منطق اسلام و قرآن با استبداد مخالف است

خود را از آلودگی بخل پاک کنید." ایشان در ادامه و با اشاره به رسالت خطیر حرفه خبرنگاری و مسئولیت رسانه هادر شکل دهی افکار جامعه فرمودند: "طرح مباحثی که به ضرر اسلام و انقلاب و مردم است نباید دنبال شود آن کسی که به دنبال ترجیح عقل فردی بر عقل جمعی است این امر مخالف اصول مسلم اسلام و مبانی قرآن است و لذا در جهت گیری ها خبری باید متوجه بود و نباید به انتشار این دیدگاه ها اقدام کرد."

این مرجع عالیقدر در ادامه و با اشاره به شیوه امام صادق (علیه السلام) در ترویج و تثبیت فرهنگ تشیع علی رغم همه موانع و محدودیتها فرمودند: "تکیه شما عزیزان بر امور فرهنگی بسیار ارزشمند است اما توصیه می کنم در این امور از افراد والا و ارزشمند و نظرات کاربردی آنان استفاده شود."

ایشان در پایان با تأکید بر این مطلب که در حرکت های اصلاح طلبانه درون نظام باید بر جنبه های مثبت تأکید شود ابراز امیدواری کردند که مشکلات مردم، جامعه و نخبگان سیاسی مرتفع گردد و زندانیان سیاسی نیز هرچه سریعتر آزاد شوند.

عنوان کتاب العقل مطرح است." آیت الله العظمی صانعی در بخش دیگری از سخنانشان با بیان اینکه منطق اسلام و قرآن با استبداد مخالف است خطاب به حاضران گفتند: "طرح مسائل باید با منطق و استدلال باشد، امروز جامعه روشهای مستبدانه را نمی پذیرد، منطق قرآن هم بدون دلیل و مستبدانه نیست، اینگونه نیست که خداوند بگوید چون من می گویم باید به همین شکل عمل شود و لاغیر بلکه جهت را مشخص می کند و مردم را به انجام آن امر می کند مثلاً می فرماید (خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها...) زکات بدهید، صدقه بدهید تا در پرتو آن روح

حضرت آیت الله العظمی صانعی در دیدار با جمعی از اعضای سابق هیات تحریریه خبرگزاری ایلنا فرمودند: "امروز راه تبلیغ اسلام از طریق تبیین مسائل حقوق بشر است، راه تبلیغ اسلام این است که بگوییم اسلام دین عقل و رحمت است نه دین خشونت و جمود و ارتجاع"

ایشان با بیان اینکه اصحاب رسانه باید در حوزه کاری خود یک باب در خصوص تطبیق قوانین با مباحث حقوق بشر باز کنند و به آن بپردازند فرمودند: "اسلام دین سهولت و رحمت است دین عقلانیت است و به همین دلیل در کتاب شریف کافی اولین بحث به

همزمان با شب ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، ولادت امام خمینی (س) و ایام بزرگداشت مقام زن و مادر در شهر مقدس قم صورت گرفت.

تجلیل حضرت آیت الله العظمی صانعی

(مدظله العالی) از مقام و منزلت زنان و مادران

همزمان با ایام با سعادت و ولادت نورانی دخت گرامی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ایام بزرگداشت مقام زن و مادر جمع کثیری از بانوان ضمن حضور در دفتر این مرجع عالیقدر با ایشان دیدار کردند. در این مجلس باشکوه مداحان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به مدیحه سرایی در وصف آن بانوی دو گیتی پرداختند. در پایان از سوی دفتر معظم له به بانوان اعضای دفتر لوح تقدیر اهدا گردید.

